

ضرب المثلثات معروض

ایران

تألیف: محمد نصیبی

شماره کتابخانه ملی ۱۷۵۷
۵۴/۲/۸



انتشارات شرق - تلفن : ۳۰۱۵۷۶

پیا : ۲۵۰

ضرب المثلهای معروف ایران

فرابهم آورنده :

مهدی کشمکشی

با تجدیدنظر و اضافهها

از انتشارات :

موسسه مطبوعاتی شرق

خیابان شاه آباد — تلفن ۳۰۱۵۷۶

تهران

دی ماه ۱۳۵۳



نشانی‌های مؤلف :

دفتر کار : خیابان شمیران - باغ صبا - ایستگاه سلیمان

ساختمان بنی هاشمی - شماره ۱۶

تلفن : ۷۵ - ۳۲ - ۳۲

صندوق پستی : ۲۵ - ۳۶

کلیهی حقوق برای مؤلف محفوظ است

چاپ سوم این کتاب در سه هزار و سیصد نسخه بتاریخ تیرماه
دو هزار و پانصد وسی و هفت توسط انتشارات شرق در چاپخانه
افست مردمی بپایان رسید

از این مؤلف :

کاروانی از شعر «ده جلد»	دو قطر. اشک
گنجینه سهیلی «پنجم جلد»	فکاهیات سهیلی
مشاعر «شاهکارهای سعدی	خوشمز گیها و دو جلد»
گنج غزل	نمکپاش
بزم شاعران	مادر حوا
شاهکارهای صائب و کلیم	ذنگ تفریح
سرود خدا	چوب دوس ر طلا
سخنان حسین بن علی علیه السلام (ترجمه)	خیام و سهیلی
مجموعه های شعر :	الراجیف
اشک مهتاب	سرد بیر گمیج
سرود قرن	دزد ناشی که بکاهدان زد
عقاب	حاطرات یک سک
نگاهی در سکوت	نگاهی در سکوت
طلوع محمد	
در حاطر منی	

آنچه از آثار مهدی سهیلی بزبان بیگانه ترجمه شده :
هشت داستان کوتاه در شوروی (مسکو) بسال ۱۹۵۸

این کتاب را

بمردم عزیز ایران که آفریننده‌ی واقعی آن هستند

پیشکش می‌کنم.

مهدی سهیلی

سخنی برای آغاز!

ضرب المثلهای هر ملت نشان دهنده افکار و روحیات آن ملت است و جامعه شناسان از این رهگذر میتوانند به ویژگیهای روحی و اخلاقی یک جامعه بی بینند.

گاه یک ضرب المثل برای بیان یک مطلب آنچنان گویا و بلیغ است که از سخنی مطول تأثیرآمیز تر است و این اثر را در بکار بردن یک شعر مناسب نیز میتوان یافت.

شاعران و نویسندهای بزرگ ایران نیز از ضرب المثلها سود فراوان جسته‌اند و جای پای ضرب المثلهای در آثار آنان جای جای می‌بینیم. آفرینندگان ضرب المثلهای در هیچ جای کیمی شناخته نشده‌اند و این پدیده‌ایست که ضرورت‌ها و نیازهای مردم آفریننده آنهاست و از صدها سال پیش تا کنون سینه‌بسينه بمار سیده است.

همانگونه که گفته شد ، گاه در محاوره ، بایک ضرب المثل ، منطق گوینده چندین برابر کوبنده تر و گویانتر میشود و با این رادیک ضرب المثل بحث به کوتاهترین راه خود میرسد .

مثلاً وقتی در کاری دونفر کار فرمایند اظهار نظر میکنند مامیگوئیم :

● وقتی که ماما دو تا میشه سرچه کج درمیاد !

یا :

● خانه‌ای را که دو کدبانوست خاک تازانوست !

آیا میتوان در چنین حالتی سخنی کفت که از این دو ضرب المثل گویان ، فصیح‌تر ، دلشیز‌تر و کوبنده‌تر باشد ؟
هنگامی نقش ضرب المثل ارزیابی میشود و آنرا تجربه میکنیم
که وقتی دوستی خشمگین از کاری که انجام نداده‌ایم گله میکند و به او میگوئیم :

● چیزی که عوض داره گله نداره !

یا :

● ماهی را هر وقت از آب بگیرند تازه است !

یا :

● گله‌گیهات بسرم ، ایشالاه عروسی پسرم !

ناکهان می‌بینیم خشم دوست به خنده و فریادش به آرامش میگراید .

من شخصاً در زمان کودکی شیفتۀ ضرب المثل بودم و هنگامی که
ضرب المثلی از زبان بزرگترها می‌شنیدم به وجود می‌آمد.

مثلاً می‌شنیدم که بزرگترها در مناسبات‌های گوناگون می‌گفتند:

- نکرده کار نبرند بکار!
- از خورده بگیر بدۀ به خورده!
- دیوار موش داره، موش گوش داره!
- از اسب افتاده ولی از نسل نمی‌فته!
- بزرگ نمیر، بهار می‌باد، گنبذه با خیار می‌باد!

این آمیختگی با ضرب المثل‌های حکمت‌آمیز پارسی و علائقه‌ای که با آن داشتم موجب شد که با مراجعه من به برادران شادروان علامه علی‌اکبر دهخدا و نظارت مستقیم در چاپ و تصحیح، چهار جلد کتاب امثال و حکم علامه دهخدا با سرمایه موسسه محترم انتشارات امیر کبیر پس از سال‌ها به چاپ دوم برسد. آنهم با گونه‌ای منقح‌تر و صحیح‌تر. دیگر کوشش من در راه احیاء ضرب المثل بر نامه‌ای بود که چند سال هر صبح آدینه بنام مسابقه ضرب المثل‌های در بر نامه شما و رادیو اجرامی‌شد و تنها نویسنده آن نگارنده بود. با اجرای این برنامه، گرایشی عجیب به ضرب المثل‌ها در شنوندگان رادیو پیدا شد و نحوه اجرای آن بدین‌گونه بود که نمایشنامه‌ای کوتاه بر اساس یک ضرب المثل مینوشتند و بوسیله هنری‌پیشگان اجرا و دوی نوار صبط و در سالن استودیو برای دونفر مسابقه دهنده پخش می‌شدند آنان با استنتاج از نمایشنامه، با شوق و هیجان

به کشف صرب المثل مورد نظر میپرداختند و این برنامه خود در ترویج ضرب المثلهای ایران و آشناهی مردم با آن نقشی عظیم و ارزشمند داشت.

سخن کوتاه:

علاقه دیرین من به ضرب المثلها، استعمال آن در محاورات و نوشته‌هایم، نظارت مستقیم در چاپ و خواندن و بازخواندن امثال و حکم علامه‌دهخدا و نوشنی چند سال نمايشنامه ضرب المثلها مرا برآن داشت که کتابی در این زمینه فراهم آوردم و این مطلوب پس از سالی رفع بدست آمد.

شاید گفته شود با وجود مجلدات مفصل امثال و حکم شادر و اندهخدا چاپ این کتاب چه ضرورت داشت؟ در پاسخ میگویم: مجموعه‌گرانقدر «امثال و حکم» مفصل بود و قصد من فراهم آوردن کتابی جامع و مختص در زمینه تنها «ضرب المثلها» بود آنهم ضرب المثلهای معروف در نتیجه، حذف «حکم» و ضرب المثلهای غیر معروف، ضروری نبینمود.

نکته‌ای که باید آوردهش لازم بنظر میرسد اینست که در این کتاب حتی المقدور سعی شده است که مثل‌ها با همان بیان عامیانه و با صطلاح خودمانی که میان مردم معمول است آورده شود و این کار از وزیر کیهای استثنائی کتاب حاضر است و در هر جا که متبار بذهنم بوده است بمناسبت داستانی هم بر ذیل بعض مثل‌ها آورده‌ام.

در پایان باید باید آورشوم که در تدوین این کتاب غیر از مجموعه

ارزشمند و جاودانه «امثال و حکم» تألیف دانشی مردبزر گک ایران علامه
دهخدا گهگاه به کتاب «فرهنگ عوام»، تألیف دانشمند آزاده و پاکدل جناب
آقای امیرقلی امینی مراجعه شده است. خداوند روان دهخدارا شاد و
جان امینی را از گزندگانها آزاد و مرا در خدمات‌های ناقیز فرهنگی
باری فرماید. بمنه و کرمه

شهریورماه یکهزار و سیصد و چهل و نه خورشیدی

مهدی سهیلی



«آب» فصل

● آب از آب تکان نمیخورد !

کنایه از اینست که همه جا اینمنی است و همه چیز در کمال آرامی است.

● آب از دستش نمیچکه !

بسیار خسیس است.

● آب از سر چشم‌هایم !

کار از بالآخر است

● آب از سرش گذشته !

کارش اصلاح شدنی نیست و در نهایت شکست است.

● آب پاکی روی دستش دیخت !

بکلی نامیدش کرد .

● آب در گوزه و ما تشنه لبان میگردیم !

مقصود مراد در کناره ماست و از آن بی خبریم .

- آب را گل آلود میکنه که ماهی بگیر !
 اشاره به کسانیست که با وقوعهای دامن میز نند تالفت ولیسی بکنند
 مانند: دزد بازار آشفته میخواهد.
- آب زیر پوستش افتاده !
 چاق شده و سر حال آمده .
- آب که یه جا بمونه میگذرد
 آبکش و نگاه کن که به کفگیر میگله تو سه تاسور اخ داری !
 اشاره به مردمی است که خودشان سرا پا عیند و از دیگران
 عیجوئی میکنند .
- آب که از سر گذشت چه یک ذرع چه صد ذرع - چه
 یک نی چه صد نی !
 درمورد کسانی کفته میشود که وقتی به چند مصیبت گرفتار میشوند
 دیگر از مصیبت نمیهراسند .
- آب که سر بالا میره قور باغه ابو عطا میخونه !
 این مثل برای کسانیست که تا روزگار برونق مرادشان میشود
 خدارا بنده نیستند مانند: به فلاش میگه دبال من یا بو گند میدی .
- آب نمی بینه و گرنه شناگر قابلیه!
 درمورد کسانیست که ذاتاً پاردم سائیده و بد جنس هستند ولی زمینه
 بد جنسی برایشان آماده نیست .
- آبی از او گرم نمیشه!
 باو امید نباید داشت .
- آتش که گرفت خشک و ترمیسوزد!
 درحوادث کناهکار و بی گناه با هم فنا میشوند .

● آخر شاه منشی کاه کشی است!

عاقبت کسی که پارا از گلیم خود فراتر میگذارد گدائی است.

● آدم پول و پیدا میکنه، پول آدم و پیدا نمیکنه!

در موردی کفته میشود که بعضی ها پول را بر آدمی ترجیح میدهند.

● آدم با کسی که علی گفت عمر نمیگه!

کنایه از اینست که انسان باید بادوست، یکر نگ باشد مانند:

یازنگی زنگ یارومی روم. یا: با کسی که نمک میخوری نمکدان مشکن.

● آدم بد حساب دو بار میده!

مرد بد حساب نوعاً مجبه ر میشود بدھی را با خسارت پردازد.

● آدم تنبل عقل چهل وزیرداره!

نوعاً مردم تنبل بدیگران یند و اندرز میدهند.

● آدم خوش معامله شریک مال مردمه!

● آدم دست پاچه کار را دوبار میکنه!

● آدم زنده زندگی میخواهد!

● آدم گدا ینهمه ادا!

در مورد افرادی کفته میشود که ناز و اداشان متناسب با وضع

و حالشان نیست مانند: میمون هر چه ذشت تره بازیش بیشتره.

● آدم گرسنه خواب نان سنگلک می بینه!

یعنی هر کس در خیال چیزیست که ندارد مانند: شتر در خواب

بیند پنبه دانه.

● آدم ناشی سر نارا از سر گشاده میز نه!

در مورد اشخاصی کفته میشود که کاری را بدست میگیرند ولی

کار دان نیستند.

● آرد خودمو نو بیختیم الکمو نو آو بیختیم !
این ضربالمثل برای کسانیست که از هوی و هوس افتاده‌اند و
دیگر دنبال تمنیات دل نیستند.

● آرزو بر جوانان عیب نیست !

● آستین نو پلو بخور !

درموردي گفته میشود که هنرمندرا در لباس کهنه بهیچ میگیرند
و بیهتران ظاهرساز را بر صدر مینشانند .

صائب میگوید:

هنر ز فقر کند در لباس عیب ظهور

که نان گندم درویش، طعم جو دارد
میگویند ملا نصرالدین شبی با لباس کهنه به مهمانی رفت و
میزبان باوبی اعتنای کرد و او را از خانه راند، بار دیگر باللباس آراسته
ونوبهمان مجلس رفت صاحبخانه باوتلق‌ها گفت و از قلت ماحضر عذرها
خواست و از اینکه بر سر صاحبخانه با حضور خود منت‌گذاشته است
تشکرها کرد و او را بر بالای سفره نشاند. ملا هم گوش آستین خود را
گرفت و به پلو و خورش مالید. باو گفتند: چرا چنین میکنی؟ گفت آستین
نو پلو بخور !

● آسوده کسی که خرنداره
از کاه و جوش خبرنداره !

● آسه برو آسه بیا که غر به شاخت نز نه !

● آشپز که دوتا شد آش یا شوره یا بیمزه !

درموردي گفته میشود که یک کار، دو کار فرما داشته باشد مانند:
ماما که دوتا شد سر بچه کج درمیاد - خانه‌ای را که دو کدبانوست ،

خاک تازانوست.

● آش نخورده دهن سوخته !

درمورد متهم بی کنایه گفته میشود .

● آفتابه خرج لحیمه !

به تعییر نمیارزد.

● آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچی !

درموردی گفته میشود که کار پر سرو صدا باشد و نتیجه هیچ. یا سازمانی دارای تشکیلات فراوان باشد ولی در آن کاری انجام نشود و مانند اینها.

مانند : صنارجیگر ک سفره قلمکار نمیخواهد.

● آفتابه ولو لهنگ (لو لئین) هردو یک کار میکنند اما قیمتشان موقع گر و گذاشت معلوم میشه !

درموردی گفته میشود که آدمی بی هنر بحکم اینکه دوچشم و دو گوش و دو دست و دو پا دارد خود را با آدمی هنرمند دریک ترازو میگذارد. این بیت نیز کوبایی این مطلب است :

فردا که بر من و تو وزد باد مهر گان

معلوم میکنند که نامرد و مرد کیست؟

● آمدم ثواب کنم کباب شدم !

درموردی گفته میشود که یک خیر خواه اقدام به عملی نیک میکند و خودش بعذاب میافتد.

● آمد زیر ابر و شو برداره چشم را کورد کرد!

رفت کاری را بهتر کند بدتر شد .

● آنانکه غنی ترند محتاج ترند !

● آنچه دلم خواست نه آن شد

● آنچه خواست همان شد

● آنرا که حساب پاکه از محاسبه چه باکه ؟ !

مانند : ندزد و نرس .

● آنقدر بایست تاعلُف زیرپات سبز بشه !

انتظار تو بجایی نمیرسد .

● آنقدر سمن هست که یاسمن تو شگمه !

درموردی گفته میشود که میخواهد برتری های شخص را بچیزی
نگیرند و باو بگویند نظریش فراوان است .

● آنقدر مارخورده تا افعی شده !

درمورد افراد مجرب و باهوشی گفته میشود که بقول معروف
کلاه سرشان نمیرود و مو را از ماست میکشند .

● آن ممه را لولوبرد !

● آنوقت که جیک جیک مستانت بود، یادزمستانت نبود؟

● آواز دهل شنیدن از دور خوش !

در مورد اشخاصی گفته میشود که سر و صداشان بیش از هنر و
اثرشان است و بزبان ساده ، تو خالی و پرهیا هو هستند .

فصل «الف»

● اجاره نشین خوش نشینه !

نوعاً مالک، عمری را در یک خانه میگذراند و مجبور است با بد

و خوبش بسازد اما اجاره نشین تن به ناراحتی نمیدهد و از هر خانه

ناراضی شد بخانه‌ی بهتر می‌رود .

● ارزان خری انبان خری !

در مورد کسانی گفته میشود که هرجنس بد را بحکم ارزانی میخرند.

● از اسب افتاده ایم اما از نسل نیفتاده ایم !

در مورد خانواده های محترمی گفته میشود که روزگاری با احترام و آبرو و تمول زیسته اند و روزی فقر و مسکن نزندگی شان را پریشان میکنند.

● از او نجامو نده ازاينجا رو نده !

● ازاون نترس که های و هو داره، ازاون بترس که سرتوداره !

● از این امامزاده کسی معجز نمی بینه !

در موردی گفته میشود که کسی از مردی بخیل ولثیم تقاضائی کند.

● از این دم بریده هرچی بگی بر میاد !
میکویند از شخصی پرسیدند مارت خم میگذاره یا بچه ؟ گفت :

از این دم بریده هرچی بگی بر میاد !

این مثل در مورد اشخاص بسیار زدنگ بکار برده میشود .

● ازاين ستون باآن ستون فرجه !

مرد بیگناهی محکوم بااعدام شده بود و جlad او را بستون بست تا گردنش را بزنند، در دم آخر بمحکوم گفت اگر وصیتی داری بکن. محکوم گفت: ازاين ستون بازم کن و به ستون ديگر بینند و بعد گردنم را بزن. جlad همین کار را اکرد در این فاصله پادشاه را ازا آنجا گذر افتاد و ماجر ادا پرسید محکوم شرح بیگناهی خود را داد و پادشاه او را بخشود. در موردی گفته میشود که کسی را برای بهتر شدن کار و زندگی

و بمقصود رسیدن دلداری و در حقیقت به تقدیر حواله اش میدهد. مانند:

یک سیب را که بهوا بندازی نا پائین بیاد هزار چرخ میخوده!

● از بی کفنه زنده ایم !

در نهایت افلام گفته میشود.

● از دست پس میز نه با پای پیش میکشه !

در مورد افرادی گفته میشود که ظاهرآ از قبول چیزی امتناع

میکنند و در باطن قربان و صدقه اش میروند مانند: من میل ندارم اما

برای هر کی گذاشتین کمشه !

● از تنگی چشم پیل معلوم شد

آنکه غنی ترند محتاج ترند !

از توحیر کت از خدا ابر کت .

از حق تنا حق چهارانگشت فاصله است !

از خرافت اداد خرماید اگر ده !

چشته خور شده !

● از خرس موئی غنیمته !

در موردی گفته میشود که پولداری ممسک و خسیس برای کسی

یا کار خیری پولی جزئی میبخشد .

● از خرمایرسی چهارشنبه کیه ؟ !

در موردی گفته میشود که کسی سوالی از شخصی بی اطلاع باند.

● از خودت گذشته خدا عقلی به بچه هات بدہ !

● از درد لاعلاجی به خرمیگه خانم باجی !

● از دور دل و میبره از جلو نهره رو !

- از سه چیز باید حذر کرد دیوار شکسته. سگ در نده
زن سلیطه!
● از شما عباسی از ما رقصی!
- یعنی: از شما پول، از ما کار.
- از کوزه همان بر ون ترا و دگه دد اوست!
کر دایره کوزه ز گوهر سازند
- از کوزه بر ون همان ترا و دگه کم در اوست.
- از کیسه خلیفه می بخشه!
● از سگدا چه یک نان بگیرند و چه بد هند!
- یعنی: برای آدم فقیر خرج و دخل کوچک تأثیر ندارد.
- از گیر دزد در آمد گیر رمال افتاد!
- در موردی گفته می شود که ریش کسی از چنگک توانائی در بیاید و بچنگک قلدر تری بینند. مانند: از چاله در آمد افتاد توی چاه.
- از ماست که بر ماست!
- در موردی گفته می شود که شخصی از تزدیکان خود آسیب به بیند.
- روزی ز سر سنگ عقا بی بهوا خاست
- بهر طلب طعمه پرس و بال بیار است
- از راستی بال منی کرد و همیگفت
- کامروز همه ملک زمین زیر پر ماست
- بر اوچ چو پرواژ کنم از نظر نیز
- بینم سر موئی هم اگر در ته در بیا است
- گر بر سر خاشاک یکی پشه بجنبند
- جنبیدن آن پشه عیان در نظر ماست

بسیار منی کرد و نقدیر نترسید

بنگر که از این چرخ جفا پیشه چه برخاست

ناگه ز کمینگاه یکی سخت کمانی

تیری چوقنای بد بگشاد بر او راست

بر خاک بیفتاد و بغلطید چو ماهی

و آنگه نظر خویش فکند از چپ واژ راست

زی تیر نگه کرد و پر خویش در آن دید

گفتا ز که نالیم که از هاست بر ما است

منسوب به ناصر خسرو قبادیانی

● ازمال پس است و از جان عاصی!

در مورد فقیر خشمگین گفته می شود که باید ازا و حذر کرد.

● از مردی توان مردی یک قدم است!

● از من بدر، به جوال گاه!

در موردی گفته می شود که کسی آسیب را فقط برای خود، آسیب
میدارد و برای دیگران ناچیز.

● از نخورده بگیر بده بخورده!

يعنى آدم سیر حرصن بيشتر است مانند از ندار بگير بده به دارا.

● از نو كيسه قرض مكن / قرض كردي خرج نکن!

● از هر چه بدم او مدد سرم او مدد!

مانند: آمد بسرم از آنچه می ترسید.

● از هول هلیم افتاد توی دیگ!

در مورد اشخاص عجول و شتابزده گفته می شود.

● از یک گل بهار نمیشه !

یعنی با یک آدم خوب دنیا اصلاح نمیشود.

● ازین گوش میگیره از آن گوش درمیکنه !

● اسباب خونه به صاحب خونه میره !

مانند: الولدالحلال یشبه بالاب او الحال. یعنی: بچه حلال زاده
یا به باش شبیه است یا بدائیش - یا بشو خی میکویند الولدالچم و شی
یشبه بالعموش !

● اسب پیشکشی دند و ناشو نمیشمرند !

کنایه ازا ینست که هدیه مفت، حساب و کتاب و سؤال ندارد.

● اسب ترکمنی است، هم از تو بره میخوره هم از آخر!

در مورد کسانی کفته میشود که با اصطلاح دوضر به میزند.

● اسب دونده جو خود را زیاد میکنند !

آدم فعال در آمد خود را زیاد میکند.

● اسب را گم کرده پی نعلش میگردد !

در موردی کفته میشود که کسی مال یا مقام مهمی را از دست
داده است و بجای آنها در فکر متفرعات است مانند: شتر گم کرده‌یی -
افسارش میگردد !

● اسب و خر را که یکجا بینندند اگر همبو نشند هم خو میشنند !

یعنی: مجالست مؤثر است

● استخری که آب نداره اینهمه قور با غه میخواه جکار ؟ !

این مثل در موردی کفته میشود که ظاهر سازی و زرق و برق، بیش
از ماهیت کار باشد .

● اصل کار برو روست کچلی زیر موست!
کنایه از اینست که باید ظاهر را درست کرد. مانند: عقل مردم
بچشمستان است.

● اکبر ندهد خدای اکبر بدهد!
● اگر بیل زنی با غچه خودت را بیل بزن!
مانند: اگر دانی که نان دادن ثواب است

خودت میخورد که بغدادت خراب است.

یا: اگر کلاع جراحه ماتحت خودشو بخیه بزن یا: اگر دست چرب به
بمال سر کچل خودت؟

● اگر برای من آب نداره برای تو نان که داره!
می گویند حاجی میرزا آفاسی بر سر قنانی برای سر کشی رفت
مقنی با او گفت این چاه را بجهت میکنیم چون آب ندارد حاجی با او
گفت: اگر برای من آب ندارد برای تو نان که دارد!

● اگر پوشی دختی، بشینی به تختی، تازه می بینم
بچشم آن وختی!

کنایه از اینست که من هیچ وقت ترا داخل آدم حساب نمیکنم.
● اگه باباشو ندیده بود ادعای پادشاهی میکرد!
شاره به اشخاص تازه بدوران رسیده‌ای که مغور میشوند و
با مصطلح خود را کم میکنند.

● اگه پشیمونی شاخ بود فلانی شاخش با آسمان میرسید!
در نهایت پشیمانی گفته می شود.

● اگه پیش همه شرمنده‌ام پیش صاحب گوز رو سفیدم!
جمعی در مجلسی نشسته بودند ناگهان صدای غیر معهودی از کسی

بلند شد و اهل مجلس متوجه جوانی شدند و او را فاعل آن عمل دانستند
جوان گفت اگر پیش همه رو سیاهم پیش صاحب گوز رو سفیدم!

در موردی که بیکناهی را همه دزد میدانند گفته می‌شود.

● اگه تو مرا عاق کنی من هم ترا عوق می‌کنم!

پدری به پسر نافرمانش گفت اگر سر از اطاعت من به پیچی ترا عاق
خواهم کرد پسر گفت من هم ترا عوق خواهم کرد پدر پرسید معنی عاق را
میدانم اما عوق یعنی چه؟

پسر گفت: من هم به چفت در خانه‌های مردم تنقوط می‌کنم و صاحبان
خانه‌هم خواه و ناخواه بمن فحش پدر میدهند و این فحش‌ها نصیب تو
می‌شود این را می‌گویند: عوق!

● اگر جراحی، پیزی خود تو جا بنداز!

کلا غی که پیزیش در آمده بود روی آسمان قارمیزد که من جراحم،
کلا غ دیگری باو رسید و گفت: اگه جراحی ...
● اگه خدا بخواهد از نفر هم میدهد!

بساده لوحی که تعدادی گوسفند خریده بود گفتند چرا بجای
گوسفند میش نخریدی که برایت بچه بزاید گفت اگر خدا بخواهد از
نفر هم میدهد.

● اگه خاله‌ام ریش داشت آقادائیم بود!

منظور اینست که با «اگر» «وگر» کارد درست نمی‌شود.

● اگه خیر داشت اسمشو می‌گذاشتند خیر الله!

● اگر دانی ۵-ه نان دادن ثواب است

تو خود میخور که بغدادت خراب است!

- اگه دعای بچه‌ها اثرداشت یک معلم زنده نمی‌موند!
- اگه زاغی کنی زوقي کنی میخوردم!
- می‌گویند لری دوغ میخورد و از اتفاق در دوغ او قور باقه‌ای بود وفورقد میکردرگفت: اگه زافق کنی زوقي کنی میخوردم!
- اگه‌زرنی بپوشی، اگر اطلس بپوشی، همون کنگره فروشی!
- اگه‌صد تا پسر بزرگی یکیش آقارضانمیشه!
- مانند: بلبل هفت‌بچه می‌گذارد شش‌تاش سسکه یکیش بلبل.
- اگه علی ساربو نه میدونه شترو کجا بخوابونه!
- اگه کلاعج جراح بود ماتحت خودشو بخیمه میزد.
- مانند: اگر ییل‌زنی باعچه خود توییل بزن.
- اگه لالامی بلدى چراخوابت نمیبره!
- اگه لر بیازار نره بازار می‌گنده!
- در موردی گفته میشود که شخص، تمیز خوب و بدندهد و از کاسب جنس بد بخرد.
- اگه لوطی نگه‌دنیا به تخم، دلش می‌گنده!
- اگه مردن نبود آدم‌آدم را میخورد!
- اگه مردی سراین دسته هونگ (هاون) و بشکن!
- تکر که درشتی سرمرد کچلی را شکست واوفوری بخانه رفت و دسته‌هاون را بر داشت و رو با آسمان گرفت و گفت: اگه مردی سراین دسته هونگ و بشکن.
- اگه بگه ماست سفیده من می‌گم سیاهه!
- در موردی گفته میشود که از کسی دروغ زیاد شنیده شود.
- اگه مهمون یکی باشه صاحب‌خونه بر اش گاو می‌کشه!
- اگه نخوردیم نون گندم دیدیم دست مردم!

● اگه نی زنی چرا بابات از حصبه مرد!

در طب قدیم مرسوم بود که برای بهبود بیمار حصبه‌ای نی میزدند و این ضرب المثل در مورد کسانی گفته میشود که برای مشکل دیگران چاره جوئی میکنند درحالیکه برای حل مشکل خود درمانده هستند.
● اگه هفت تا دختر کورداشته باشه یک ساعته شوهر میده!

یعنی بسیار زبان باز است.

● اگه همه گفتند نون و پنیز تو سرت را بگذار زمین و بمیر!

اشارة به افرادیست بیشعود و ابله که در کاری بی‌سبب دخالت کنند.

● امان از خانه داری یکی میخری دو تانداری!

● امان اردوغ لیلی ماستش کم بود آ بش خیلی!

در موردی گفته میشود که وعده زیاد باشد ووفای بوعده هیچ.

ما نند : آفتابه لکن هفت دست شام و ناهار هیچی.

● انتگور خوب نصیب شغال میشه!

در موردی گفته میشود که زنی زیبا نصیب مردی زشت شود یا شیئی قابل توجه بچنگ مرد نالایقی بیفتند.

● او ساعلم! این یکی رو بکش قلم!

میگویند مردی خیاط که اضافات پارچه مشتریان را باصطلاح عوام «کش» میرفت شبی در خواب دید که روز قیامت شده و مشتریها از تکه پارچه‌های مسر وقه علمی درست کرده‌اند و برسم دادخواهی در زیر آن جمع شده‌اند. وقتی از خواب پرید از کار خود توبه کرد و برآن شد که پارچه‌های باقیمانده را به صاحبانش بدهد. به شاگرد

خودگفت هر وقت دیدی که من قصد برداشتن قطعه‌ای از پارچه‌های مردم
رادارم بگو: او سا علم!

پکروز که مشغول بریدن یک پارچه بسیار قیمتی بود تکه‌ای را
برداشت و شاگرد طبق فرار گفت: او سا علم.

خیاط که از پارچه قیمتی دل نمی‌کند، گفت: این یکی را بکش قلم!

● اولاد، بادام است اولاد اولاد، مغز بادام!
در محبوب بودن نوه کویند.

● اول بچشم بعد بگو بی نمکه!
یعنی: در قضاوت عجله ممکن.

● اول برادر یتو ثابت کن بعد ادعای ارث و میراث کن!

● اول بقالی و ماست ترش فروشی.

اشاره به کسانی که در آغاز کار نادرستی یا تنبی کنند.

● اول پیاله و بدمستی!

● اول، چاه را بکن بعد منار را بذد!

● ای آقای کمر باریک، کوچه روشن کن و خانه تاریک!

در مورد مردانی گفته می‌شود که در خانه خشمگینند و بیرون از خانه‌خندان و خوش برخورد.

● این تو بمیری از آن تو بمیری‌ها نیست!

● اینجا کاشون نیست که کپه با فعله باشه!

● این حرفها برای فاطی تنبون نمی‌شون!

در مورد کسانی گفته می‌شود که سخن داهی و بی نتیجه می‌کویند.

● این قافله تابه حشر لنه!

● اینکه برای من آوردي ببر برای خالت!

بچه‌ای بدیدن عمه‌اش رفت و ناکهان صدائی از او خارج شد.
پسر خواست عمه را از ماجرا منصرف کند لذا باعجله گفت: عمه‌جان
میخواستم برم منزل خاله‌ام، اما بعد فکر کردم بیایم پیش‌شما.
عمه‌اش گفت: نه عمه‌جون اینکه برای من آورده بیش برای خالت!
این مثل در موردی گفته میشود که کسی بخواهد برای خدمتی
ناچیز منتی بر سر کسی بگذارد.

● اینو که زائیدی بزرگ کن!

عروسوی در شب زفاف بقول معروف تلنگش در رفت
عمه‌اش گفت: مبارک است شکم اول پسر میزائی!
عروسو گفت عمه‌جان پس اجازه بده بجهه دوم راهم بزايم
عمه‌اش گفت: اینو که زائیدی بزرگش کن!
در مورد کسانی گفته میشود که هنوز کاری را درست انجام نداده‌اند
بفکر انجام کار دیگر میافتند.

● این هفت صناد غیر از اون چارده‌شی است!
مانند: این تو بمیری از اون تو بمیری هاییست.
● اینهمه چریدی دنبه‌ات کو؟!
در باره کسی گفته میشود که کار میکند و نتیجه‌اش معلوم نیست?
● اینهمه خرهست و ما پیاده راه میریم!



فصل «ب»

- باآل علی هر که درافتادور افتاد.
- بااون زبون خوشت باپول زیادت یا باراه نزدیکت!
- مردی چنددرم به کسی داد و گفت: پدرسوزخته باید بروی پنجاه فرسخی وفلان کار را انجام بدھی مأمور درپاسخ گفت: بااون...
- بااین ریش میخواهی بری تجربیش؟
- باپا راه بری کفش پاره میشه باسر کلاه !
- کنایه ازاینکه این کار خرج دارد.
- باخوردن سیر شدی با لیسیدن نمیشی!
- به کودکان شکمو که ته ظرف را می لیسند گفته میشود.
- بادآورده را باد میبرد!
- بادست پس میز نه با پا پیش میکشه!
- درمورد کسی گفته میشود که ظاهر از گرفتن یا طلب چیزی امتناع میکند ولی در باطن خلاف آنست.

● باد نجان بیم آفت ندارد!
● بارون آمد ترکها بهم رفت!
در باره افرادی کفته می شود که گذشته خود را فراموش می کنند.

● بارگنج بمنزل نمیرسد!
● با رمال شاعر است با شاعر رمال با هر دو هیچ کدام با هیچ کدام هر دو!
در مورد افرادی کفته می شود که وقتی به اهل فن میرسند باصطلاح جا میزند و پیش هر صاحب فنی از فن دیگر سخن میگویند که مشتاشان باز نشود.

● بازی اشکنک داره سر شکستنک داره!
● بازی بازی باریش باباهم بازی!
در موردی کفته می شود که کسی حد کسی را رعایت نکند.
● با سیلی صورت خودشو سرخ نگه میداره!
آبروداری میکند.
● با کدخداباز، ده را بچاپ!
● با گرسک دنبه میخوره با چو پان گریه میکنه!
در مورد اشخاص منافق و دوره کفته می شود مانند: شریک دزد و رفیق قافله.

● بالا بالا ها جاش نیست پائین پائین ها راش نیست!
● بالاتو دیدیم پائینتم دیدیم!
میگویند کدائی در خانه ای رفت و چیزی طلب کرد صاحب خانه روی بام بود و از بالای بام گفت: حیف که روی بام اگر پائین بودم

محروم نمیکردم و در دیگر گدا به در همان خانه رفت و باز طلب نانی کرد، صاحبخانه که در طبقه‌ی پائین بود گفت حیف که بالای بام نیستم و گرنه از آن بالا پول یا نانی بتو میدادم گدا گفت: بالاتو دیدیم پائینتم دیدیم.

● بامردم زمانه سلامی و والسلام
● تا گفته‌ای غلام تو ام میفر و شنت!
● باز در بان به آسمون نمیشه رفت!
● با همین پرو پاچین میخواهی بری چین و ماچین؟
خرچنگی افتاب و خیزان بر اهی میرفت باو گفتند کجا میروی؟
کفت: به چین و ماچین، گفتند: با همین پرو پاچین میخواهی بری چین و ماچین؟
● باید گذاشت در کوزه آش را خورد!
● بایکدست دوهندوانه نمیشود برداشت!
در مورد افرادی گفته می‌شود که میخواهند به تنها‌ئی چند شغل داشته باشند.

● با یک گل بهار نمیشه!
با یک آدم خوب دنیا اصلاح نمی‌شود.
● به آهو میگه بد و به تازی میگه بگیر!
در مورد افرادی که دو دوزه بازی میکنند و نفاق میورزند صادق است.

● به آشتی‌ای مردم نمیشود نان خورد!
● به بھلول گفتند ریش تو بهتره یا دم سگ؟ گفت اگر از پل جستم ریش من و گرنه دم سگ!

● بجای شمع کافوری چراغ نفت می‌سوزد!

درموردی گفته می‌شود که نالایقی بجای لایقی نشسته باشد.

● بچه سر پیری زنگوله پای تابو نه!

● بچه سر راهی برداشتم پسرم بشه شوهرم شد!

مانند: ترتیزک خریدم فاتق نونم بشه قاتل جونم شد.

● بخورد و بخواب کارمنه خدا نگهدار منه!

درمورد اشخاص تنبل گفته می‌شود.

● بد بخت اگر مسجد آدینه بسازد

● یا طاق فرود آید و یا قبله کج آید!

● به در می‌گم دیوار تو گوش کن!

● به درو یشه گفتند بساطتو جمع کن دستشو گذاشت در

● دهنش!

● بدعای گر به کوره بارون نمیاد!

● بدهکار رو که رو بدی طلبکار میشه!

● برادران جنگ کنند ابلهان باور کنند!

● برادر پشت. برادرزاده هم پشت

● خواهرزاده را با زر بخر باستگ بکش!

● برادری بجا، بز غاله یکی هفت صنار!

مانند: حساب حساب، کاکا برادر.

● برای کسی بمیر که برات تب کنه!

● برای هر خرد آخور نمی‌بندند!

● برای همه مادره برای ما زن بابا!

● برای یک بی نماز در مسجدو نمی‌بندند!

● برای یه دستمال قیصر یه رو آتیش میز نه!

● بر عکس نهند نام زنگی کافور!

● به رو باهه گفتند شاهدت کیه؟ گفت: دهم!

- بز بون خوش مار از سوراخ درمیاد!
- بز ک نمیر بهار میاد کنیزه باخیار میاد!
- درموردی گفته می شود که کسی وعده سرخر من بکسی بدهد.
- بز گر از سرچشمها آب میخوره!
- ما نند میمون هر چه زشت تره بازیش بیشتره.
- به سر بازی گفتند چقدر حقوق میگیری گفت: من و جناب سر هنک سیصد تومن و هفت هزار و دهشی.
- به شتره گفتند شاشت از پسه، گفت: چه چیز م مثل همه کسه؟!
- به شتر مرغ گفتند بار ببر، گفت: مرغم، گفتند: بپر، گفت: شترم!
- برای بهانه جویان گویند.
- بعد از چهل سال گدا یی، شب جمعه را گم کرد!
- بعد از هفت کره ادعات بکارت!
- بقاطر گفتند بابات کیه؟ گفت: آقادائیم اسبه!
- در مورد اشخاصی گفته می شود که میخواهند بوسیله‌ی خویشاوندانشان عنوانی بیا بند.
- بکشید و خوشگلیم گنید!
- به کیشی آمدند به فیشی رفتند!
- میگویند عارفی چند گنجشک سنگی جلو بنائی دید و با آنها گفت: کیش، گنجشکها جان گرفتند و پرواز کردند و عده‌ای بیای مرد عارف افتادند و مریدش شدند.
- پس از لحظه‌ای عارف در حضور جمع دور خود چرخید و باطراف

دایره‌وار ادار کرد. مریدان با نفرت ازاو گریختند. عارف گفت: به کیشی آمدند و به فیشی رفتند. این مثل در موردی آورده می‌شود که کسانی با آسانی دوست شوند و با حرفي دشمن.

● به‌گر به‌عفتند گهت درمو نه خاک پاشید روش!
در مورد اشخاصی گفتند می‌شود که از خدمتی که قادر با‌جام آن هستند به‌محض اظهار احتیاج دیگران، امتناع می‌کنند.
● به‌کچله گفتند چرا زلف نمی‌ازی؟ گفت: من از این قرتی گیریها خوش نمی‌باد!
● به کلک بنده که رقص خداست!

مانند: از آب کره می‌کیره.
● به‌گنجشکه گفته‌ند می‌نار بکو نت گفت: یه چیزی بکو بگنجه!
در مورد لاف و گزار اشخاص گفته می‌شود.
● بکو نبین، چشممو هم می‌گذارم، بکو نشو در گوشمو می‌گیرم، اما اگر بگی نفهمم، نمی‌تونم!
● بگیر و ببند بد دست پهلوون!
در موردی بکار می‌رود که کسی انتظار داشته باشد همه کارها را بدست دیگری انجام دهد.

بلبل هفت تا بچه می‌زارد، شیش ناش سسکه، یکیش بلبل!
در مورد کسانی بکار می‌رود که از چند فرزندشان یکی اهل است.
● بمالت نناز که بیک شب بنده به حسن نناز که بیک تب بنده!
● بماه می‌گه تو در نیا من در میام!
مادرانی که می‌خواهند از زیبائی فرزندشان تعریف کنند این مثل را بکار می‌برند.

● بمرغشان کیش بمیشه گفت !

در مورد اشخاص خودخواه و مفرور استعمال میشود .

● بمرگ میگیره تابه تبراضی بشه !

● بوجار لنجهونه از هر طرف باد بیاد بادش میده !

در مورد افراد منافق و مزاج گو بکار برده میشود .

● بهر کجا که روی آسمان همین رنگه !

● به یکی گفتند: بابات از گرسنگی مرد . گفت داشت و نخورد!

● به یکی گفتند سر کله هفت ساله داری؟ گفت: دارم و نمیدم ،

گفتند: چرا؟ گفت اگر میدادم هفت ساله نمیشد !

● بمیر و بدم !

سفید گری شاگردی تنبیل داشت، روزی شاگرد هنگامی که دم میدمید
گفت: استاد از استادن خسته شدم، اجازه بده بنشینم. استاد گفت: بنشین
و بدم. شاگرد نشست و پس از ساعتی گفت: استاد از نشستن خسته شدم
اجازه بده بخوابم و بدم. استاد گفت: بمیر و بدم!

این مثل برای اشخاص تنبیلی بکار میرود که میخواهند بهر بھانه
هست از کار فرار کنند.

● به گاو و گوسفند کسی کاری نداره !

مردی از شهر به دهی رفت سحر شروع کرد به اذان گفتن .

یکی از روستائیان که تا آنونت صدای اذان نشنیده بود پرسید

این چه صدائیست؟

گفتند: صدای اذان.

گفت: اذان چیست؟

گفتند: یکی از مراسم مذهبی است.

گفت : به گاو و گوسفند ما ضرر نداره ؟

کفتند : اصلا به گاو و گوسفند ربطی نداره .

گفت : پس بزار هر چه میخواهد بگه !

● بیله دیگ ک بیله چغندر !

دو دروغگو با هم صحبت میکردند . دروغگوی اولی گفت : در آبادی ما چغندرهای روئیده میشود که از بس بزرگ است چهل زارع با ایل، یک چغندر را از زمین بیرون میآورند !

دروغگوی دومی گفت : در شهر ما دیگ های میسازند که از بس بزرگ است پنجاه کارگر در دیگ کار میکنند و عجیب اینست که صدای چکش هم دیگر دانمیشنوند !

دروغگوی اولی گفت : در این دیگ چه میپزند ؟ دروغگوی دومی گفت : چغندر آبادی شما را ! بیله دیگ بیله چغندر !



فصل «پ»

- پارا به اندازه گلیم باید راز کرد !
در مورد مردم یکتار به آب زن و گشاد باز گفته می شود .
- پای خبر وستو بیند، بمرغ همسایه هیز نگو !
پایین پایین ها جاش نیست، بالا بالاها راش نیست !
- پز عالی جیب خالی !
پس از چهل سال چار واداری الاغ خودشو نمیشناسه !
- پس از قرنی شنبه به نوروز میافته !
در مورد غنیمت دانستن فرصت گفته می شود .
- پستان مادرش را گاز گرفته !
در مورد مردم ناجنس و شرور و فاسد بکار میبرند .
- پسر خاله دسته دیزی !
در مورد کسی گفته می شود که خود را با هزار من سریشم به آدمی مشهود می چسباند .

● پسر زائیدم برای رندان ، دختر زائیدم برای مردان ،
مو ندم سفیل و سرگردان !

این مثل را مادرانی بکار میبرند که پسر و دخترشان بعد از
ازدواج فراموشان میکنند .

● پسر کوندارد نشان از پدر
تو بیگانه خوانش نخوانش پسر !
● پشت تا پو بزرگ شده !

در مورد دختران دود چرا غ خورده و پسران غیر اجتماعی
گفته میشود .

● پنج انگشت برادر هد برابر نیستند !
● پوست خرس نزد همیفر و شه !
● مانند آهوی نگرفته رو میبخشه !
● پول است نه جان است که آسان بتوان داد !
● پول پیدا کردن آسونه، اما نگهداریش مشکله !
● پول حرام، یا خرج شراب شور میشه یا شاهد کور !
● پولدارها به کتاب، بی پولهابه بوی کتاب !
● پول، غول است و مابسم الله !

این مثل را کسانی میآورند که همیشه بی پولند .

● پول کون دادن خرج بواسیر میشه !
● پول ما سکه عمر داره !

این مثل را کسانی میآورند که در هنگام خرید کردن از طرف
فرشنه با آنان توجهی نمیشود .

● پیاده شو با هم راه بربیم !

در مورد افراد مغروف و خود خواه گفته میشود و همچنین در
زمانی گفته میشود که مخاطب مجال سخن گفتن نمیدهد .

- پیازهم خودشو داخل میوه‌ها کرد !
در موردی کفته میشود که آدمی ناصالح خود را با اهل فن برابر میدارد ..
- بی خر مرد همیگردد که نعلش را بکنه !
در مورد افراد لئیم و سودجو کفته میشود که تنها در بی سود میگردد.
- پیراهن بعد از عروسی برای گل منار خوبه !
● پیر زنه دستش به درخت گوجه نمیرسید، می‌گفت: ترشی بمن نمی‌سازه !
- مانند: به کچله گفتند چرا زلف نمی‌گذاری؟ گفت: من از این فرتی کیزی‌ها خوش نمی‌باید !
- پیش از آخوند منبر نرو !
● پیش رو خاله، پشت سر چاله !
● پیش قاضی و ملق بازی !
- در موردی بکار میرود که شخص پیش مرد عالم و اهل فن بخواهد مطلبی را وارونه جلوه دهد .
- پیش‌نمایز که بگوزه، پس نماز باید ببرینه !
● پینه دوز با حرف، ارسی دوز نمی‌شه !
● پیه زیادی را بکون می‌می‌مالند !
- در مورد افراد اسراف کار کفته میشود .

فصل «ت»

● تا ابله در جهانه مفلس در نمیمانه !
● تابسون پدر یتیمو نه !

در تا بستان اگر مردم فقیر بی لباس بمانند مهم نیست.

● تا پریشان نشود کار بسامان نرسد !
● تا تریاق از عراق آرند مار گزیده مرده باشد !

ما نند : نوشدار وی بعد از مرگ سهراب .

● تا تنور گرمه نون و بچسبون !

در مورد اغتنام فرصت گفته میشود .

● تا سفیداب از تبریز میاد، زنها خوشگلند و تاتیغ از فرنگ میاد مردها جوانند !

● تا چراغ روشنه جونورها از سوراخ میان بیرون !

زن میزائید و شوهرش چراغ بدست بالای سرش ایستاده بود وقتی زن فارغ شد ، بازداد و فریاد زن برای بچه دوم بلند بود ، دومی راهم زائید و نوبت بسمی رسید ناگهان شوهر چراغ را خاموش کرد و گفت : تا چراغ روشنه جونورها از سوراخ میان بیرون .

● تازی موقع شکار ریدن ش میگیره !

در مورد افرادی کفته میشود که در موقع حساس، کار خود را رها میکنند.

● تا شغال شده بود به چنین سوراخی گیر نکرده بود !

در مورد اشخاص زیر ک وزرنگی کفته میشود که کاه داشان لای تله میافتد.

● تا کرکس بچه دار شد مردار سیر نخورد !

این مثل را مادرانی میگویند که بچه هاشان هر چه خود را کی است میخوردند و هر گر در فکر مادر نیستند.

● تا گوساله گاب بشه دل مادرش آب میشه !

● تا هار راست نشه توی سوراخ نمیره !

در مورد اشخاص نادرست و دروغگو کفته میشود که نادست از نادرستی و دروغ برندارند پیروز نمیشوند.

● تا نازکش داری نازکن ، نداری پاتود رازکن !

● تا نباشد چیز کی مردم نگویند چیزها !

● تا هستم بپیش تو بستم !

این مثل را نوع آنها بشوختی بشوهران خود میگویند.

● تب تند عرقش زود در میاد !

در مورد عشاق افراط کاری کفته میشود که در اوایل وصل از معشوق دلسرب میشوند.

● تخم دزد ، شتر دزد میشه !

طفلی تخم مرغی دزدید و پیش مادر برد. مادر او را تحسین کردو پسر چون بزرگ شد شتری دزدید و حاکم امر بکشتن پسرداد. پسر

در لحظه آخر عمر تقاضای دیدار مادر کرد، مادر را نزد او آوردند.
او بمادرش گفت: آرزوی من اینست که در دم آخر زبانت را بیوسم.
مادر، زبان را بیرون آورد و پسر با دندان زبان اورا کند و گفت: تخم
مرغ دزد شتر دزد میشه.

● تخم نکردنکرد وقتی هم کرد توی گاهدون کرد!

مانند: حسنی مكتب نمیرفت وقتی هم میرفت جمعه میرفت.

● تاتو فکر خربکنی ننه، منودربد میکنی ننه!

● تربه هم جزء مرکباب شده!

مانند: پیازهم خودشو داخل میوه ها کرده.

● ترتیز لک خریدم قاتق نون بشه قاتل جونم شد!

● تره به تخمش میره حسنی به باباش!

● تعارف کم کن و بر مبلغ افزای!

● تعریف خود کردن گه خوردن!

● تغایر بشکنه ماستی بریزه

جهان گردد بکام کاسه لیسان!

در موردی گفته میشود که مقتخوار گانی بر سر مال مفت بر سند.

● تفسر بالا بر میگردد بریش صاحبаш!

● تلافی غوره رو سر کوره در میاره!

مانند: زورش به خر نمیرسه پالانشوب میداره!

● تنبان مردگه دوتاشد بفکر زن دوم میافته!

● تنبیل مر و بسایه سایه خودش میآیه!

● تنها بقاپی رفته خوشحال بر میگردد!

● تنهائی بخدا میبرازه و بس !

● تو از تو ، من از بیرون !

ملانصرالدین دوتا مرغ و یک خرروس بیازار برد بفروشد و خریداری پیدا شد. ملانصرالدین گفت : مرغها یکی ده درهم، خرروس هم بیست درهم . خریدار گفت : پس دوتا مرغ را میبرم خرروس پیش تو کرو باشد تا پول مرغها دا یاورد و خرروس را بیرم . ملا قبول کرد و خریدار دند مرغها را برد و ملا در انتظار ماند .

شب که بخانه بر گشت زن ملا بشوهر گفت : امروز سر شیر - فروش محله را کلاه گذاشت . ملا زن را بمناسبت زرنگیش تشویق کرد و گفت بگو به یعنیم چطور سرش را کلاه گذاشت ؟

زن گفت : از شیر فروش یک چارک شیر خواستم و تا او مشغول کشیدن شد آهسته بدون آنکه متوجه شود کردن بند طلایم را پهلوی سنگ یکچارک گذاشت و در نتیجه پیش از یکچارک شیر گرفتم و فقط پول یکچارک شیر دادم ملا هم ماجرای فروش مرغها را برای فروش نقل کرد و گفت : تو از تو، من از بیرون .

و این مثل در موردی گفته میشود که سر طرفین کلاه رفته باشد.

● تو بگو «ف» ، من میگم فرح زاد !

در موردی گفته میشود که کسی بخواهد از هوش خود تعریف کند .

● توبه گر گ مرگه !

در موردی گفته میشود که کسی عادتی نشست داشته باشد و امید

به ترک عادتش نباشد .

● تو که نی زن بودی چرا آقا دائیت از حصبه مرد ؟

● تو مون خود مونو میکشه بیرون نمون مردم را !

در موردی گفته میشود که ظاهر زندگی کسی آراسته است ولی
در باطن بد هکار و تهی دست است .

● توی دعوا نون و حلوا خیر نمیکنند !



فصل «ج»

● جا تره و بچه نیست !

چیزی موجود نیست !

● جاده دزد زده تاچهل روز امنه !

● جایی نمیخوابه که آب زیرش بره !

در مورد زیر کی اشخاص گفته میشود .

● جایی که میوه نیست چغندر - سلطان مر کبا آته !

● جواب ابلهان خاموشیست !

● جواب های، هو له !

مانند : کلوخ انداز را پاداش سنگ است .

● جوانی کجایی که بادت بخیر !

میکویند ملا نصر الدین خواست دربراير جماعتی هاون بزرگی را بلند کند و نتوانست ، با خودش گفت جوانی کجایی که یادت بخیر . وقتی که تنها شد بخودش گفت : حالا که خودمویم جوانیها تم کهی نبودی !

● جوجه را آخر پائیز میشمرند !

یعنی : حساب سود را آخر کار میکنند .

● جوجه همیشه زیر سبد نمیمونه !

مانند:ماه همیشه زیر ابر نمیمونه !

● جون بعزمایل نمیده !

در مورد امسال و لئامت اشخاص کفته میشود .

● جون نکنده به تن !

● جهود، خون دیده !

در مورد کسی کفته میشود که برای ذخیره کوچک داد و فریاد

راه میاندازد .

● جهود ، دعاش را آورده !

در موردی کفته میشود که کسی پیش دیگران عزیز میگردد .

● جیبیش از کون ملاها پاک تره !

● جیبیش تار عنکبوت بسته !

در مورد بی پولها کفته میشود .

جیگر جیگره ، دیگر دیگره !

فصل «ج»

● چار دیواری اختیاری !

همسایه‌ها هنگام تزاع و بحث یکدیگر می‌گویند .

● چاقو دسته خودشو نمیره !

نزدیکان و آشنا یان یکدیگر دشمنی نکنند و آسیب نرسانند .

● چاه کن همیشه ته چاهه !

کسی که برای دیگران دام بسازد خوش دردام می‌افتد .

● چاه مکن بهر کسی ، اول خودت ، دوم کسی !

● چاه نکنده منارد زدیده !

● چرا تو پچی نشدی !

بشو خی بکسی گفته می‌شود که از صدائی می‌ترسد .

● چراغی که به خونه رو است بمسجد حرومeh !

● چشته خور بدتر از میراث خوره !

در مودتی گفته می‌شود که بکسی محبت کنید و او محبت کردن

را وظیفه شما بداند .

چشم داره نخودچی ابر و نداره هیچی !
در مورد بچه‌های زشت گویند .

● چشمش آلبالو گیلاس می‌چینه !
درست چیزی را نمی‌بینند .

● چشمش هزار کار می‌کننه که ابروش نمیدونه !
بسیار زیرک و آب زیر کاه است .

● چغندر گوشت نمیشه ، دشمنم دوست نمیشه !
● چنار در خونه شو نو نمی‌بینه !

بسیار متکبر شده .

● چوب خدا صدا نداره ، هر کی بخوره دوانداره !
● چوب دوسر طلاست !

بیش هر دو طرف بی آبروست .

● چوب را که برداری ، گر به دزده فراد می‌کننه !
آدم خیانت کار با کوچکترین اشاره‌ای می‌ترسد .

● چوب معلم گله ، هر کی نخوره خله !

● چو به گشتی طبیب از خود می‌بازار
چرا غ از بهر تاریکی نگهدار !

● چود خلت نیست خرج آهسته تر کن

● چو در بسته باشد چهدازد کسی
که گوهر فروشست یا پیله‌ور !

● چه خوشت میوه فروشی

● گر کس نخرد خودت بنوشی !

● چه عزالیست که مرده‌شور هم گریه می‌کننه !

● چه علی خواجه - چه خواجه علی !

ما نند : دولنگه اش یک خر وار است .

● چه مردی بود گز زنی کم بود !

● چیزی که از خدا پنهون نیست ، از بندۀ چه پنهون !

● چیزی که شده پاره ، وصله ور نمیداره !

● چیزی که عوض داره گله نداره !



فصل «ح»

● حاجی مرد ، شتر خلاص !

در موردی کفته میشود که زبردستی بمیرد یا از کار بیفتند و
زیر دستش آسوده شود .

● حاشیه نشین دلش گشاده !

در باره اشخاص بیکاره ای بکار میرود که ابدأ به فوت وقت
دیگران اهمیت نمیدهند .

● حاکم بحرف دهاتی میگیره اما بحرف دهاتی ول نمیگنه !

در مورد کسی کفته میشود که براثر ساعیش کسی را تعقیب
کنند ولی هر چه شفاعت کند بی اثر باشد .

● حالا من معو !

مردی بر سر ناهار نشسته بود گربه ای رسید و معو کرد . مرد .

لقمه ای از ناهارش را جلو گر به انداخت . گربه خود را تامر دخواست
خود لقمه ای بخورد باز گر به صدا کرد و باز آن لقمه را هم جلو گر به

انداخت و تا لقمه پنجم و ششم همین گونه ادامه یافت ، مرد که دید
کر به مجال نمیدهد تا خود اوهم لقمه‌ای بخورد گر به راس رجای خود
نشاند و خودش بجای گر به چمباشه زد و گفت ناها من مال تو – حالا
من معو !

این داستان نظیر دیگری داده باین گونه :
ملا نصرالدین ، زغال ، بارخرش کرد و برای فروش در کوچه‌ها
میگشت ملا تا رفت برای فروش فریاد بزند خرس عرعر کرد . ملا
مکنی کرد تا خرساکت شد . بازخواست فریاد بزند که خرس به عرعر
افتد . چندبار که این ماجرا تکرارشد ، ملا کاله زغال را از روی خر
برداشت و برپشت خود گذاشت و به خرس گفت : حالا که اینطوره من
بار میبرم تو داد بزن !

● حالا نوبت رقصی منه !

خر و شتری باهم دور از آبادی میرفتند و خر ، کاه و ییگاه عرعر
میکرد . شتر گفت : رفیق سرو صدا نکن چون ممکنست اهل آبادی بیایند
و پالان روی هر دو مان بگذارند صبر کن از آبادی دور شویم .
خر با اعتراض گفت : غیر ممکن است الساعه دلم میخواهد آواز
بخوانم و آنقدر عرعر کرد تا اهل آبادی آمدند و پالان روی هر دو
گذاشتند و بر آنها سوار شدند .

روزی اهل آبادی قافله‌ای برای انداختند و شترو خر را هم به
بار کشی قافله و اداشتند ناگهان بر و دخانه‌ای رسیدند که عمق آب زیاد
بود . ناچار خر را بر روی شتر سوار کردند و هنگامیکه شتر وسط آب

رسیدنای رقص شتری را گذاشت.

خر بالاتماس گفت: دفیق بدادم برس. ممکنست با رقصی تو، من در آب یقتم و غرق بشوم. شتر گفت: آن وزنوبت آواز توبود، حالا نوبت رقصی منه!

● حرام میخوری او نهم شلغم؟!

در مورد کسی گفته میشود که دزدی کند یا رشوه بگیرد آنهم ناچیز.

● حرفات مفت، کفشهات جفت!

● حرف پیشکی، مايهه شیشکی!

در موردی گفته میشود که کسی از موقیت‌های خیالی آینده‌اش صحبت میکند.

● حرف حرف میاره، باد برف میاره!

معنی: الکلام بجر الکلام است.

● حرف حسابی جواب نداره!

● حرف حق تلخه!

ما نند: الحق مر.

● حرف خود تو کجا شنیدی؟ او نجا که حرف مردم شنیدی!
هر غیبت کننده که در حضور شما بد دیگران را بگوید بدون شک، بد شمارا در حضور دیگران خواهد گفت.

● حرف راست را باید از بچه شنید!

● حرف مرد یکیست!

به علانصر الدین گفتند: چند سالته! گفت: چهل سال، ده سال دیگر پرسیدند: چند سالته؟ گفت: چهل سال بد و گفتند: توده سال پیش

میگفتی چهل سال دارم، چطور حالا هم میگوئی چهل سال؟ کفت اگر
صد سال دیگه هم پرسید میگوییم چهل سال، چون حرف مرد بیکیست!
● حرمت امامزاده با متولیه !

● حساب به دینار، بخشش به خروار !

مردی به هزار تومان وام نیازداشت با او گفتند برو در خانه فلاوی
فوردی نیاز ترا بر میآوردم. مرد با امید به درخانه آن مرد رفت از پشت در
شنید که به مسٹه خدمتش اعتراض میکند که چرا چوب کبریت های
سوخته را دور انداختی؟

مرد حاجتمند تا این سخن را شنید قصد کرد که از آن منزل
دور شود که ناکهان در باز شد و صاحب خانه گفت: فرمایشی داشتید؟ مرد
حاجتمند گفت: حاجتی داشتم ولی پشیمان شدم.
- چرا؟

حاجتمند داستان را باز گفت.

مرد حاجت او را برآورده کرد و با اکرام و روی خوش روانه اش
کرد و گفت: برادر، حساب به دینار، بخشش به خروار.

● حساب حساب، کاکا برادر !

دوستی و خویشاوندی را باید در معامله دخالت داد. مانند:
تعاشروا كالاخوان، تعاملوا كالاجانب. یا: برادر یمان بجا، بزغاله بکی
هفت صنار.

● حسابش با اکرام الکاتبین است !

● حسرت بدلم کچل خدیجه (مردم ندیدم نوه و نتیجه)

زنهای قدیمی از روی اعتراض، به مردم تازه بدوران رسیده و خود
کم کرده میگفتند.

● حسنم به روست کچلیم ریبر موست !

● حسود هر گز نیاسود !

● حصیر و محمد نصیر !

یعنی: آه در بساط ندارد.

● حق جل علا می بیند و هبپوشد، همسایه نمی بیند و
میخورد.

● حکمت به لقمان آموختن غلطه !

● حکم حاکمه و مرگ مفاجات !

● حلوا حلوا آگفتون دهن و شیرین نمیکنه !

● حموم بی عرق نمیشه !

● حمو مک مور چه داره بشین و پاشو !

یک بازی دست گمعی کودکانه است و در مورد کسانی گفته میشود
که برای کاری مرتب جلسه میکنند و بی نتیجه بر میخیزند و باز فردا
از نو!

● حموم نرفتن بی بی از بی چادریست !

در باره کسی گفته میشود که کاری نمیتواند انجام دهد و بهانه میآورد.

● حناش رنگی نداره !

کارش نمیگیره.

● حوض نساخته قور با غه پیدا شد !

مانند: مسجد نساخته کدا درش ایستاده. در موردی بکار برده
میشود که مثلا مؤسسه ای هنوز نامش به ثبت نرسیده عده ای تقاضای کار
از مدیرش می کنند و نظائر آن.

- حیا را خورده آبرو را قی کرده !

در مورد مردم بی آبر و بی حیا بکاربرده میشود .
- حیض مرد ، دیدن طلبکاره !

● حیف از طلاکه خرج مطلاکند کسی ! (قصاب کاشانی)
- در موردی گفته میشود که وقت و پول و علمی صرف کاری شود که ارزش آنرا نداشته باشد .



فصل «خ»

- خار را دز چشم دیگران می بینه و تیر را در چشم خودش
نمی بینه !
در مورد مردم عیجو گفته میشود .
- خاشاک به ساله ارزو نی ، شنبه به جهود !
در موردی گفته میشود که بخواهند چیزی یا کسی را تحفیز
کنند و ناچیز انگارند .
- خاک خور و نان بخیلان مخور !
(... خار نهای زخم ذلیلان مخور) «نظامی گنجوی»
- خاک کوچه برای بادسو داخو به !
به کنایه، به زنهای کوچه کرد سابق میگفتند .
- خال مهر و یان سیاه و داهه فلفل سیاه – هردو جانوز
است اما این کجا اوون کجا ؟!
● خاله ام زالیده ، خاله زامه هو کشیده !

در موردی گفته میشود که کسی زحمتی کشیده و حاشیه نشینی خود را در آن ذحمت شریک میداند .

● خاله ام اگر خایه داشت دائم میشد !

در موردی گفته میشود که کسی بخواهد با «اگر» و «وگر» کاری را درست کند .

● خاله را میخواهند برای درزودوز و گر نه چه خاله چه يوز !

در موردی گفته میشود که کسی از راه نیازمندی بکسی احترام یا محبت کند .

● خاله سوسکه به بچه اش میگه : قربون دست و پای بلوریت !
کنایه از اینست که هر مادر، بچه خودش را هرچه هم زشت باشد زیبا میبیند .

● خانه ای را که دو کد بانوست ، خاک تا زانوست !

مانند آشپز که دوتا شد آش یا شوراست یا بیمه . یا ماما که دوتا شد سر بچه کج درمیاد .

● خانه اگر پر از دشمن باشه بهتره تاخالی باشه !

● خانه خرس و بادیه مس ؟

در موردی گفته میشود که کسی چیزی بزدگ ک از آدمی کوچک بطلبد .

● خانه داماد عروسیست خانه عروس هیچ خبری نیست !

● خانه دوستان برو بود در دشمنان مکوب !

درویشی را ضرورتی پیش آمد . گلیمی از خانه یاری بذدید حاکم قطع بده فرمود و صاحب گلیم شفاعتش فرموده گفت : من اورا بحل

کردم، گفت : بشفاعت تو حد شرع فرو نگذارم . گفت : آنچه فرمودی
راست است ولیکن هر که از مال وقف چیزی بذدد قطع یدش لازم
نیاید که الفقیر لا یملک شیئاً ولا یملک هر چه درویشان راست وقف
محاجان است . حاکم دست از او بداشت و ملامت کردن گرفت که
جهان بر تونتک آمده بود که دزدی نکردی الا از خانه چنین یاری؟
کفت ای خداوند نشینده‌ای که گفته‌اند : خانه دوستان بروب و در
دشمنان مکوب؟ « گلستان سعدی »

● خانه قاضی گردو بسیاره شماره هم داره !

کنایه از اینکه مال زیاد بی حساب هم نیست .

● خانه کلیمی نرفتم وقتی هم رفتم شنبه رفتم !

مانند : حسنی بمکتب نمیرفت وقتی هم میرفت جمعه میرفت .

● خانه نشینی بی بی از دی چادری است !

در مورد کسانی گفته می‌شود که می‌خواهند دیگران را آزار
کنند اما وسیله ندارند مانند : آب نمی‌ینه و گرنه شناگر قابلیه! با : گر به
دستش بگوشت نمیرسه می‌گه بو گند میده !

● خانه همایه آش می‌پزند بمن چه؟!

● خدا به آدم گدا، نه عزابده نه عروسی !

یعنی هر دو برای آدم فقیر اسباب زحمت است .

● خدا بر فدا به اندازه بام میده !

مانند : هر که با من بیش برقش بیشتر .

● خدا جامه میدهد کو اندام؟ نان میدهد کو دندان؟

در مورد کسی گفته می‌شود که لیاقت کار یا شغلی را ندارد .

● خدا خر را شناخت شاخص نداد !

در مورد افرادی گفته میشود که موذی و بدجنس هستند ولی
وسیله اذیت ندارند .

● خدا داده بمامالی، یک خر مانده سه تانالی !

منظور از نال، نعل است - میگویند مردی نعلی پیدا کرد و
بزنش گفت : خدا یک خر بمداده زنش گفت: کجاست ؟ مرد نعل را
نشان داد و گفت . این یک نعلش سه تا نعل و یک خر هم باقی مانده که
بعد آخواهد داد .

● خدادایر گیره اما سخت گیره !

در مورد مردمی گفته میشود که غرق در نعمت هستند نه خیر شان
بکسی نمیرسد بلکه ضعیف آزاری هم میکنند و کنایه از اینست که
نباید به غضب خدا بی اعتماد بود .

● خدارا بنده نیست !

یعنی بسی سر کش و یاغی است .

● خدا روزی رسان است اما اهنی هم میخواد !

مانند : از توحیر کت از خدا بر کت .

● خدا سر ما را بقدر بالا پوش میده !

● خدا شاه دیواری خراب کنه که این چالهها پر بشه !

در موردی گفته میشود که کسی خرد و قرض هائی داشته باشد .
خدا گر بینند ز حکمت دری - ز رحمت گشايد در دیگری !

● خدا میان دانه گندم خط گذاشته !

کنایه از اینست که هر کس باید به رزق مقسوم خرسند باشد .

● خدا میخواهد باردا بمنزل برساند من نه، یک خردیگه !

● خدا نجار نیست امادر و تخته را خوب بهم میندازه !

در مورد دوشی یک یا عروس و داماد یا دو همسایه گفته میشود که

باهم از جهاتی تناسب داشته باشد.

● خدا نکنه که این دست بآن دست محتاج بشه !

در موردی گفته میشود که کسی از لئیمی چیزی بخواهد .

● خدا وقتی بخواهد بدء نمیپرسه تو کی هستی ؟

در مورد اشخاص بی اصل و نسبی گفته میشود که ناگهان به آلاف

والوفی میرسند .

● خدا وقتی هامیده و رور جماران هم، هامیده !

جماران از توابع شمیران است . میکویند مردی از جماران

برای کار به تهران آمد و کاری پیدا نکرد ناامیدانه بجماران برگشت ،

ونزدیک ده یک کیسه پول پیدا کرد و این مثل را در باره او گفت .

● خدا همه چیز را به یک بنده نمی ده !

کنایه از عدل خداوند است.

● خدا همو نقدر که بنده بدداره بنده خوب هم داره !

● خدا یا آنکه راعقل دادی چه ندادی و آنکه راعقل ندادی

چه دادی ؟

«خواجمعبدالله انصاری»

● خدا یه عقل زیاد بتوبه یه پول زیاد بمن !

بطنز و شوخی بکسی گفته میشود که سخن احمقانه بگوید.

● خر، آخر خود را گم نمیکنه !

مانند : کور بکار خود بیناست .

● خراب بشه باغی که کلیدش چوب مو باشه !

● خر، ارجل زاطلس بپوشد خراست !

درمود ناکسانی گفته میشود که بمالی رسیده باشند .

مانند : سگ اگر چاق بشه گوشت خود را کی نمیشه !

● خراست و یک کیله جو !

کیله که عوام کویند همان «کیل» است و درمود دی گفته میشود

که کسی کم روزی باشه .

● خر از لگد خر ناراحت نمیشه !

● خر بار بار، به که شیر مردم در !

● خر به بوسه و پیغام آب نمی خوره !

یعنی باید زور در کار باشه .

● خر بزه شیرین، نصیب گفتار میشه !

● خر بزه شیرین مال شغاله !

این دو مثل درمود دی گفته میشود که نعمتی یا زنی زیبا بچنگ

نالایق بیفتند .

● خر بزه که خودی باید پای لرزش هم بشینی !

● خر بزه میخواهی یاهندوانه:-هردوانه !

● خربیارو باقلابار کن !

مردی باقلای فراوانی انباشته و در کنار آن دراز کشیده بود .

دزدی آمد و مقداری از باقلای را در کسیهای ریخت که بیرد . صاحب

باقلای بیدارشد و خواست جلو دزد را بگیرد، دزداور را بزمین کشید و گفت

من قصد داشتم کمی از باقلای را بیرم حالا هم تو را میکشم و هم تمام باقلای

را میبرم .

مرد که در دست دزد عاجز بود و جان خود را در خطر دید گفت :

میدونی چیه؟ اصلاً خر بیارو باقلابار کن !

در موردی گفته میشود که معنی جنجالی بر سر موضوعی برپاشود

● خر، پایش یک بار به چاله میره !

در موردی گفته میشود که آدمی ساده لوح چندبار از یک موضوع

صدمه به بیند .

● خر ج که از کیسه مهمان بود - حاتم طائی شدن آسان بود !

● خر چه داند قیمت نقل و نبات ؟

● خر خالی برقه میره !

● خر، خسته - صاحب خر، ناراضی !

در موردی گفته میشود که کسی برای دیگری حد اعلایی زحمت را

بکشد با اینهمه آن شخص ناراضی باشد .

● خر خفته جو نمیخوره !

یعنی تاجر کت نکنی زندگی ممکن نیست .

● خردیزه است بمرگ خودش راضی است تا ضرر بصاحبش

بزنه !

میگویند : «دیزه» قصبه ایست نزدیک یکی از معادن نمک - اهالی این

قصبه از معادن، نمک بار میکنند و از رودی میگذرند و نمک را برای فروش

بآن طرف رودخانه میبرند. از بس اهالی قصبه خر هارا بیار کشی و امیدارند

بعضی از خرها موقع عبور از رودخانه در آب میخوابند تا نمک ها آب دیده

شود بعضی گویند چون دیزه در لفت بمعنی خرسیاه است مقصود از خردیزه

همان خر سیاه دنگ است . این مثل در مورد کسانی گفته میشود که

حاضر ند خود را بهلاکت یافکنند تا بدیگران ضریب سانند. مانند: با عالی
غرقش کن من هم روش.

● خر را با آخرور میخورد مرد را باگور!

درمورد اشخاص پر خور گفته میشود.

● خر را جائی می بندند که صاحاب خرد راضی باشه!

یعنی: مال کسی را باید برخلاف نظر صاحبش مصرف کرد.

● خر را که بعروسي میبرند برای خوشی نیست برای
آبکشی است!

درموردی گفته میشود که مردیازنی زحمتکش را به جشنی دعوت
میکنند ظاهر آعنوان میه مان و در باطن برای خدمت کردن.

● خر را گم کرده پی نعلش میگردد!

درموردی گفته میشود که کسی چیز مهمی را از دست داده و بدنبال
متفرعات آن چیز میگردد. مانند شر را گم کرده پی افسارش میگردد!
خر، رو به طویله تندمیره!

بشو خی بمردانی میگویند که باعجله بطرف خانه میر وند.

● خرس، تخم میکنه یا بچه؟ از این دم بر یده هر چی بگی بر میاد!

● خرس در گوه، بو علی سیناست!

درجائی که گروهی بیسوا دباشند کم سواد علامدد هر است.

● خرس شکار نکرده رو پوستشو نفروش!

دو نفر دوست بقصد شکار خرس تفناک برداشتند و به بیابان رفتند و در
رااه در باره خرس شکار نکرده صحبت میکردند و پوست نکنده خرس را با
هم معامله میکردند.

روزی خرسی را دیدند که بر سر چشمها مشغول آب خوردن است

یکی از آنها با حالت ترس گفت : من از خیر شکار خرس گذشتم زیرا قدرت
شکار او را ندارم

رفیقش گفت : تو آدم تر سوئی هستی من خودم اساعه شکارش میکنم
اولی از ترس ، بالای درخت رفت و دومی بطرف خرس قراول رفت و تا
خواست ماشه را بکشداد از ترس دستش لرزید و تیر بهدف نخورد . خرس
خشمگین بطرف تیر انداز دوید و شکارچی ترسو که شنیده بود خرس با
مرده کار ندارد دراز بدراز خواهد بود ، خرس بالای سرا آمد و او را بتوید
ورفت .

اولی که بالای درخت نزدیک بود از ترس قالب تهی کندیس از رفتن
خرس پائین آمد و بد وستش گفت : خرس در گوشت چه گفت ؟

رفیقش گفت : خرس در گوشم گفت : احمق جون ! خرسی که شکار
نکردی پوستشو نفر وش !

این مثل در مورد کسانی صادق است که هنوز چاه را نکنده اند ، در
باده آب آن حرف میزند

ما نند : نه بهداره نه به باره ا اسمش خاله موند گاره - یا - بدشت آهی
ناگرفته میخش - یا - اول چاه را بکن بعد منار را بدزد .

● خرسواری را حساب نمیکنه !

ملانصر الدین ده تا خرداشت روزی سواری کی از خرها بود و خرها
را شمردو گفت : چرا نه تاست ؟ پیاده شد و شمرد دیده تاست باز سوار شدید :
نه تاست . این عمل را چندین بار تکرار کرد و ناچار از خر پیاده شدو گفت :

این سواری به گم شدن یک خر نمی ارزه !!

● خر، سی شاهی ، پالون دوزار !

مانند آفتابه خرج لحیم است.

● خر کریم را نعل گردن !

کنایه از رشوه دادن است .

● خر که جود ید کاه نمی خورد !

کسی که سود زیاد برد است دیگر به سود کم نسازد.

● خر، که علف دید گردن دراز می کنه !

هر کس در کاری فایده ای بییند بدنبالش میرود .

خر ما کر گی دم نداشت.

● خر گایم و نر گایم و آنگاه چنین نشد ؟

مانند حرام خوری آنهم شلعم ؟

● خر گچ کش روز جمعه از کوه سنک میاره !

آدم بد بخت راحت ندارد .

● خر لخت را پالانشو بر نمیدارد !

از آدم بی چیز توان نمی شود گرفت .

● خر ما از کر گی دم نداشت !

در موردی گفته می شود که کسی از ترس توقع های زیاد دیگران از حق مشروع خودش هم بگذارد .

می گویند ملا نصر الدین وارد شهری شد دید خری در جوی افتاده و صاحب خر کمک می طلبید . ملا دم خرا گرفت که او را بلند کند ، دم خر کنده شد . ملا پا به گریز نهاد و صاحب خربه تعقیبیش پرداخت . در راه اسبی

را در حال فرادردید که صاحب آن بدنبال اسب فریاد میزد جلوش را بگیرید و ملا سنگی برداشت و بطرف اسب پرتاب کرد. سنگ به چشم اسب خورد او را کور کرد. صاحب خر و صاحب اسب سردرپی ملانهادند و ملا پا به فرار گذاشت تا به با می رسید و تعقیب کنندگان را بدنبال خود دید خواست از بام پیر دم مشاهده کرد که لحافی روی زمین گسترده است از ترس شکستن پاروی لحاف پرید. از قضا ییمادی که زیر لحاف خوابیده بود مرد صاحبان خر و اسب و پسر مرد فوت شده سردرپی ملانهادند. ملا خواست باعجله وارد خانه‌ای شود در را بشدت باز کر دودربه شکم زنی که نه ما ه حامله بود خورد و بچه اش سقط شد هر چهار نفر شکایت از ملاییش قاضی بر دند ملادم قاضی را دید و قاضی تطمیع شده از راه کمک به ملا به پسر مرد فوت شده گفت: ملا باید مجازات شود. او را روی زمین زیر لحاف میخواهایم و شما بایستی از روی بام روی ملا پیری. پسر از ترس آنکه مبادا اشتباهآ دوی زمین بیفتند و پایش شکسته شود از شکایت خود صرف نظر کرد.

قاضی به شوهر زن حامله گفت: تو باید زنت را طلاق بدھی و او بعقد ملا در آید و ملا او را حامله کند هر وقت نه ما ه شد زنت را تحويل بگیری.

به صاحب اسب گفت: چون یک چشم اسبت کور شده باید اسب را نصف کنیم و پول آن نصف را از ملابگیری.

صاحب خر که ماجرا را بدینظریق دید گفت: آقای قاضی خر ما از کرگی دم نداشت

● خرم توئی گاوم توئی گوسفندم توئی !

ظل السلطان پسر ناصر الدین شاه حسینقلی خان بختیاری را در اصفهان
مهماز کرد. روزی حاکم و میهمان و جمعی از بزرگان در تالار حکومت
نشسته بودند. ناگهان لری سروپا بر هنر وارد شد و سلام کرد. خان با
خشیم باو گفت: برای چه شهر آمدید؟ گفت آمدید ام ترا زیارت کنم
خان گفت: احمق خرد گاو و گوسفند خودت را رها کردی آمدی
مرا بینی؟

لر گفت: خرد گاو و گوسفند فدای سرت. خرم توئی، گاوم توئی،
گوسفندم توئی !!

● خر ناخنکی صاحب سلیقه میشود !

● خرن را از تخمش میشناسند!

این مثل در مورد ابلهانی صادق است که تنها بظاهر حکم کنند.

● خر نزائلده هنوز کری است !

در مورد زنان مسنی گفته میشود که چون نزائلدها ند دعوی جوانی
میکنند.

● خروار نمکه مثقال هم نمکه !

● خرو اسب را که یکجا بینندند اگر همیبو نشند هم خو
میشنند !

معنی: المجالسة مؤثره .

● خرو امانده معطل چشه !

در مورد افراد تبلیغ گفته میشود که بی بهانه میگردند تا کار
نکنند.

● خروسی را که شغال صبح همیره بگذار سر شب ببره !
مانند مرگ یکبار ، شیون یکبار .

● خر، همان خره پالانش عوض شده !
در مورد ابلهانی گفته میشود که لباس نومیپوشند یا بغلط صاحب
مقامی میشوند .

● خریت ارث نیست بهره خدادادهس !
شوخی در باره کسی میگویند که عملی حماقت آمیز ازاوسربزند .

● خری که از خری وابهونه بایدیال و دمشو برید !
که کاه در موقع نزاع ، دو طرف دعوا بهم میگویند .

● خواب پاسبان ، چراغ دزده !
خنده کردن دل خوش میخواه و گریه کردن سرو چشم !

● خواست زیر ابر و شورداره چشمشو کور کرد !

در موردی گفته میشود که کسی میروdkاری را اصلاح کند وضع
اول راهم خراب میکند .

● خواهر شوهر ، عقرب زیر فرشه !

● خواهی نشود رسوا همرنگ جماعت شو !

● خوبی لر به آنست که هر چهشب گوید روزنه آنست !

در موردی گفته میشود که آدمی ساده دل حرفی بزند و تصمیمی
بگیرد .

● خود تو خسته ببین ، رفیقتو مرده !

● خودشو نمیتو نه نگهداره چطور منو نگه میداره ?

بر سر سفره کریم خان زند ، لرزانگ گذاشته بودند یکی از نزدیکان
گفت : میل بفرماید ، خیلی قوت داره . کریم خان گفت اینکه داره میل زده

چیزی که خودش را نمیتوانه نگاهداره چطور منونگه میداره ؟

● خودگوئی (گوزی) و خودخندی عجب مرده نه مندی !

در مورد کسانی گفته میشود که شوخی ییمزه ای میکنند و خودشان
میخندند، یا عمل زشتی میکنند و فخر میفر و شند .

● خودم کردم که لعنت بر خودم باد !

این مثل را مردم پشمیان میکوینند - مانند خود کرده را تدبیر

نیست .

● خوردن خوبی داره پس دادن بدی !

بیشتر در مورد غذای لذیذ و صعب الهضم گویند .

● خوشابحال کسانی که مردند و آواز ترا نشنیدند !

بشوخی در باره بدآوازان گویند .

● خوشاب چاهی که آب از خود ببر آرد !

در موردی گفته میشود که کسی به فضل و مزایای دیگری بنازد .

مانند: کیرم پدر توبود فاضل .

● خوشبخت آنکه خوردو کشت ، بد بخت آنکه مرد و هشت !

● خوش بود گر محک تجربه آید بمیان - ناسیه روی شود

هر که در او غش باشد !

● خوش زبان باش در امان باش !

● خولی بکفهم به که گلنگی بهوا !

خول پرنده است کوچک و گلنگ پرنده است عظیم العجه -

مانند: یک گنجشک بدست به که صد گنجشک روی درخت . یا سیلی نقد

به ازحلوای نسیه یا:

یکده آباد به از صد شهر خراب !

● یک ده آباد به از صد شهر خراب !
● خونسار است و یک خرس !
 بشو خی و استه زاء بکسی میگویند که خود را در کاری بیمانند
 . میداند .

● خیر در خانه صاحبش را میشناسد !
 هر کس کار نیک کند بخودش بر میگردد .
 ● خیل بزرگ ، رو غنش خوب نمیشه !



حروف «د»

- دادن بدیوانگی گرفتن بعاقلی !
و آم را باید بیاکانه داد ولی وصولش مستلزم زیر کی و هوشیاری
و آرامش است .
- دارندگیست و بر ازندگی !
● داری طرب کن ، نداری طلب کن !
● داشتم داشتم حساب نیست دارم دارم حسابه !
از گذشتهها مگوحالا چکارهای ؟! ما نندپهلوان زنده را عشقه .
- دانا داندو پرسدنادان نداندو نپرسد !
● داناگوشت میخوردنادان چغندر !
● دانه فلفل سیاه و خال مهر و یان سیاه ، هر دو جانسوز است
اما این کجاو آن کجا ؟!
- دایه از مادر مهر بان تر را باید پستان برد!
● دختر ، تخم ترتیز ک است !
کنایه از اینست که دخترها زود رشد میکنند .
● دختر تبل مادر کد بانورا دوست داره !

- دختر میخواهی ماماش را بین - کر باس میخواهی
پهناش را بین !
- دختر همسایه هر چه چل تر برای ما بهتر !
- دختری که مادرش تعریف بکنه برای آقادائیش خوبه !
- درازی شاه خانم به پهناش ماه خانم در !
- در این دنیا کسی بی غم نباشد - اگر باشد بنی آدم نباشد؟
- در بیابان گرسنه را شلغم پخته به زنگره خام !
- در بیابون لنگه کفش که نعمت خداست !
- مانند از خرس یکموهم غنیمت است یا کاچی به از هیچی !
بعد از هر غمی نوبت شادمانی است !
- در جنگ، حلوا تقسیم نمیکنند !
مانند بازی اشکنک داره ، سر شکستنک داره .
- در جوانی مستی، در پیری سستی، پس کی خدا پرستی ؟!
- در جهان هر کس که داره نان مفت، میتواند حر فهای خوب گفت !
- در جهنم عقری هست که از دستش به مار غاشیه پناه میبرند !
- در جیبش را تار عنکبوت گرفته است !
کنایه از دست در جیب نکردن و در نتیجه بی پولی است .
- در چهل سالگی طنبور میآموزد در گور استاد خواهد شد !
- مانند : اسبی که در چهل سالگی سوهانش کنند برای صحرای قیامت خوبه .
- در حوضی که ماهی نیست قور باعه سپهسالاره !
وقتی زمینه خالیست هر ناکسی کس میشه !

● در خانه‌ات را بیند همسایه‌تuo دزدنکن !

● در خانه اگر کس است یک حرف بست !

● در خانه بی عارها نقاره میزند !

کنایه از اینست که : کسانی که بی عیش و خوش میروند از زندگی عقب میمانند .

● در خانه مور، شب‌نمی طوفانست !

بلای کوچک برای فقیر بزرگ است .

● در خانه هر چه ، مهمان هر که !

وقتی مهمان سرزده بر سد تکلیفی نیست .

● درخت اگر متحرک شدی ذ جای بجای - نه جور اره کشیدی و نه جفای تبر !

کنایه از اینست که اگر کسی در یک جامد تهاسا کن شد خوار میشود و از چشم میافتد ، مانند آب که یک جاماند میگنده .

● درخت پر بار، سنگ میخوره !

مردم لایق و کارآمد همیشه مورد تهمت و دشناام بیهوده هستند .

● درخت کاهلی بارش گرسنگی است !

● درخت کج جز با آتش راست نمیشه !

● درخت گرد کان با یین بلندی - درخت خر بزه الله اکبر !

ساده لوحی درخت نتومندو بزرگ گردورادید و گفت : درخت ...

● درخت هر چه بارش بیشتر بشه، سرش پائین ترمیاد !

یک انسان واقعی هر چه از نظر مقام و معنا بالاتر برود متواضع تر

میشود !

● درد دل خودم کم بود ، اینهم قرق همسایه !

- درد، کوه کوه میاد ، مو مو میره .
- در دروازه را میشه بست اما در دهن مردم و نمیشه بست!
- در دنیا همیشه بیک پاشنه نمیچرخه !

دنیا همیشه بکام یکی و بهنا کامی دیگری نیست. مانند: نشاییدی شب درازه، یا باش تا صبح دولت بدید.

- در دنیا یه خوبی میمونه یه بدی !
 - در دیزی واژه حیای گر به کجا رفته؟!
- در موردی گفته میشود که کسی از محبت دیگری سوء استفاده میکند .

- در زمستان ، الو، به از پلوه !
- در زمستان یه جل بهتر از یه دسته گله!
- درزی در کوزه افتاد !

شهری مرد دزدی بود و بر در دروازه شهر دکان داشت و کوزه‌ای از میخی به در آورده بود و هوش آتش بودی که هر جنازه‌ای که از شهر بیرون بر دندی وی سنگی در آن کوزه افکندی و همراه حساب آن سنگها بکردی که چند کس را بر دند و باز کوزه تهی کردی و از میخ در آورده و سنگ‌هایی افکندی تا ماه دیگری تا روزگاری برآید. از قضا درزی بود مردی بطلب درزی آمد و از مرگ درزی خبر نداشت و در دکانش بسته دید همسایه را پرسید که درزی کجاست که حاضر نیست همسایه گفت درزی در کوزه افتاد . «قاپوسنامه»

- درزی بر این گنبد آبنوسی یک جاعز است یک جاعروسی !
 - درس ادب اگر بود زمزمه محتبی
- جمعه بمکتب آورد طفل گریز پای را
«نظیری نیشا بوری»

- در شهر کورها یه چشمی پاد شاست !
- در شهر نی سواران باید سوارانی شد !
- مانند خواهی نشوی رسوا همنک جماعت شو .
- در عفو لذتیست که در انتقام نیست !
- حافظه در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست !
- در کف شیر نر خونخواره ای
- غیر تسلیم و رضا کوچاره ای ؟
- در مجلس خود راه مده همچو منی را
- کافسرده دل افسرده کند انجمنی را
- درم داران عالم را کرم نیست
- کریمانرا بدست اندر درم نیست !
- در مسجده ، نه کند نیست نه سوز و ندنی !
- در موردی گفته میشود که کاری چاره پذیر نیست .
- در نمک ریختن توی دیگ باشد به مرد پشت کرد ؟
- کنایه از اینست که مردها حتی تاب دیدن اسراف در نمک راهم از طرف زنها ندارند .
- درویش از ده رانده ، ادعای کدخدائی کند !
- مانند لاف در غریبی ، گوزدر بازار مسکرها .
- درویش مو میائی، هی میگی و نمیائی !
- درویش را گفتند در دکانتو بیند دهنشوهم گذاشت
- در هفت آسمان یک ستاره نداره !
- بی اندازه فقیر است .
- در، همیشه بیک پاشنه نمیگردد !
- دنیا سر ازیز و سر بالا دارد !
- دزد، آب گرون میخوره !

نوعاً دزد زدها مالی را که از آنها بسرقت می‌میر و دچند بر ابر می‌کنند

● دزد بازار آشفته می‌خواهد !

● دزد باش و مرد باش !

● دزد بدزدمیز ند واای به دزد آخری !

● دزد به یک راه می‌رود صاحب مال به هزار راه !

نوعاً مرد دزد زده بهمه نزدیکان تهمت میزند .

● دزد حاضر و بز حاضر !

يعنى طرفین دعوا حاضرند .

● دزد ناشی به گاهه دون میز نه !

● دزدی آنهم شلغم ؟!

● دزدی که نسیم را بدزد دارد است !

● دست بالای دست بسیار است (درجهان پیل مست بسیار است)

● دست به دنبیک هر کی بزنی صدا میده !

مانند : دست در دامن هر کس که زدم رسوا بود .

● دست بر یده قدر دست بر یده را میدونه !

در زمان قدیم دست کسی را بر یدند و صاحب دست ، بدون فریاد

و زاری دست خود را برداشت و دوید . در راه با مردی دست بر یده رو برو

شد و ناله و فغان سرداد . شخصی از او پرسید که چرا هنگام بر یذن دست

فریاد و ناله نکردی و حالا زاری می‌کنی ؟ گفت دیگران از سوز دل من

خبر نداشتند ولی این مرد صاحب در داست و قدر من دست بر یده را میداند .

مانند : حالت سوخته را سوخته داند و بس .

شمع دانست که جان دادن پر و انهز چیست « توحید شیرازی »

● دست بشکند در آستین ، سر بشکند در گلاه !

کنایه از اینست که مردم باید از راز انسان سر در بیاودند .

● دست بیچاره چون بجان فرسد

چاره جز پیرهن دریلن نیست !

● دست بی هنر کفچه گدائیست !

● دست پشت سر نداره !

موقع ورود بخانه و خروج از آن، در دا نمی بندد .

● دست پیش را گرفته که پس نیفته !

در مورد کسانی گفته میشود که از ترس بدھکاری خود را

طلبکار نشان میدهند .

● دستت چرب به بمال سرت !

کنایه از اینست که محتاج به کرم کسی نیستم .

● دستت چو نمیرسد به خانم - دریاب کنیز مطبخی را !

● دستت چو نمیرسد به کوکو، خشکه پلو را فروکو !

● دست تنگی سخت تر از جاتنگی است !

● دست تنگی بدتر از دلتنگی است !

● دست خالی برای تو سرزدن خوبه !

● دست در کاسه و مشت در پیشانی !

کنایه از ئان و نمک کسی را خوردن و باوی دشمنی کردن است .

ما نند : نمک خوردن و نمکدان شکستن .

● دست، دست را میشناسه !

از دست هر کس امانت گرفته میشود باید بهمان دست پس داده

شود .

● دست دکاندار تلخ است !

هر جنسی را که صاحب معازه بمشتری بدهد خوشایند خریدار نیست .

- دست راست را از چپ نمیشناسه !
کودن و نفهم است .
- دستش به خر نمیرسه پالان خر را بر میدارد !
مانند : تلافی غوره را سر کوره در میاره .
- دستش به دم گای بند شده است !
بکاری مشغول شده است .
- دستش به عرب و عجم بند شده است !
کار و بارش خوب است .
- دستش بد هنمش میرسه !
متمول است .
- دستش در کیسه خلیفه است !
مانند از کیسه خلیفه می بخشد .
- دستش را بکمرش گرفته که از بیگی نیفته !
- دستش شیره ایست یاد استش چسبناک است !
دزد و قاچاق است .
- دستش را توی حنا گذاشت !
گرفتارش کرد ، برایش پا پوش دوخت .
- دست شکسته بکار میره دل شکسته بکار نمیره !
- دست شکسته وبال گردنه !
- دستش نمک نداره !
بهر کس محبت کند با او دشمن میشود .

● دست کار دل و نمیکنه و دل کاردست و نمیکنه !
● دستش کجه !

مانند : دستش چسبنا که .

● دست که به چوب بر دی گر به دزد ه حساب کار خود شو میکنه !
الخائن خائف . خیانت کار همیشه میترسه .

● دست که بسیار شد بر کت کم میشود !
همکار که زیاد شود، سود کا سبان کم میشود .

● دست ما کو تاه و خرمابر نخیل (پای مالنک است و منزل بس دراز)
حافظ

● دست ننت درد نکنه !

در موقعی که کسی کاری داخرا ب میکند گفته میشود .
● دست و روت را بشور منم بخور !

به آدم پر خور گفته میشود که سیری ندارد .

● دست و رویش را با آب مرده شورخانه شسته است !
بسیار بی شرم و بی حیاست .

● دسته هاون خونه که گم میشه میون لنگ عروس و مادر
شوهره !

● دستی را که حاکم ببر خون نداره یا « دیه، نداره !

● دستی را که نمیتوان بر یید باید بوسید !

بتدییر باید جهان خورد ولوس چو دستی نشاید گزیدن بیوس
با آنکه خصوصیت نتوان کرد بساز دستی که بددان نتوان برد بیوس
چو دستی نتائی گزیدن بیوس که با غالبان چاره زرق است ولوس

سعدي

● دستی را که از من بر یید، خواه سک بخورد خواه گر به !

مانند: آب که از سر ما گذشت چه يك فی چه صد فی .

● دشمنان در زندان با هم دوست شوند !

دشمنان سه فرقه‌اند : دشمن، دوست دشمن. دشمن دوست .

● دشمن دانابلندت می‌کند. بر زمینت همیز ند نادان دوست!

● دشمن دانا به از نادان دوست !

● دشمن دانا که غم‌جان بود

بهتر از آن دوست که نادان بود «ظامی»

● دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد !

(دانی که چه گفت زال با رستم کرد) سعدی .

● دعا خانه صاحب‌ش را می‌شناسد !

مانند : خیر در خانه صاحب‌ش خواهد.

● دعاء است اما سوراخ غلط است !

مانند : سوراخ دعاء‌گم کرده .

● دعا کن «الف با» بمیره یاد دعا کن ببابات بمیره !

شاگردی با دعamer ک معلم را از خدا می‌خواست معلم گفت دعا کن

«الف با» بمیردو گر نه این معلم نباشد یا که معلم دیگر هست .

این مثل در مورد کسانی صادق است که از کارگر یزاند و دعا

می‌کنند. در تخته‌ای بهم بخورد که کار نکنند .

● دعوا سر لحاف ملا نصر الدین بود !

ملا نصر الدین شبی در خانه‌اش نشسته بود که از کوچه صدای

داد و هوار شنید، چون هوا سرد بود لحافی بر سر انداخت و بکوچه رفت

در میان دعوا و فریاد و فغان ، طراری لحاف ملا را برداشت و فراد کرد

ملا بدون لحاف بخانه برگشت. زنش پرسید: دعوا سر چی بود؟ ملا گفت :

دعوا سر لحاف ملانصر الدین بود .

ابن مثل درمودی صادق است که میان مردمی آشوب است و از پا -
افتاده ای در این میان فدا می شود، یا هنگام پرداختن به موضوعی عده ای
اصل را رها می کنند و به فرع می چسبند .

● دلاکها که بیکار می شوند سرهم را می تراشند !

● دل بیغم در این عالم نباشد (اگر باشد بنی آدم نباشد)

● دل سفره نیست که آدم پیش همه کس باز کنه !

● دلش در و طاقچه نداره !

حرف پیشش بند نمی شود . رازدار نیست .

● دلم خوشة زن بکم اگر چه کمتر از سگم !

بیشتر این ضرب المثل را زمانی گویند که خانواده شوهر شان
اسم و رسمی دارند ولی زندگی را بستخی می گذرانند .
● دلو همیشه از چاه درست در نمیاد !

گاه می شود بلائی بر انسان می آید که ابدأ انتظار آنرا ندارد یا
کاری که انجام آن صدر صد مایه خاطر جمعی است بهم میریزد .
● دماغش را بگیری جانش در نمیاد !

کنایه از ضعف و لاغری و ناتوانیست .

● دم خرسزای گون خراست !

مانند : بیله دیگ بیله چندر .

● دم خروس از جیبش پیدا است !

در باره کسی گفته می شود که دروغی می گوید و دستش خوانده
می شود .

● دمش را توی خمره زده است !

می خوردۀ است .

● دندان اسپ پیشکشی را نمیشمارند !

● دندۀ راشتر شکست ، توانش را خرداد !

مانند : گنه کرد در بلخ آهنگری - بهشت زدن گردن مسکری .

● دنیا پس مرک ماچه دریا چه سراب !

مانند مثل عربی : من بعد نا الطوفان .

● دنیا دمش درازه !

مانند : نشایدی که شب درازه - یا - نوبت ماهم میرسد .

● دنیا جای آزمایش است، نه جای آسایش !

بعنوان تسلیت به مصیبت دیدگان میگویند .

● دنیا، دارمکافاته !

از مكافات عمل غافل مشو - گندم از گندم بروید جوزجو

● دنیا را آب ببره اورا خواب میبره !

ینهایت یفکر ولا بالی است .

● دنیا را هر طور بگیری میگذره !

● دنیا یش مثل آخرت بیز بده !

ینهایت در رنج و عذاب است .

● دنیا محل گذره !

● دو تادر را که پهلوی هم میگذارند برای اینست که به درد

هم برسند !

باید به درد دل همسایه رسید .

● دو خروس بچه از یک مرغ پیدا میشوند ، یکی ترکی

میخونه یکی فارسی !

گاه میشود که دو فرزند از یک پدر و مادرند ولی یکی از آنها

درست و پاک و انسان و دیگری نادرست و ناپاک شود است .

مانند : مرغ ، هم تخم میکنه ، هم چلغوز .

● دود از کنده بلند میشه !

مردم آزموده و مجرب بیشتر از جوانان بی تجربه میفهمند .

● دود ، روزنه خود شو پیدامیکنه !

● دو دستماله میرقصه !

در باره کسی گفته میشود که بین دونفر نفاق میورزد .

مانند : هم از آخوند میخورد ، هم از تو بره .

● دوراول و بد هستی ؟

مانند به یک غوده سردیش میکنه و به یک کشمش گرمی .

● دور دور میرزا جلاله ، یک زن به دوشوهر حلاله !

● دوری و دوستی !

مانند : زدنی غباتر ددحبا .

● دوست آشت که بگریاند ، دشمن آشتکه بخنداند !

زیرا دوست بقصد اصلاح ، معایب ترا میگوید و دشمن بقصد

اغفال ، بدیهای ترا نیکو میشمارد .

● دوست همه کس ، دوست هیچ کس نیست !

● دوستی بلدوستی در - جو ، بیار زرد آلو بیر !

مانند : برادری بجا ، بزغاله یکی هفت صناد - بـا : تعاشر و
کالاخوان ، تعاملوا کالاجانب .

● دوستی دوستی از سرت میکنند پوستی ؟

● دوصد گفته چون نیم کردار نیست !

● دو صد من استخوان باید که صدمن بار بردارد !

مانند : رخش باید که تن دستم کشد .

● دوغ درخانه ترش است !

چیزی که آسان بدست باید قدر و قیمت ندارد . مانند : زن ، زن

مردم !

● دوغ و دوشاب در نظرش یکیست !

در باره کسی گفته میشود که میان خوب و بد فرق نمیگذارد .

● دوقرت و نیمش باقیه !

میگویند روزی حضرت سلیمان تمام حیوانات پرنده و درنده و خزنه را بارعام داد و سخنانی گفت و قصد کرد یک وعده بتمام جنبندگان غذا بدهد .

پیش از همه نهنگی سر از آب بیرون کرد و از سلیمان غذا خواست به امر سلیمان لقمه‌ای در دهانش افکندند ، بلعید و باز از سلیمان غذا طلب کرد ، دوباره باوغدا دادند پس از بلعیدن باز غذا خواست تا آنکه تمام ماحضر را که برای تمام حیوانات آماده کرده بودند در دهانش ریختند و او بلعید ولی باز طالب غذا بود .

سلیمان از خوراک آن حیوان در شکفتی شد و ازاو پرسید : خوراک

تو در هر روز چقدر است ؟

نهنگ گفت : روزی «سه قرت» و تمام این غذاها که بمن دادید نیم

قرت بود و هنوز دوقرت و نیم باقیست .

● دو قرص فان اگر از گندم است و گراز جو -

دو قای جامه اگر کهنه است و گراز نو

- هزار مرتبه بهتر بزد ابن یمین
- زفر مملکت کیقباد و کیخسرو (ابن یمین، دهانگشت را خدا برای نیافریده !
- کنایه از اینست که میان مردم باهم فرقی هست .
- ده ، برای کدخداخوبه و برارش !
- ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند
- دهنش آستر داره !
- در باره کسی گفته میشود که غذا هر چه هم داغ و سوزنده باشد میخورد .
- دهنش چاک و بست نداره !
- فحاش و دشنامکوی است .
- دهن مردم را نمیشود بست !
- دهن جیبیش را تار عنکبوت گرفته !
- بسیار ممسک است و دست در جیب نمیرد یا جیب خالی است .
- دیده می بینه ، دل میخواد !
- دیر آمده زود میخوادبه !
- در باره کسانی گفته میشود که برای وصول مقام و ترقی ، بسیار شتابزده هستند .
- دیر زائیده زود میخواد بزرگ کنه !
- دیشب همه شب کمچه زدی کو حلوا ؟!
- مانند : اینقدر چریدی کودنیهات ؟
- دیگر به دیگر میگه روت سیاه ، سه پایه میگه صل علی !

در باره کسی گفته میشود که خوددارای عیب است و عیب خود را نادیده میگیرد و از دیگران عیبجوئی میکند .

● دیگران کاشتند ماخوردیم، ما هم میکاریم دیگران بخورند!
روزی انوشیروان پادشاه ساسانی به پیری رسید که نهال گردو مینشاند .

بدو گفت : پیر مرد درخت گرد کمتر از سی سال باد نمیآورد تو، به چه امید نهال گرد مینشانی ؟ آیا فکر میکنی عمرت کفاف میدهد که بارا بین نهال را به بینی ؟

پیر مرد گفت : لزومی ندارد که میوه این درخت را من به بینم و بخورم، دیگران کاشتند ماخوردیم، ما هم میکاریم دیگران بخورند . ● دیگ ملا نصر الدین است !

گویند ملا چند بار دیگی از همسایه بمعاریت گرفت و زمان پس :
دادن ، دیگچه‌ای در میان آن گذاشت و به همسایه پس داد . همسایه پرسید دیگچه از کجا آمده ملا گفت : دیگ شما در خانه مازائید .
مدتی بعد دیگ بسیار بزرگ از همسایه گرفت و پس از چند روز گفت : دیگ شما سرزارفت .

همسایه گفت : چطور ممکنست که دیگ سر زا برود؟ مگر دیگ هم سر زا میرود ؟ ملا گفت : عزیز من دیگی که بتواند بزاید یکروز هم سر زا میرود !

● دیگی که برای من نجوشد سر سک توش بجوشد !
وقتی نفع من در کار نیست هر طور بشود باک ندارم .

● دیوار حاشابلنده !

هر کس بخواهد حرفی که زده حاشا کندراء حاشا باز است .

● دیوار موش داره هم گوش داره !

ذر کفتن راز خود باید دوراندیش بود تا بدست مدعی و دشمن نرسد .

● دیوانه چو دیوانه به بیند خوش آید !

مانند : الجنس مع الجنس يميلوا .



حرف «ذ»

● ذات نایافته از هستی بخش
کی تو اند که شود هستی بخش ؟ ! «جامی»
● ذره ذره کاندرین ارض و سماست
جنس خود را همچو کاه و کهر باست مولوی
مانند : الجنس مع الجنس يميلوا .

فصل «ر»

- راستی هیبت اللهی یا میخواهی منو بترسونی ؟ مردی از کسی پرسید اسمت چیست ؟ کفت : هیبت الله . آنمرد کفت : راستی هیبت اللهی یا میخواهی منو بترسونی ؟
- راه دزد زده تا چهل روز امنه !
- راه دویده ، کفش دریده !
- رحمت بکفن دزد اولی !
- رخت دو جاری را دریک طشت نمیشهشست ! کنایه از رقابت زنای دو برادر است کمدر اصطلاح با آنها (جاری) کفته میشود .

- رستم است و یکدست اسلحه ! بکسی کفته میشود که بایکدست لباس، ناز میفر وشد .
- رستم در حمام است ! بکنایه بکسی کفته میشود که پهلوانانه باد در آستین میاندازد

ولی از زورو آنار پهلوانی عادیست .

● رستم صولت و افندی پیزی !

● رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت !

(نریخت درد می و محتسب زدیر گذشت)

رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت)

د آمنی هروی،

● رطب خورده منع رطب چون کند ؟

معروف است که ، مادری فرزندش را به پیشگاه پیغمبر بزرگوار

حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآلہ وسلم بردا که اور اپنے دفر ماید

تا کوک خرما نخورد ، پیغمبر اکرم فرمود: اور ا فردا بیاورید فردای

آنروز مادر ، فرزند را به پیشگاه نبی معلم بردا و حضرت به کوک

فرمودند که: خرما نخورد. مادر پرسید چرا دیروز این توصیه را باو

نفرمودید ؟ فرمود چون خودم دیروز خرما خورده بودم ، گفته ام در

کوک تأثیر نمیکرد .

● رفت زیر ابروش را برداره چشم شراهم کور کرد !

رفت عیب کاری را از میان بردارد یک ضایعه هم بوجود آورد .

● رفت به نان بر سه بجان رسید !

در باره کسی گفته میشود که بدنبال معاش می رو دود راه زندگی

پای نا بودی میرسد .

● رفتم ثواب کنم کباب شدم !

در برابر نیکی بدی دیدم .

● رفتم خونه خاله ، دلم واشه ، خاله خسید دلم پو سید!

در باره کسی گفته می شود که برای درد دل پیش دوست یا خویشاوندی برود و بجای آنکه دردی از دلش بردارد دردی هم بررس دردش بگذارند.

مقصود از «خسید» «خسبید» است.

● رفتم شهر کورها - دیدم همه کور، منهم کور!
مرحوم دهخدا در امثال و حکم داستان ذیل را بدنبال همین مثل آورده است:

میگویند وقتی منجمی خبرداد که فلان روز بارانی میبارد که هر کس قطره ای از آن بنوشد دیوانه شود پادشاه بوزیر امرداد آب انباری را پر کردند و در آنرا محکم گرفتند تا با آب باران در نیامیزد. باران موعود در روز معین بارید و مردم از آن آشامیدند و همه دیوانه شدند. تنها پادشاه وزیر که از آب ذخیره مینوشیدند هم چنان عاقل ماندند: عاقبت شاه از مشاهده وضع و حال مردم بجان آمد و بوزیر گفت: دیگر مرا تحمل دیدن وضع مردم نیست من خود را هلاک خواهم کرد.

وزیر گفت: هلاک لازم نیست ما نیز باید مانند مردم شویم تا دیدن وضع آنان مشکل نباشد. پادشاه گفت چگونه این کار میسر است.

وزیر گفت از همان آب باران ما نیز بیاشامیم پادشاه رضاداد، چنان کردند و چون هر دو دیوانه شدند از رنج مردم آسودند. مانند: خواهی نشوی رسوا همنک جماعت شو.

● رقصه نمیتوست بر قصه میگفت زمینش کجه!

در باره بی هنر انى گفته می شود که برای بی هنری خود بهانه
میترانند.

● رند را «بند» و قحبه را «پند» سود نکند !

مانند : توبه گر که مر گ است. یا : ترك عادت موجب مرض است.

خوی بد در طبیعتی که نشست

نرود تابوقت مر ک از دست
«سعدي»

● رنگم را ببین حال دلم و بپرس !

● روبرو خاله ، پشت سر چاله !

مانند : نه راه پس دارم نه راه پیش .

● روده بزرگه روده کوچکه رو خورد !

هنگام کرسنگی فراوان گفته می شود .

● روز از نو روزی از نو !

● روز بی آبی از شاش موش آسیا میگردد !

● روزگار آئینه را محتاج خاکستر کند !

همیشه دانایان و اهل معنی به جاهلان بیاز دارند .

● روزگار است اینکه گه عزت دهد گه خواردارد !

(چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد) «قائم مقام فراهانی»

● روزه بی نماز ، عروس بی جهاز ، قرمه بی پیاز !

در موردنگاری میگویند که سر اپایش ناقص است .

● روزه خوردنش را دیده ام ، اما نماز کردنش را ندیده ام !

کار بدش را دیده ایم ولی کار خوبش را ندیده ایم .

● روزی به قدمه !

مانند : از توحیر کت از خدا بر کت .

● روزی گر به دست زن شلخته است !

زنی که کدبانو نیست مایه زیان و ضرداست .

● روزی یک «من تشا» راه میرود آنهم از پهنا!

میگویند درویشی از تهران به مرشد خود که در شهر دی بود نوشت که من میخواهم جمال مرشد را زیارت کنم . مرشد ضمن پاسخی باو یاد آورشد که او هم مشتاق دیدار مرید است .

درویش به قصد دیدار مرشد بار سفر بست و روی به شهر دی نهاد و سه ماه در راه بود که به نیل راه رسید ، زیرا هر چند قدم که میرفت لم میداد و بساط دودوم را علم میکرد . بالاخره در میان راه جان بجان آفرین تسلیم کرد .

به مرشد خبر دادند که درویش در راه شهر دی خرقه نهی کرده است . مرشد گفت : او خود باستقبال مرگ شتاfte زیرا در راه رفتن عجله کرده است وقتی کسی با چنین شتابی راه پیمائی کند خونش پای خودش است لازم بود آهسته بیاید چون درویش باید روزی «یک من تشا» راه برود آنهم از پهنا !

● روضه خوان پشمeh چال است !

پشمeh چال نام دهی بوده است که واعظ آن با ورود هر تازه واردی روضه را از سر میگرفته است و این مثل در موردی گفته میشود که

مرد هنگام سخن کفتن برای هر تازه واردی داستان واحدی را از سر بگیرد.

● روغن چراغ ریخته وقف امامزاده !

در مورد کسانی کفته میشود که وقتی مالشان بعلتی از دستشان می‌رود آنرا بدیگری حواله میدهند.

● روغن روی روغن میره، بلغور، خشک میمونه !

ثروتمند روزبر و زبر ثروتش افزوده میشود ولی مرد فقیر همچنان تهیه‌دست است.

● رومسخر گی پیشه‌کن و مطری آموز
تا داد خود از کهتر و مهتر بستانی «عبدالزاکانی»

● روی گدا سیاهه ولی کیسه‌اش پره !

● ریدم بیانی که کلیدش چوب مو باشه !

در موردی کفته میشود که آدمی پست و کوچک بر کاری سنگین و آبرومند نظارت داشته باشد.

● ریسمان سوخت و کجیش بیرون نرفت!

ما نند: ترک عادت موجب مرض است.

● ریش پر طمع به کون مفلس !

پاره دوزی هنگام کار میگفت: هرجی دارم بزیر دارم. مردی این سخن را شنید، با خودش کفت: خوبه امشب برم بینم چه چیز زیر جعبه‌اش داره. جلو رفت و خودش را غریب معرفی کرد و شب را در دکان پاره دوز خواید. نصف شب بیدارشد و زیر دستگاه را گشت و یک کوزه که تا نصفه‌اش سکه‌نفره بود پیدا کرد و بسرقت برد. پس از

چند روز از جلو دکان پاره دوز میگذشت، گفت بر و م به بینم چه میگوید.
شنید که پاره دوز میگوید حیف که نگذاشت پرش کنم . مرد طمع کرد
و کوزه را آورد و سر جایش گذاشت تا پر شود. بعد از چند روز گفت
بر و م به بینم چه میگوید این روز شنید که پاره دوز پشت هم میگفت: ریش ...

● ریش و قیچی هر دو در دست شماست !

نهایت اختیار ووکالت دا دارید .



«فصل ز»

● زآب خرد ، ماهی خرد خیزد
نهنگ آن به که از دریا گریزد !

از کار کوچک سود بزرگ نمیتوان برد .

● زاغم زد وزوغم زد ، پس مانده کلاغ کورم زد !
در موردی گفته میشود که ناکسی به بزرگی اهانت کند .

مانند : کسی که بمانریده بود کلاغ کون دریده بود !

● زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم
به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم
(سعدي)

● زبان خر را خلچ میدونه !

بشو خی بدو کس میگویند که با اخلاق و رفتار و گفتار بکدیگر
آشناهستند .

● زبان خوش ، مادر را از سوراخ بیرون میآورد !

● زبان سرخ سرسبز میدهد برق باد
(بهوش باش که سردرسر زبان نکنی)

● زبان گوشت است بهر طرف که بچرخانی میچرخه !

در موردی گفته میشود که کسی به ناحق و دروغ سخن بگوید.

● ز بیماری بتربیمار داری !

● ذخم زبان از ذخم شمشیر بدتره !

میگویند هیزم شکنی در جنگل باشیری آشناشدو کاراین آشناشی

به رفاقت وهم غذائی رسید .

روزی شیر، مشغول خوردن تکه گوشتی بود و هیزم شکن به شیر

گفت :

دوست عزیز ! تو همه چیزت خوب است جز یک چیز و آن غذا
خوردن تست که بسیار زشت غذا میخوری .

شیر اندوه‌گین شد و به هیزم شکن گفت : با تبرت محکم بر سر
من بزن .

هیزم شکن گفت : من دوست تو هستم هیچ‌گاه چنین کاری نخواهم
کرد. شیر گفت : اگر ترنی ترا خواهم درید .

هیزم شکن ، ناچار تبر را محکم بر سر شیر کوید ، خون فوران
کرد و شیر زوزه کشان در میان درخت ها خزید دورفت .

ماهها گذشت: و روزی شیر پیش هیزم شکن آمد .

و هیزم شکن بر سر شیر نگاه کردو گفت : دوست عزیز شکر خدا
را که ذخم سرت کاملا بهبود یافته است .

شیر گفت . آری همان‌گونه که می‌بینی از ذخم تبرت اثری نیست
اما ذخم زبان هنوز در جگر من هست .

- زدی ضربتی ضربتی نوش کن !
مانند : چیزی که عوض داره گله نداره .
- زردآلو را میخورند برای هسته اش !
از هر کاری نتیجه اش را میخواهند .
- زرنگی زیاد فقر می آرد !
- زرنگی زیاد مایه جوانمر گیست !
- ز عشق تابصبوری هزار فرسنگ است .
- (دلی که عاشق و صابر بود مگر سنگ است ؟)

سعده

- زعفران که زیاد شد بخورد خرمیدهند !
در مودد اسراف کاران گفته می شود .
- مانند : پیه زیادی را بکون میمالند .
- زکوة تخم مرغ یک پنجه دونه است !
مانند مورچه چیه که کله و پاچه اش باشه ؟!
- زمانه ایست که هر کس بخود گرفتار است !
- (توهمند رآنینه حیران حسن خویشتني ...) آصفی هروی
- زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز !
- زمسون رفت رو سیاهی به زغال موند !
- زن آبستن گل میخورد اما گل داغستان !
- زن از غازه سرخ رو شود و مرد از غزا !
- زن بدرا آگر در شیشه هم بکنند کار خودشو میکنند !
- زن بلاست اما الهی هیچ خانه بی بلا نباشد !
- زن بیوه را برای میوه اش میخواهند !
- زن تا نزائیده دلبره، وقتی که زائید مادره !

- زن جوان را تیری به پهلو نشیند به که پیری !
- زن خود بوسیدن پنبه جویدن !
- زن راضی ، مرد راضی گور پدر قاضی !
- زن سلیطه سک بی قلاده است !
- زن سلیطه ، شوهر مرد !
- زن که رسید به بیست ، باید بحالش گریست !
- زنگوله پای تابوت !

بهر زندانی گویند که پدرشان در سرپیری آنان را پس انداخته اند

- زن ناجیب گرفتن آسانه ولی نگهداریش مشکله !
- زن نجیب گرفتن مشکله ولی نگهداریش آسانه !
- زن و شوهر جنک کنند ابلهان باور کنند!
- زنی که جهاز نداره ، اینهمه نازنداره !
- زورش بخرا نمیرسه پالون خر را بر میداره !

در مودتی گفته میشود که کسی نتواند از قوی دادخود را بگیرد وضعیتی را آزاده دهد .

- زورداری ، حرفت پیشه !
- زوردار پول نمیخواهد ، بی زور هم پول نمیخواهد !
- زهر طرف که شود کشته سود اسلام است !
- زیر اندازش زمین است و رواندازش آسمون !
- آه در بساط ندارد . بینها یت نهی دست است .
- زیر پای کسی پوست خربزه گذاشت !
- کنایه از پایپوش دوزی علیه دیگران است .
- زیر دمشست است !
- بسیار بعرضه است .
- زیر دیگ آتش است و زیر آدم آدم !
- هر انسان بوسیله انسان دیگر برای کاری تحریک میشود .

- زیر سرش بلنده !
دلش پیش کسی و کاری است.
- زیر شالش قرصه !
کنایه از پولدار بودن است.
- زیر کاسه نیم کاسه ایست .
مکر و حیله ای در کار است .
- زیره بکر مان میبره !

فصل «س»

- سال بهدوازده ما می بینیم یکدفعه هم تو بین!
کوسنندی از جویی پرید و دنبه اش بالا رفت و اسرار نهانش
هویدا شد : بزداد زد : دیدم، دیدم .
کوسنند گفت: سال بهدوازده ما می بینیم یکدفعه هم تو بین.
این مثل در موردی استعمال میشود که آدمی سراپا معیوب تابه
عیب دیگران بی میرد به عیب‌جوئی میردازد .
- سال به سال دریغ از پارسال !
- سالها میگذرد تا شنبه به نوروز بیفته !
کنایه از اینست که کاری به ندرت انجام پذیرد .
- سالی که نکوست از بهارش پیداست !
در موردی گفته میشود که کاری از ابتدا بروفق مراد نباشد.
- سبوی خالی را سبوی پر مزن !
باقوی پنجه زورآوری مکن .

● سبوی نو آب خنک دارد !

مانند : لکل جدید لذة .

● سبیلش آویزان شد !

ناراحت شد ، مایوس شد .

● سبیلش را باید چرب کرد !

باید باو رشوداد .

● سبیلش را دود داد !

سخت تنبیهش کرد .

● سپلشت آید وزن زاید و مهمان عزیزت بر سد !

در موعدی گفته میشود که کار کسی پیاپی گرہ بخورد دودماد غمی

تازه دردش راه یابد .

● سخن خود تو کجا شنیدی او نجا که حرف مردم را

شنیدی !

آنکه پیش تو پشت سر دیگران بدگوئی میکند بدون شک پیش

دیگران پشت سر توبد خواهد گفت .

● سر بریده سخن نگوید !

● سر بزرگ بلای بزرگ داره !

مانند هر که با مشیش بر فشن بیشتر .

● سر بشکنه در گلاه ، دست بشکنه در آستین !

کنایه از اینست که باید آبرو داری کردن گذاشت یگانه به راز

انسان بی برد .

● سربی صاحب میتراشه !

بدون اجازه کسی درباره اوصیم میگیرد .

● سر بیگناه ، پای دارمیره اما بالای دار نمیره !

● سر پیری معركه گیری !

در مورد سالخوردانی گفته میشود که کار جوانان را یشه عیکنند.

● سر تراشی را از سر کچل ما میخواهید بگیره !

کنایه از کسی است که در کاری بی تجربه است و بوسیله آلت

کردن دیگر ان میخواهد در کاری بورزیده شود .

● سر حلیم روغن میرود !

کنایه از صبح بسیار زود بدنبال کاری دفن است .

● سر خر باش صاحب فرباش !

مانند : پول داشته باش کوفت داشته باش .

● سر را با پنبه میبرد !

با زبان خوش پدر آدمی را در میآورد .

● سر را قمی میشکنه تا وانش را کاشی میده !

مانند : کنه کر ددر بلخ آهنگری - یا : گاو خرابی میکند گوش

خر را میبرند .

● سر ذلف تو نباشد سر ذلف دگری !

مانند : سر باشه، کلاه فراوونه .

● سر ش از خودش نیست.

بسیار پاک باز و سخاوتمند است .

● سر ش به تنش زیادی میکنه !

به استقبال خطر میرود .

● سر ش به کلاش میازد !

آدم محترم و شایسته است .

- سرش بوي قرمه سبزى ميده !
خيالاتي درسر ميپوراند ، حرفهای گنده گنده ميزند .
 - سرش توی حسابه !
آدم با اطلاعی است .
 - سرش توی لاک خودشه !
بکار کسی کاری ندارد .
 - سرش جنگه اما دلش تنگه !
خواستگار فراوان داره اما غمگینه اما مورد توجه دیگرانه اما
خشنود نیست .
 - سرش را پیراهنش هم نمیدونه !
بسیار زیرک و خوددار است .
 - سر قبری گریه گن که مرده تو ش باشه !
بکسی نیاز خود را بگو که کرمی داشته باشد . بکسی پند بده
که پند پذیر باشد .
 - سرقبرم گثافت نکن از فاتحه خواندت گذشتم !
ما نند : مرابه خیر تو امید نیست شر مرسان .
 - سر کچل راستگی و دیوانه را دنگی !
● سر کچل و عرقچین ؟
ما نند : خونه خرس و بادیه مس ؟ کچل و شونه ؟
 - سر که مفت از عسل شیرین تره !
● سر که نقد بهتر از حلواي نسيه است !
ما نند : گنجشک در دست ، بهتر از کبک پر یده !
 - سر که نه در راه عزيزان بود
بار گرانیست کشیدن بدوش !
- سعدي

● سر گاو توی خمره گیر گرد !

در قزوین به دخو خبر دادند که گاوی سر در خمره ای کرده است
و دیگر سر او بیرون نمی آید .

دخو گفت فوراً سرش را بیزد ! سر گاورا بریدند و سر گاو در
خمره ماند ، ماجرا را به دخو گفتند . گفت بروید خمره را بشکنید و سر
گاو را در بیاورید .

این مثل راهنمایی که مشکلی پیش می آید بشوخت میگویند .

● سر گنجشکی خورد !

بسیار پر حرف است .

● سر گنده زیر لحافه !

هنوز آخر کار معلوم نیست .

● سرم رامیشکنه نخوچی جیبم میکنه !

اول آزار میدهد و بعد محبت میکند .

● سرم را سرسی متراش ای استاد سلمانی

که ما هم در دیوار خود سری داریم و سامانی

● سرناقچی کم بود یکی هم از غوغه اومد !

مزاحمی بر مزاحم دیگر افزوده شد .

● سرنا را از سر گشادش میز نه !

بسیار در کار بی اطلاع است .

● سری را که درد نمیکند دستمال مبند !

یهوده برای خودت ایجاد زحمت مکن و بدنبال در سر مرد .

● سری که عشق ندارد گدوی بی بار است

(لبی که خنده ندارد شکاف دیوار است)

- سزای گرانفروش نخریدنه !
- سسک هفت تا بچه میآرده یکیش بلبله !
از چند فرند یکی بر جسته و ارزنده میشود .
- سفره بی نان جله ، کوزه بی آب گله !
هر چیزی باید خاصیتی داشته باشد .
- سفره نیفتاده (نینداخته) بوی مشک میده !
- سفره نیفتاده یک عیب داره ! سفره افتاده هزار عیب !
- سفید سفید سد تومن ، سرخ و سفید سیسد تومن ، حالا
که رسید به سبزه هر چی بگی میازده !
عوام درستایش رنگ سبزه میگویند .
- سقش سیاه است
در مورد افرادی گفته میشود که نفرین میکنند و از تصادف
نفرینشان به اجابت میرسد .
- سک بادمش ذیر پاشو جارو میکنه !
- سک باش ، کوچک خونه نباش !
نوعاً انجام کارهای خانه را از کوچکترین فرزند میخواهند و
کنایه از اینست که فرزند کوچک خانه همیشه در زحمت است .
- سک بکوش نگاه میکنه واستخوان میخوره !
باید هر کس کاری که را قبول میکند با نجاح آن اطمینان داشته
باشد .
- سک پاچه صاحبش را نمیگیره !
حق نمک را باید شناخت ، مانند : چاقودسته خودش را نمیره .
- سک ، پدر نداشت سراغ حاج عموشومیگرفت !
مانند یکی را توی ده راه نمیدادند سراغ کد خدا را میگرفت .

● سک چیه که پشمش باشه !

مانند : مورچه چیه که کله پاچه اش باشه .

● سک در حضور بهاز برادر دور !

مانند : سر که نقد بهتر از حلوای نسیه .

● سک در خانه صاحب شیره !

هر کس پشت گرمی داشته باشد قدرتش زیاد میشود .

● سک دادو سک توله گرفت !

در مقام معاوضه که کالای بهتری میدهند و کالای بدتری میگیرند
گفته میشود .

● سک دستش نمیشه داد که اخته کنه !

بسیار غیر قابل اعتماد است مانند : دزد نمیشه دستش داد که
بیره تأمینات .

● سک را که چاق کنند هار میشه !

آدم پست را اگر حمایت کنند به روی حمایت کننده پنجه
میزند .

● سک زرد برادر شغاله !

هر دو مثل همند مانند : همه سرو تهیک کر باسند .

● سگست آنکه با سک رو د در جوال !

مانند : سنگ سنگ شکن میخواد .

● سک سفید ضرر پنیه فروشه !

مانند : مهتاب نرخ ماست را میشکنه .

● سک سیر دنبال کسی نمیره !

مردم محتاج اسباب زحمت هستند .

همنشین مردم محتاج اند رحمت است

دیده کم نور است بینی بارعینک میکشد .

● سگش بهتر از خودش !

در مقام تمسخر کسی گفته میشود .

● سک که چاق شد گوشتش خوراکی نمیشه !

شخص پست ولئیم هر چقدر هم که متمول شود بمقامی هم برسد

شاپسته احترام نیست !

● سک گر و قلاده زر ؟ !

مانند : خونه خرس و بادیه مس ؟ یا : سر کچل و عرفچین ؟

● سک ماده در لانه، شیر است !

مانند : سک در خانه صاحب شیر است .

● سک نازی آباده نه خودی میشناسه نه غریبه !

در مورد اشخاص بی حیا و وفیح گفته میشود .

● سک نمک شناس به از آدم ناسپاس !

● سگی به بامی جسته گردش بمانسته !

در موردی گفته میشود که کسی بخواهد شخص معروفی را با

اصرار در ذمراه خویشان خود فام بیرد .

● سگی که برای خودش پشم نمیکند برای دیگران کشک

نخواهد گرد !

● سگی که پارس کنه نمیگیره !

کسیکه زیاد جنجال میکند تو خالیست ، مانند : از آن نرس

که های و هوداره - از آن بترس که سربه تو داره .

سلمانی هر وقت بیکار میشه سر خودشو میترابه .

● سلام روستائی بی طمع نیست !

در مورد کسانی گفته میشود که سلام و احوالپرسی شان مقدمه خواهش و تمنای است .

● سنده را با انبر دم دماغش نمیشه برد !
بسیار متکبر و خودخواه است .

● سنك به در بسته میخوره !

بیشتر مصیبت بر سر بیچارگان میبارد . مانند :
کر در همه دهر یک سر نیشتر است
بر پای کسی رود که درویش تراست
● سنك بزرگ علامت نزدنه !

معمول‌اکسانی که ادعای بزرگ در باره‌ای جامکاری می‌کنند قدرت انجام آن را ندارند .

● سنك بنداز بغلت واشه !

کنایه از کار بی نتیجه کردن است .

● سنك خاله قور با غه را گرو میکشه !

با مطلب باطلی میخواهد مطلب باطل دیگر را اثبات کند .

● سنك کوچك سر بزرگ را میشکنه !

مانند : دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد .

● سنك هفت ، گنجشک هفت !

کاریست که مایه نمیخواهد شاید نتیجه‌ای هم بدست آمد .

● سنگی را که نتوان برداشت باید بوسید و گذاشت !

- به کسی که زور مبارزه با اورانداری پنجه بینداز .
- سواره از پیاده خبر نداره سیر از گرسنه !
 - سودا ، به رضا ، خویشی بخوشی
 - سودا چنان خوشت که یکجا کند کسی !
- (دنا و آخرت به نگاهی فروختیم) «فصاب کاشانی»
- سوداگر پنیر از شیشه میخورد !
 - مانند : کوزه گر از کوزه شکسته آب میخورد .
 - سودای نقد بوی مشک میده !
 - سوراخ دعا را گم کرده !
 - سوزن همه را میپوشونه اما خودش لخته !
- بسیار جوانمرد است خودش گرسنگی میخورد که دیگران سیر باشند .
- سوسکه از دیوار بالا میرفت مادرش میگفت : قربون دست و پای بلوریت !
 - سهره (سیره) رنگ کرده را جای بلبل میفروشه ! بسیار متقلب و مکار است .
 - سیب سرخ برای دست چلاق خوبه !
- در موردی کفته میشود که کسی بخواهد بی جهت مالک چیزی بشود در حالیکه حق دیگران است .
- سیب مرا خوردي تا قیامت ابریشم پس بده !
 - در موردی کفته میشود که محبت کوچکی بکسی بکنند واز او انتظار جبران فراوان داشته باشد .

- سیبی که بالامیره تا پائین بیاد هزارچرخ میخوره !
ماند : ازاینستون باآن ستون فرجه .
- سیبی که سهیلش نزند رنک ندارد !
(تعلیم معلم بکسی ننک ندارد)
- سیلی نقد به از حلوای نسیه !



«فصل ش»

● شاشیدی ترش کردی، ریدی بد ترش کردی !
هنگامیکه کسی خواست کاری را اصلاح کند و خراب تر
میکنند گویند .

میگویند که پسر بچه‌ای شبها در رختخواب خود ادرار میکرد
مادرش به او اعتراض کرد بچه گفت : چه کنم شیطان گولم میز نه. مادر
گفت : به شیطان بگو بما ضرر نزن اگر راست میگی صابون هم بده تا
رختخوابم را بشویم .

شب شد و بچه شیطان را در خواب دید و ماجر ادا باز گفت. شیطان
گفت: بیان اصابونت بدhem .

طنایی به کمر بچه بست و او را از بام دکان بقالی بپائین فرستاد
تا صابون بیاورد ، بقال بیدارشد . پسر بچه فریاد کرد و از شیطان کمک
خواست . شیطان هم طناب را بالا کشید و به پسر بچه گفت : زود باش

به سر بقال بربین ! او هم همین کار را کرد و صبح که بیدار شد دید اوضاع
از روزهای پیش بدتر شده است وقتی مادرش با خبر شد گفت: شاشیدی
ترش

- شاگرد اتو گرم ، سرد می آرم حرفه ، گرم می آرم حرفه !
- شاه خانم میزاد ، ماه خانم در دمیکشه !

مانند: توان کاشی را قمی میده !

- شاه می بخشش شیخ علیخان نمی بخشش !

شیخ علیخان وزیر کریم خان زند ، مردی ممسک بود که هر گاه
کریم خان با اوامر می کرد که صله یا پاداشی بشخصی بدهد او در پرداخت
آن تعلل می کرد و این مثل در موردی استعمال می شود که مقام بالاتری
بی خشود و مقام پائین تر ، حاضر به آن بخشش نباشد .

- شاهنامه آخر ش خوش !
- شب دراز است و قلندر بیکار !
- شب سمور گذشت ولب تنور گذشت !

شنیده ای تو که محمود غزنوی شب دی

نشاط کرد و شبش جمله در سمور گذشت
یکی فقیر در آن شب لب تنور گرفت
لب تنور بر آن مستمند عور گذشت

علی الصباح بزد نعره ای که ای محمود

- شب عید است و یار از من چغندر پخته می خواهد !
- گماش میر سدم من گنج قارون زیر سر دارم !
- شب های چهارشنبه هم غش می کنه !

وقتی عیب روی کالای فروشنده‌ای میگذارند فروشنده بطعمه میگوید .

● شپش توی جیبیش سه قاب بازی میکنه !
بی نهایت فقیر است .

● شپش توی جیبیش منیژه خانومه !
کنایه از تهی دستی است .

● شتر اگر مرد هم باشد پوستش بالخره !

اشخاص اصیل و بزرگوار هر چه هم بینوا و فقیر باشند باز بر لیمان
توانگر بر تری دارد .

مانند: شتر خوا بایده از خر بلند تره !
● شتر بزرگه ذحمتش هم بزرگه !

هر که بامش بیش برفش بیشتر .

● شتر پیر شد و شاشیدن نیامو خت ،
در باره کسانی گفته میشود که به پیری میرسند و معايب جوانی را
دارند .

● شتر خواب بایده شم بلند تر از خر ایستاده است !
مردم بزرگ در تهی دستی هم متشخص تر از درم داران پست
هستند .

● شتر در خواب بیند پنبه دانه !
(کهی لف لف خورد گه دانه دانه)

در مودی گفته میشود که کسی از آرزوهای دور و دراز سخن
بگوید مانند: آدم کرسنه خواب نون سنگک می بینه - یا : آدم برهنه

خواب کر باس . عریض می بینه .

● شتر دیدی فدیدی !؟

در مودتی گفته میشود که کسی از دوستش بخواهد واقعه ای را
نادیده بگیرد .

میگویند : دانشمندی از بیابانی میگذشت در بین راه ، جای پای
شتری را دید و دانست که شتری از آنجا گشته است . قدری که جلو رفت
به یونجه زاری رسید و دید یونجه ها از طرف چپ چریده شده ، فهمید
شتر آن یونجه ها را خورد و چون طرف چپ یونجه زار را چریده بدون
شک چشم راستش کور بوده است . کمی جلو رفت جای پای شتر واشر
کفش زنی را روی زمین دید و در آن تزدیکی جای کف دست چپ زنی
را مشاهده کرد و نیز در آن نقطه پشه و مکس فراوانی نظرش را جل
کرد و از این نشانه ها بفراست دریافت که شتری از آن راه گذشته و زنی
بر آن سوار بوده و در آن نقطه برای ادرار کردن پیاده شده است و چون
آبستن بوده در وقت برخواستن دست خود را بزمین تکیه داده و چون
بدختر حامله بوده دست چپ را تکیه گاه خود ساخته واز وجود پشه
ومکس دریافت که بار شتر در یکسو سر که و در سوی دیگر شیره
بوده است .

در این انتا مردی نفس زنان پیدا شد و ازاو پرسید :

– ندیدی که شتری از این راه عبور کند ؟

– چشم راستش کور بود ؟

– بله

– بارش سر که وشیره بود؟

– بله.

– ذنی سوار آن شتر بود؟

– بله.

– زن آبستن بود؟

– بله بله.

– پس بشارت باد بر تو که آن زن دختر میزاید ولی با این احوال

من آن شتر و آن زن را ندیدم!

صاحب شتر سخت عصبانی شد و گفت:

– مرد دروغگو تو تمام نشانی شتر وزن را دادی پس چطور ندیدی؟

بدون شک توزن و شتر را دزدیده‌ای و باید زن و شترم را بمن بدهی.

این بگفت و با چوبی بجان مرد داشتمند افتاد. مرد داشتمند

فریاد میزد که: تمام اطلاعات من از علائم بود و من از نشانه‌ها چنین مطلبی را درک کردم.

صاحب شتر این گفته‌ها را باور نمی‌کرد و همچنان به کتک زدن مشغول بود که ناگهان زن و شترش از دور پیدا شدند.

سعدي ميگويد:

سعدي يا چند خورد چوب شتر بانان را؟ – مينوان گفت ازاول که

شتر ديدی؟ نه!

● شتر را چه به علاقه بندي؟

● شتر را گفتند : چرا شاشت از پسه؟ گفت : چه چیز م
مث همه کسه !

در مورد افراد لا بالی گفته می شود.

● شتر را گفتند چرا گردن کجه ؟ گفت کجام راسته !
● شتر را گفتند چکاره ای ؟ گفت علاقه بندم. گفتند از
دست و پنجه نرم و ناز کت پیدا است !

● آن یکی می گفت اشتر را که هی
از کجا می آئی ای فرخنده پی ؟
گفت : از حمام گرم کوی تو
گفت : خود پیدا است از زانوی تو !

مانند : دروغت را به یشم یادم خرس را ؟

● شتر را گم کرد چه پی افسارش می گردد !
در موردی گفته می شود که کسی موقع وضع مهمی را از دست
داده ولی به جزئیات آن پرداخته است

● شتر سواری دولادولا نمی شه !
کار بزرگ را پنهان نمی توان انجام داد .

● شتر که نواله می خواهد گردن دراز می کنند !
اگر می خواهی به چیزی بررسی باید بدنبالش بروی : مانند : از
تو خر کت از خدا بر کت .

● شتر کجاش خوبه که لبس بد چه ؟!
در موردی گفته می شود که بخواهند بگویند : فلانی سر اپا عیب
است .

● شتر گاو پلنگ !
شلوغ و درهم - آش درهم جوش - نامتناسب و ناجور .

● شتر مرد و حاجی خلاص !

کنایه از اینست که آخرین امید هم ازدست رفت .

● شتر مرغ را گفته‌ند: بار بردار. گفت: من مرغم. گفته‌ند:

پروازکن، گفت شترم !

این مثل در مورد بهانه جویان صادق است .

● شترها را نعل می‌کردنند، گیک‌هم پایش را بلند کرد!

در موردی گفته می‌شود که کوچکی خود را همسر بزرگان

بداند .

● شراب ارخر خورد پالان بیخشد!

● شراب مفت را قاضی‌هم می‌خوره !

مانند: اگر قبر موقت پیدا کردی برو تو ش بخواب . یا: طناب

مفت اگر کیر بیاره، خودش را دار میز نه .

● شریک اگر خوب بود خداهم شریک می‌گرفت !

● شریک دزد و رفیق قافله !

● شست پات توى چشمت نره !

در منتهای حواس پرتی گفته می‌شود .

● شش ماهه بدنیا او مده !

بی اندازه عجول است .

● شعر چرا می‌گئی که توى قافیه‌اش بمو نی؟!

● شغال، پوزش بانگور نمیرسه می‌گهه ترشه !

مانند: کربه دستش به گوشت نمیرسه می‌گهه بو کند میده !

● شغال ترسو انگور خوب نمی‌خوره !

آدم ترسو بدسود نمیرسد . تاجر ترسنده دل لغزنده جان - در

جهان نه سود بیندنه زیان .

● شغالی که از باعث قهر کننده منفعت باغبوته !
شغالی که مرغ میگیره بیخ گوشش ذرده !

هر کاری از همه کس بر نمیآید - مانند : کار هربز نیست خرمن

کوقن .

● شکمت گوشت نوبالا آورده !

به نوائی رسیده است .

● شکم گشنه، گوزفندقی !

با دست خالی حرفهای بزرگ میزند .

● شلوار نداره ، بندشلوارش را میبنده !

● شمر جلودارش نمیشه !

بسیار شرور است .

● شنا بلدنیست ذیر آبکی هم میره !

در موردی کفته میشود که شخصی مبتدی در ابتدای کار بخواهد

شیرین کاری هم بکند .

مانند : غوره نشده مویز شده .

● شنو نده باید عاقل باشه !

هر حرفی را باید باور کرد .

● شنیدی که زن آبستن گل میخوره اما نمیدونی چه گلی !

در مورد کسانی کفته میشود که با اطلاع کم در مسائل بزرگ

اظهار نظر میکنند .

● شوهر کردم و سمه کنم نه وصله کنم !

دختران که بخانه شوهر میروند در فکر راحت هستند نه در

اندیشه کار .

- شوهرم برو د کار و انسرا ، نونش بیاد حرمرا !
مرد هر چه میخواهد بکندولی خرج خانه اش منظم باشد .
- شوهرم شغال باشد، نام در تغار باشد !
زیبائی مرد مطرح نیست باید نان آور باشد .
- شیر بی یال ودم واشکم که دید !
(اینچنین شیری خداهم نافرید)
«مولوی»



حرف «ص»

● صابونش به جامهٔ ما خورده !

ما ازاو لطمہ خورده‌ایم و ضرر دیده‌ایم .

● صبر کوتاه خدا سی ساله !

مانند : خدا دیر کیره ولی سختکیره !

● صد اش صبح در میاد !

دزدی پای دیواری را می‌کنند ، صاحب خاته از روی بام فرماد زد

چه می‌کنی ؟

دزد گفت : دارم ساز می‌زنم .

گفت : پس چرا سازت صدا نداره ؟

دزد گفت :

ساز من صد اش صبح در میاد !

● صد پتک زرگر ، یک پتک آهنگر !!

● صد تا گنجشک بازاق وزووش نیم منه !

صدتا آدم تبل و مهمل اگر بکاری پردازند تیجه اش کم است .

● صد تا چاقو بسازده، یکیش دسته نداره !

بسیار دروغگو و پشت هم انداز است .

● صد تو من میدم که بچه ام یکش بیرون نخوا به وقتی
خوا بید، چه یکش چه هزار شب !

● صد رحمت به کفن دزد اولی !

در موردی میگویند که خلفی بدتر از سلف باشد .

میگویند: کفن دزدی بود که مرده را در شب اول دفن از قبر
بیرون می آورد و کفتش را بغارت میبرد . شبی دستگیر شد . شب بعد
کفن دزدیگر، مرده ای را در اولین شب دفن از قبر بیرون آورد و کفتش
را بردو به او هم تجاوز کرد .

با شنیدن این داستان همه اهل شهر گفتند صدر حمت

● صد ساله گدائی میکننه هنوز شب جمعه را نمیدونه !

● صد سر را گلاه است و صد کور را عصا !

بینهایت زرنگ و فعال است .

● صدمن پرقو یکمشت نیست !

● صد، ن گوشت شکار به یک چس تازی نمیازد !

نعمت مردم بامنت، قابل پذیر قن نیست .

● صد موش را یک گر به کافیه !

● صفر اش بیک لیمو میشکنه !

بسیار کم ظرفیت است .

● صنار جيگر لک سفره قلمكار نمیخواه !

مانند آفتابه لکن هفت دست، شام و ناهار هیچی .

● صنار میگیرم سک اخته میکنم یک عباسی میدم غسل

میکنم !

در موردی کفته میشود که فروع کاربر اصل آن بچر بدد.

حرف «ض»

● ضرب خورده جراحت !

مانند: حکیم او نست که سر خودش او مده باشد .

● ضرر را از هر جا جلو شو بگیری منفعته !

● ضامن روزی بود روزی رسان !

● ضرر بموقع بهتر از منفعت بی موقعه !

● ضرر کار کن ، کار نکردن !

فصل «ط»

● طاس اگر نیک نشیند همه کس نراد است !

این مثل در میان تخته نرد باران مشهور است که در موقع بردن
حریف میگویند .

● طالع اگر داری برو دمر بخواب !

مانند: وقتی خدا خواست برو بخواب وقتی هم نخواست برو بخواب.

● طاووس را به نقش و نگاری که هست خلق
تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش !

«سعده»

● طبل تو خالیست !

فقط سر و صدا دارد ، چیزی بارش نیست .

● طبیب بیمروت ، خلق را رنجور میخواهد !

● طشت طلار و سرت بگیر و برو !

جاده امن است

● طعمه هر مرغ کی انجیر نیست !

مانند: مرغی که انجیر میخوره نوکش کجه .

● طمع آرد بمردان رنگ زردی !

- طمع پیشه را رنگ و رو زرده !
- طمع را نباید که چندان کنی
که صاحب کرم را پشیمان کنی !
- طمع زیاد مایه جونم مرگی (جو انمرگی) است !
- طمعش از کرم مر تضاعلی بیشتره !



فصل «ظ»

● ظالم پای دیوار خودشو میکنه !

مانند : چه مکن که خود افتی :

● ظالم دست کوتاه !

ظالم دست کوتاه، کسی را میگویند که طبیعتاً مرد زور گو و
متجاوز است ولی میدان نمییند . مانند : آب نمیینه و گرنه شناگر
قابلیه .

● ظالم همیشه خانه خرابه !

● ظاهرش چون گور کافر پر حل
باطنش قهر خدا عزوجل !

مانند خوش ظاهر و بد باطن .

فصل «ع»

- عاشقان راهمه‌گر آب برد.
خوب رویان همه را خواب برد
(ایرج میرزا)
- عاشق بی پول باید شبدار بچینه !
● عاشقم پول ندارم کو زه بد ه آب بیارم !
● عاشقی پیدا است از زاری دل !
(مولوی)
- ... نیست بیماری چو بیماری دل)
عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد !
(حافظ)
- عاشقی کار سری نیست که بر بالین است !
● عاقبت جو ینده یابنده بود !
● عاقبت گرگزاده گرگ شود !
(سعدی)
- عاقل بکنار آب تا پل می‌جست
دیوانه پا بر هنه از آب گذشت !
● عاقل گوشت میخوره، بی عقل بادنجون !
● عالم بی عمل، زنبور بی عسله !
(سعدی)

- عالم شدن چه آسون آدم شدن چه مشکل !
- عالم ناپر هیز کار، کوریست مشعله دار !
- عبادت بجز خدمت خلق نیست
- به تسبیح و سجاده و دلّق نیست ! *(سعده)*
- عجب کشگی ساییدیم که همش دوغ پتی بود !
- هر چه رشته می پنجه شد .

- عجله، کار شیطونه !
- عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد !
- عذر بدتر از گناه !

میگویند هنگامی حاکمی با همسرش در راه حیرفت ، دلگوی
انگشت به حاکم رساند و حاکم با خشونت به او پرخاش کرد که: احمق
چه میکنی ؟ دلّق کفت : باید بیخشیدمن بخيالم خانم بود !

- عروس بی جهاز ، روزه بی نماز ، دعای بی نیاز ، قرمۀ
بی پیاز !
- عروس تعریفی عاقبت شلخته درآمد !
- عروس ، شلوارش دو تاست مفتی به گون گنده اش !
- عروس جوان ، داماد پیر ، سبد را بیار جو جه بگیر !

هنگام طغنه به مرد پیری میگویند که با زن جوان ازدواج
میکند .

- عروس که بمهار سید شب کوتاه شد !
- یعنی : هنگام کامر وا بی وسیله ناکامی فراهم شد .
- مافند : رفیتم دزدی کنیم مهتاب زد .
- عروس مرد نی را اگر دن مادر شوهر نگذارید !
- عروس میاد و سمه بکشه نه و صله بکنه !
- عروس نمیتو نست بر قصه میگفت : اطاق کجه !

مانند: بکچلی کفتند چرا زلف نمیگذاری؟ کفت: من از این قری
 گیری هاخوش نمیاد !

- عروس را که مادرش تعریف کنه برای آقادائیش خو به!
- عروس که مادر شوهر نداره اهل محل مادر شوهر شند!
- معمولاً اهل محل و همسایه ها در کار عروس تازه فضولی میکنند.
- عزیز کردۀ خدارو نمیشه ذلیل کرد !
- عزیز پدر و مادر !

بطعنۀ بکسانی میگویند که درس نمیخوانند و عاقبت به بد بختی میافتد !

- عسس بیامنو بگیر !
- عسل در باغ هست و غوره هم هست !
- عسل نیستی که انتگشت بز نند !
- عشق پیری گر بجنبد سر به رسوائی زند !
- عقد پسر عمود دختر عمو را در آسمان بسته اند !
- عقلash پارسنک بر میداره !

خل و دیوانه است .

- عقل که نیست جون در عذابه !
- عقل مردم به چشمشو نه !
- عقل و گهش قاطی شده !

سخت، کیج و سر در کم شده است .

- علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد !

(.... درین سود ندارد چورفت کار از دست)

بروز کار سلامت سلاح جنک باز -

و کرنۀ سیل چوب گرفت سد نشاید بست .

● علاجی بکن کز دلم خون نیاید !

(سرشک از دخم پاک کردن چه حاصل ...) میر والهی

● علف بدھان بزی باید شیرین بیاد !

نوعاً هنگامی گفته میشود که دختر یا پسری برای زناشوئی
یکدیگر اظهار علاقه میکنند و یکی از آنها احیاناً رشت است .

● عیدت را اینجا گردی نوروزت را بروجای دیگه !

به طنز به افراد سورچران میگویند .

فصل «خ»

● غاز میچر و نه !

بسیار بیکار است .

● غربال را جلو کولی گرفت و گفت: منو چطور می بینی ؟
گفت: هر طوری که تو منومی بینی !

يعنى: بهمان چشمى که مرا می بینی ترامى بینم .

● غلام به مال خواجه نازد خواجه بهردو !

● غلیان بکشیم یا خجالت !

(مائیم میان این دو حالت ...)

بر سبیل تعارف وقتی غلیان برای کسی آماده میکنند گفته
میشود .

● غم مرک برادر را برادر مرد میداند !

● غوره نشده میزشد است !

در باره کودکانی گفته میشود که میخواهند مانند بزرگسالان
معاشرت کنند .

فصل «ف»

● فردا که بر من و تو و زد بادمهر گان !

● آنگه شود پدید که نامر دو مرد کیست ؟

(نشیده ای که زیر چناری کدو بنی

بر رست و بردوید بر او بر، بر و زیست

پرسید از چنار که تو چند روزه ای ؟

کفتا : چنار : سال، هر ایشترازیست

خندید پس کدو که من از توبه، بیست روز

برتر شدم بگوی که این کاهلیت چیست ؟

او را چنار گفت که امروز جان من

با تو مرا هنوز نه هنگام داوریست ؟

..... ناصر خسرو

● فرزند بی ادب مثل انگشت ششم، اگر بمری درد دارد

اگر هم نبری زشته !

● فرزند عزیز نور دیده

از دبه کسی ضرر ندیده !

به کنایه بکسانی میگویند که در معامله بر خلاف قول خود

فقط به نفع شخصی عمل میکنند .

● فرزند کسی نهیکنند فرزندی

گر طوق طلا به گردنش بر بندی !

● فرزند عزیز دردونه، یا دنگه یا دیوونه

● فرشش نعیمه، لحافش آسمون !

آه در بساط ندارد .

● فرش، فرش قالی ، ظرف، ظرف مس، دین، دین محمد !

● فضول را بجهنم بردنده گفت همیزمش تره !

شخص فضول در همه جا فضول است .

● فقیر، در جهنم نشسته است !

هرچه از دست تنهی دست برود میگوید : بجهنم .

● فکر نان کن که خربزه آبه !

● فلفل نبین چه ریزه بشکن ببین چه تیزه !

به جنه کوچک اشخاص نباید نگاه کرد .

● فلك فلك ، بهمه دادی منقل ، بما ندادی یك گلك !

● فواره چون بلند شود سر نگون شود !

پس از هر ترقی نزلی است

● فيل خوابی می بیند و فيلبان خوابی !

مانند : هر کی بفکر خویشه، کوسه بفکر ریشه !

- فیل زنده‌اش صد تومنه ، مرد شم صد تومنه !
ا شخص بزرگ اگر تهی دست هم بشوند باز بزرگند .
 - فیلش یاد هندوستان کرده !
 - فیل و فنجان !
- در مورد دوآدم یا دوچیز نامناسب کفته میشود .



فصل «ق»

● قاپ قمارخونه است !

بسیار زرنگ و مجرب و زیرک است .

● قاتل بپای خود پایدار میره !

عاقبت، قاتل به مجازات میرسد .

● قاچ زین را بگیر اسب دو و نی پیشکشت !

کار کوچک را انجام بده کار بزرگ از تو نخواستیم .

مانند: همین را که زائیدی بزرگش کن .

● فاشق سازی کاری نداره، هشت میز نی توش گود میشه،

دمش را میکشی دراز میشه !

در موردی گفته میشود که شخصی هر کاری را آسان تلقی کند .

مانند : کنار گود استاده میگه: لنگش کن !

یا :

آهنگری کاری نداره، آهن را پهنه کن بیل میشه، دراز کنی

میل میشه .

● قاشق نداری آش بخوری نونتو کج بیل کن !

مانند : قناعت توانگر کند مرد را .

● قاطر پیش آهنگ آخرش تو بره کش میشه !

● قاطر را گفتند : پدرت کیست ؟ گفت : اسب آقادالیمه

(یا : خاله‌ام مادیونه !)

در مورد کسانی کفته میشود که برای ابراز شخصیت در برابر سوال دیگران پاسخی میدهند که با سوال تطبیق نمیکنند و میخواهند تلویحاً از بزرگی خانواده خود دم بزنند یا مطلقاً در مورد کسانی کفته میشود که جواب را برابر با سوال نمیدهند .

● قبا سفید قبا سفیده !

مردم نوعاً قادر به تشخیص دو چیز ، بظاهر مشابه نیستند مانند :
دو غودوشاب یکیست .

میگویند دبرادر هر یک زن گرفتند و این دوزن هر یک میگوشیدند
بر سر رقابت نظر شوهر خود را جلب کنند .

روزی زن یک براذر قبای شوهر را شست و دوز دیگر زن براذر دیگر بر قابت ، قبای شوهر خود را با دقت و اسواسی فوق العاده شستشو داد . شوهرها در قبای سفید خود را پوشیدند و از خانه بسوی بازار رفتند .

زن دوم که در شستن قبای شوهر نهایت دقت را بخرج داده بود ، برای کسب نظر مردم چند دقیقه بعد بدنبال شوهر و براذر شوهر

براه افتاد . در راه از مردی پرسید دو قبا سفید را ندیدی که
از این راه بروند ؟ راه گندگفت چرا دو قبا سفید را چند دقیقه پیش
دیدم که از همین راه میرفتند . زن گفت : قبای کدوم سفیدتر بود ؟
راه گذرگفت هر دو سفید بود مگر فرقی دارد ؟ قبا سفید قبا سفیده !

● قبای بعد از عید برای گل منار خوبه !

هر چیزی در زمان خودش دلپذیر است .

مانند نوشدار و بعد از مرگ سهراب .

● قدر زر، زر گرشناشد قدر گوهر گوهری !

مانند قدر لوزینه خر کجا داند ؟

● قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید !

عده‌ای با کشتی سفر می‌کردند در میان دریا یکی از مسافران
به زاری پرداخت که من می‌ترسم، مرا بر گردانید دوستاش هر چه کردند
آرامش کنند شد . عاقبت به تدبیر دوستی اورا در دریا انداختند . بیچاره
فریاد زد : غلط کردم دست مرا بگیرید دیگر فریاد نمیز نم .

دستش را گرفتند و به داخل کشتی کشیدند . آن مرد ترسواز اینکه
از غرق شدن نجات یافته و در کشتی درامن وسلامت بود شکر خدای را
بجای آورد و کشتی را جای سلامت دانست دوستش گفت ...

ای شوخ ترا نانجوین خوش ننماید

معشوق منست آنکه به نزدیک توزشت است

● قرآن گند حرز و امام مبین گشند !

(یاسین گند ورد و به طاهرا کشند تیغ)

در مورد افراد ریا کار و منافقی گفته می‌شود که در ظاهر دم از

اسلام میزند و در باطن مردمی بیدین و نامسلمانند .

● قربون برم خدارو یک بام و دوهوارو - اینور بام گرما رو
اون و ربا م سرمارو !

در موردی کفته میشود که شخصی در باره دو کار مشابه که به دست
دو نفر انجام گرفته و وجود حکم کند .

میگویند : زنی یک داماد سرخانه و یک عروس داشت ، در یک
شب تابستانی بالای بام رفت که بخوابد . دید که عروسش تنگ در آغوش
پسر خواهد بود . با دست آنها را جدا کرد و گفت : چه خبر تویه ؟
توی این هوای کرم این جود سفت بهم چسبیدین ؟ در آنطرف بام دید که
دخترش از دامادش جدا خواهد بود ، دختر را بداماد خود چسباند و گفت
چرا از هم فاصله گرفتید بچسبید بهم والا هو اسرده سرما میخورید !
عروس که این جمله را شنید گفت : قربون

● قربون بند کیفتم تا پول داری رفیقتم !

در مورد رفقائی کفته میشود که برای پول و سود چرانی ، دوستی
میورزند .

● قربون سرت آقای ناشی !

خر جم با خودم آقام تو باشی !

در موردی کفته میشود که کسی نان ندهد ولی فرمان بدهد .

● قربون چشمهای بادومیت - ننه من بادوم !

در موردی کفته میشود که هنگام سخن ، مخاطب به یاد تقاضائی

بیفتند .

● قربون چماق دود کشت کاه بده جوش پیشکشت !

دهاتی باخر تنبیل در راه ده میرفت و پسر کدخدا با یک خر
چابک از پشت سر رسید و میخواست بر او سبقت بگیرد .
روستائی از راه تفاخر بطوریکه پسر کدخدا بشنود خطاب به خر
کفت : ده برو حیون ارزی صدرم جو بهت میدم حالا با هاس از یک
خر و امونه عقب بمونی .

پسر کدخدا گفت : قربون چماق ...

● قرض که رسید به صد تومن هر شب بخور قیمه پلو !
این مثل را بشو خی ، مردم قرض دار میگویند کنایه از اینکه
بی خیال باش !

مانند : آب که از سر من گذشت چه یک نی چه صد نی .

● قسمت را باور کنم یادم خرس را ؟

چیزی را حاشا میکنند در حالیکه دلائل بر اینات آن گواهی
میدهد .

● قسم نخور که باور کردم !
به شو خی به شخص دروغگو گفته میشود .
● قلم ، دست دشمنه !

هر چه میگوید و مینویسد با سوء نیت همراه است .

● قم بید و قن بید ، او نهم امسال نبید !

در موردی گفته میشود که کسی قادر به یک کار باشد و از آنهم
درینگ کند .

● قوم و خویش ، گوشت هم را میخورند استخوان هم را
دور نمیندازند .

حروف «ك»

● کمچی بهتر از هیچی است !

اگر زیاد نباشد کم را باید ازدست داد.
مالایدرک کله لاپترک کله .

● کار از محکم کاری عیب نمیکنے !

در کار باید دقت و وسوسه داشت .

میگویند ملا نصر الدین دخترش را شوهر داد و خانواده داماد در شب عروسی دختر ملا را به خانه بخت میبردند، ناگهان ملا را دیدند که هر اسان و باعجله بدنبال دختر میآید. مردم را عقب زدوپیش دختر رفت و گفت : دخترم یادت باشه اگر خواستی در خانه شوهر خیاطی کنی حتماً ته نخ را گره بزن و گرنه نخ از این طرف داخل سوزن میشود و از آن طرف بیرون میآید . مطلب دیگر اینکه به یک گره اکتفا نکن و نخ را دو سه تا گره بزن .

یکی از اطرافیان عروس که این سخن را شنید گفت : اولاً اینها مطالب مهمی نبود میتوانستی بکروز دیگر همین مطلب را بگوئی در نهایی یا کرده هم کافیست چرا دو سه تا گر ؟

ملا گفت : کار از محکم کاری عیب نمیکنه !

● کار بوزینه نیست نجاری !

مانند : کار هر بز نیست خر من کوفتن .

● کار خر و خوردن یا بو !

این مثل در موردی گفته میشود که کسی از دست رفع دیگری سود برد .

● کارد، دسته خودشو نمیره !

● کار نباشه زرنگه !

کنایه از تبلی است.

● کار، نشدنداره !

● کار هر بز نیست خر من کوفتن !

(گاو نر میخواهد و مرد کهن)

● کاری بکن بهر ثواب - نه سیخ بسو زده نه کباب !

باید جانب انصاف را رعایت کرد :

● کاسه گرمتر از آش !

در موردی استعمال میشود که شخصی در کاری از صاحب آن کار بیشتر جوش بزند و تظاهر به صمیمیت با صاحب کار کند .

● کاسه جائی رود که شاه تغار باز آید !

هر بدھی را بستانی هست .

● کاسه را کاشی میشکنه تا و انش را قمی میده !

● کاشکی را کاشتند سبز نشد !

مانند: با حلوا حلوا دهن شیرین نمیشه .

● کاشکی نمیزند میشد - این دور و نم دیده میشد!

به طعنہ به اشخاص تازه بدوران رسیده میگویند.

● کافر همه را بکیش خود پندارد !

هر کس دیگری را مانند خود میداند - مانند: هر که نقش

خویشن بیند در آب. یا : هر کسی از ظن خودش دارمن .

● کاه از خودت نیست کا ه دون که از خود ته !

به شوخی با اشخاص پر خور میگویند .

● کاه بدھ کالا بدھ دوغازو نیم بالا بدھ !

در موردی استعمال میشود که برآدمی تحمیل فراوان شود.

● کاه پیش سک ، استخوان پیش خر !

کار در دست کاردان نیست

● کاه را در چشم مردم می بینه کوه را در چشم خودش

نمی بینه !

مانند: کور خودش و بینای مردم .

● کا هل به آب نمیرفت، وقتی میرفت خمره میبرد !

مانند: حسنی بمکتب نمیرفت وقتی میرفت جمعه میرفت .

● کباب پخته نگردد مگر به گردیدن !

مردم با تجربه کسانی هستند که در میان مردم و فرقه های میگردند.

● کبکش خروس میخونه !

بینهایت خوش و سرحال است .

● کپه هم با فعله است ؟ !

این مثل در موردی استعمال میشود که کسی کاری را انجام دهد
و خرج آن کار را هم ازاو بخواهند. مانند : قوز بالاقوز !

● کجا خوش؟ او نجا که دل خوش !

خوش بودن ربطی به ظواهر ندارد .

● کچ میگه امارج میگه !

خوب حرف میزند ولی حرف خوب نمیزند .

● کچلی را گفتند چرا زلف نمیگذاری ؟ گفت: من از این
قرتی گیری‌ها خوش نمیاد !

دد مورد اشخاصی گفته میشود که چون دستشان به چیزی نمیرسد
به عیب کوئیش میپردازند. مانند : گر به دستش به گوشت نمیرسند میگه
بو گندمیده !

● کچل نشو که همه کچلی بخت نداره !

نوعا میکویند که کچل‌ها خوب شختنند .

● کچلیش کم آوازش !

عیب و حسن باهم است .

● گد خدار و بین ده را بچاپ

● کرا یه نشین خوش نشینه !

اجاره نشین‌ها در هر جا که بهتر است ساکن میشوند .

● کرم داران عالم را درم نیست

● درم داران عالم را کرم نیست !

هر که سخی است دستش تنهی است و هر کس مالدار است ممسک.

- کرم درخت از خود درخته !
- کژدم را گفتند : چرا بزمستان در نمیآئی؟ گفت :
- بتاپستانم چه حرمت است که در زستان نیز بیرون آیم؟!
- کس را وقوف نیست که انجام کار چیست !
- (هر وقت خوش که دستگاه مقتض شمار) «حافظ»
- کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من !
- مانند : هن کس باید دست بزانوی خودش بگیره بلند شده .
- کسی دعایم کنه زنش نمیره که خواهر زن نداشته باشه !
- کسی را در قبر دیگری نمی گذارند ؟
- اعمال هر کس مربوط بخود است .
- کسی که از آفتاب صبح گرم نشد از آفتاب غروب گرم نمیشه !
- یعنی : کسی که در جوانی به جائی نرسید در پیری نخواهد رسید .
- کسی که از گرگ میترسه گوسفند نگه نمیدارد !
- مانند : کسی که به خرابات میره از کلفت و ناز کیش نمیترسه !
- کسی که با مادرش زنا کنه با دیگران چها کنه !
- کسی که به مادر یاره بود
کلا غم کون در یاره بود !
- در مردی کفته میشود که آدمی حفیر به بزرگی اهافت کند .
- کسی که منار میدزده اول چاهش را میکنه !
- کسی که خربزه می خوره پای لرزش هم میشینه !
- هر سودی ذحمتی دارد
- کشته از بسکه فزونست کفن نتوان کرد !
- کفاف کی دهد این باده ها بمستی ما !
- (... خم سپهر تهی شد ز می پرستی ما)

● کف دستی که مو نداره از کجاش میکمند ؟ !

از شخص مفلس چه چیز میتوان خواست ؟ مانند: خر لخت را

پالانشو بر میدارند ؟ !

● کفتر صنایر یا کریم نمیخونه !

مانند: هر چه پول بدی آش میخوری !

● کفتر چاهی جاش توی چاهه !

● کفش پینه دوز پاشنه نداره !

مانند: کوزه گر از کوزه شکسته آب میخوره !

● کفشهات جفت، حر فات مفت !

● کفشاش یکی نو حه میخونه یکی سینه میز نه !

بسیار نامرتب و مندرس است.

● کفگیرش به تهدیک خوردده !

آه در بساط ندارد.

● کلاع از وقتی بچه دارشد شکم سیر بخود ندید!

این مثل را مردم عیالمند در باره خودمی گویند .

● کلاع آمد چریدن یاد بگیره پریدن هم یادش رفت !

مانند کلاعه خواست راه رفتن کبک رایا بگیرد، راه رفتن خودش

راهم فراموش کرد .

● کلاع از باغمون قهر کرد ، یک گردو منفعت ما !

در موردی گفته میشود که آدمی مزاحم با خانواده ای قهر کند.

● کلاع خواست راه رفتن کبک را یاد بگیره راه رفتن

خودش هم یادش رفت !

در باره مرد می گفته می شود که در امور زندگی بخواهند از

دیگران تقلید کنند و ناگزیر نتیجه خوب نمیگیرند.

● گلاغ، روده خودش درآمده بود و نوقت میگفت: من

جرائم!

مانند: کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی - یا: اگر بیل

زنی با غچه خود توییل بزن.

● گلاغ سرلوته خودش قارقار نمیکنه!

سزاوار نیست که پدر و مادر به بچه های خودشان نفرین کنند.

● گلاغ کوش دریده بود، داد میزد: من جرائم من

جرائم!

در موردی کفته میشود که بیچاره ای به چاره جوئی دیگران

پردازد.

● کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی!

● گلاه را که به هوا بندازی تا بیاد پائین هزار تا چرخ

میخوره!

مانند: از این ستون آن به ستون فرجه.

● گلاه کچل را آب برداشت: برای سرم گشاد بود!

مانند: روغن چرا غ دیخته وقف امامزاده.

● کلفتی نون را بگیر و نازکی کار را!

در کار کردن درآمد زیاد و آسانی کار را در نظر بگیر.

● گلوخ انداز را پاداش سنتگ است!

(جواب است ای برادر این نه جنگ است)

مانند: از هر دست بدھی از همان دست پس میگیری - یا: زدی

ضربتی ضربتی نوش کن.

● گله اش بوی قرمه سبزی میده!

به طنز به افرادی که ادعای تهود میکنند گفته میشود .

● گله پز بر خاست سگ جایش نشت !

در موردی گفته میشود که فاسدتری جانشین فاسد میشود -

یا خلف ، بدتر از سلف باشد .

● گله گنجشکی خورد ه !

بسیار پر حرف است .

● کمال همنشین در من اثر کرد

و گرنه من همان خاکم که هستم !

رسید از دست محبوی در حمام روزی کلی خوبی در شبوی بدهستم

که از بوی دلاویز تو مستم بد و گفتم که مشکی یا عیری ؟

ولیکن مدتی با گلی ناچیز بودم بگفتا من گلی ناچیز بودم

سعده

● کم بخور همیشه بخور !

مانند : قناعت توانگر کند مرد را - یا : شتر آهسته میرود شب

و روز .

● کم بگو سنجیده بگو !

لاف از سخن چودر توان زد

آن خشت بود که پر توان زد « نظامی کنجوی »

● کم گیری کم ت گیرم - نمرده ماتمت گیرم !

اگر بمن احترام نکنی بتوا احترام نخواهم کرد .

● کنار گود نشسته میگه لنش کن !

به افرادی گفته میشود که از مشقت کار اطلاع ندارند فقط دستور

میدهند .

● کند هم جنس با هم جنس پرواز !

(... کبوتر با کبوتر باز با باز)

● کنگر خورده لنگر آنداخته !

نوعاً به میهمانی میگویند که در خانه صاحب خانه زیاد توقف کرده
باشد .

● کور از خداچی میخواهد؟ دوچشم بینا !

● کور ببازار کچل به حمام !

هر دو مایه رسوائی است .

● کور خود و بینای مردم !

عیب خود را نمی بیند ولی عیب دیگران را می بیند .

● کور شه او ند کانداری که مشتری خودشو نشناسه !

● کور راچه به شب نشینی !

مانند: سر کچل و عرقچین ؟

● کور کور را میجوره آب گودال را !

هر کسی به هم جنس خود دل می بندد - مانند: کبوتر با کبوتر
باز با باز . یا : ذره ذره کاندرین ارض و سماست - جنس خود را همچو کامو
کهر باست . الجنس مع الجنس يميلوا .

● کور هرجی توی چنته خودشه خیال میکنه توی چنته
رفیقش هم هست !

مانند: کافر همه را بکیش خود پندارد .

● کوری دخترش همیچ ، داماد خوشگل هم میخواه !

در موردی گفته می شود که کسی بدون توجه به وضع خود توقع
زیاد از دیگران دارد .

● کوزه خالی، زود از لب بام میافته!

شخص جا هل زود در سوا می شود.

● کوزه گر از کوزه شکسته آب میخوره!

● کوزه نو آب خنک داره!

هر چیز نو لذت دارد - لکل جدید لذة

● کوزه نو دوروز آب را سرد نگه میداره!

هر چیز تازه، مدتی کوتاه، دلچسب و دلپذیر است.

● کوسه دنبال ریش رفت سیمیلشم از دست داد!

مانند: شد غلامی که آب جو آرد آب جو آمد و غلام بیرد.

● کوسه و ریش پهنه!

تناقض کوئی کردن.

● کوفر صت؟!

ملا نصرالدین در حالیکه شلوارش نزدیک بود از پایش بیفتند با
یک دست شلوارش را گرفته بود و با دست دیگر پوست هندوانه‌ای را که بر
سر چوب گذاشته بود میچر خاند رهگذری باو گفت: شلوارت را بکش
بالا. ملا گفت: کوفر صت؟

این مثل در مورد افرادی صادق است که کار لازم را انجام
نمیدهند و بکارهای بیهوده می‌پردازند و خیال می‌کنند که واقعاً
فعالیتی دارند.

● کولی غربیل جلو صورتش گرفته بود بر فیقش گفت:
منو چه جوری می‌بینی؟ گفت: هر جوری که تو منو می‌بینی!
کنایه از عمل متقابل است.

● کونداری هلیله چرا میخوری؟

کاری را که نمیتوانی انجام بدهی چرا قبول میکنی ؟

● کون گشاد و آب هندو نه ؟ !

● کون گوزو بها نه اش نون جوه !

در مورد افرادی گفته می شود که کاری را نمیتوانند انجام دهند

عذر بی جهت میآورند .

● کوه بکوه نمیرسه آدم به آدم میرسه !

مانند: گذر پوست بد باغخانه می افته - نوبت ماهم میشه !

● کوه، موش زالیده !

سر و صد از باد بدولی تیجه بسیار ناچیز .

● کی گفته مرد نمیگوزه ؟ !

بشو خی بکسی می کویند که در موردی اظهار عقیده کند که

عقلش بدان نرسد .

فصل «گ»

● گابمه و آبمه و نوبت آسیابمه !

چند کار را بایک دست باید انجام دهم . مانند : سه پلش ت آید وزن
زاید و مهمن عزیزت بر سد .

● گاو پیشانی سفیده !

بسیار مشهور و سر شناس است .

● گاو ش زالیده !

بیش آمد بد برایش روی کرده است .

● گاو نه من شیر !

کسی که خدمتی میکند و با کوچکترین آزار خدمت خود را پایمال
میکند .

● گاه باشد که کودک نادان

بغلط بر هدف زند تیری !

● گاهی از سوراخ سوزن تو میره گاهی هم از دروازه تو
نمیره !

یکدنده و لجوج است.

● گدارو که رو بدی صاحب خونه میشه !

● نرمی زحمدبر که چو دندان مار ریخت

هر طفل نی سوار کند تازیانه اش
«صائب»

● گذر پوست به دباغخانه میافته !

در موردی کفته میشود که کسی کارش بگزد و باصطلاح عوام

سر بالا حرف بزند.

● گر بدولت بر سی مست نگردی مردی !

● گر بری گوش و گرزنی دمدم

بنده از جای خود نمی‌جننم !

مانند : کنگر خورده لنگر انداخته .

● گر به برای رضای خدا موش نمی‌گیره !

● گر به تنبل را موش طبابت می‌کنه !

● گر به دستش بگوشت نمیرسه می‌گاه بو گندمیده !

کسی که دستش به چیزی نمیرسد عیب آن چیز را می‌گوید

مانند : بکچله گفتند چرا زلف نمی‌گذاری ؟ کفت من از این قرنی گیری‌ها

خوش نمی‌آد.

● گر به را دم حجله باید کشت !

کار دا باید از ابتدا محکم گرفت .

این نصیحت را نوعاً به تازه دامادها می‌کنند که اگر می‌خواهی

زن مطیعت باشه از روز اول ازدواج باید او را برای فرمانبری تربیت کنی

● گر به را اگر در اطاق حبس کنی پنجه بروت میز نه !

اگر بزرگتری در کارها نسبت بکوچکتر فوق العاده سختگیری

کند بالاخره مورد اهانت کوچکتر قرار می‌گیرد.

● گر به را گفتند: گهت در مو نه خاک پاشید روش !

در مورد کسانی صادق است که تا بدانند یک کارشان برای دیگری
مؤثر است از انجام همان، سر بازمیز نند.

● گر به رو غن میخوره خانم دهن منو بومیکنه !

خانمی نو کری رامی بوسید و شوهر این منظره را دید . نو کر
برای آنکه بقول معروف ایزبکر به گم کند گفت ...

● گر به شب سموره !

در موردی گفته میشود که کسی یا چیزی در شب ، زیبا جلوه
کند .

● گر به شیر است در گرفتن موش
لیک موش است در مصاف پلنگ !

هر کس در برابر ضعیف قدرت نمائی وزور گوئی می کند و در
برابر قوی عجز و لابه .

● گر به مسکین اگر پرداشتی
تخم گنجشک از زمین برداشتی !

در مورد ظالمان دست کوتاه گفته می شود مانند: خدا خراشناخت
شاخص نداد !

● گر تو بیهتر میز نی بستان بزن !
وقتی کسی ابراز هنر می کند و شخصی از او عیجوئی کند گفته
میشود .

ملا نصرالدین نی میزد ناگهان در اثنای نیزدن صدائی از او

بر خاست بیدرنك نير دم مقعد خود گذاشت و گفت : اگر تو بهتر مي زنی
بستان بزن !

آن يکي نايي كه نيز خوش مي زده است ناگهان از مقعدش بادي بجست
نای را بر کون نهاد او كه ز من کر تو بهتر مي زنی بستان بزن
«مولوی»

● گر تو قرآن بدین نمط خوانی
بیری رو نق مسلمانی !
(سعدي)

● گر تو نمي پسندی تغييرده قضا را !
(در کوي نیکنامی ما را گذرندادند)
حافظه

● گر جمله گائنت کافر گردند
بر دامن کبیر ياش ننشيند گرد !

● گر حکم شود که مست گيرند
در شهر هر آنچه هست گيرند !

● گر در همه دهر يك سر نيشتر است
بر پاي کسي رود که درويشت
مانند: هر چه سنگه بر اي پاي احمد لنگه !

● گر دريمني چو با مني پيش مني
ور پيش مني چو بي مني دريمني

● گرد نام پدر چه مي گردي ?
پدر خويش باش اگر مردي
سعدي

مانند: کيرم پدر تو بود فاضل
از فضل پسر ترا چه حاصل ؟
● گرز به خورند پهلوون !
(نظمي)

در هر چیزی باید نسبت را دیدنظر گرفت . مانند : مورچه چیه
که کله پاچش باشه ؟

● گر زمین و زمان بهم دوزی
ندهنده زیاده از روزی !

مانند : از زیادی دویدن کفش پاره میشه !

● گر صبر کنی زغوره حلواسازیم !

● گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست ؟

● گر گ دهن آلوده و یوسف ندریده !

کسی که کاری نکرده و مردم اور افاعل آن کارمی شناسند و بد نامش
می کنند ،

● گر هی که بدهست بازمیشه نباید بدان و اگر د!
کار را باید آسان گرفت .

● گفت پیغمبر که چون کوبی دری
عاقبت زآن در برون آید سری !

این بیت ترجمه : من قرع بابا ولج ولج است.

● گفت : چشم تنگ دنیا دار را
یا قناعت پر کند یا خاک گور !

آن شنید ستم که وقتی تاجری در بیانی بیفتاد از ستور
گفت «سعدی»

● گفت : حاجی خونه است ؟ گفتند : نه، گفت اگر هم بود
«گهی» نبود !

● گفت : خو نه قاضی عرو سیست گفت : بتوجهه ؟ گفت مر اهم
دعوت کرده اند : گفت بمن چه ؟

● گفت : استاد ! شاگردان از تو نمیترسند . گفت : من هم از
شاگردها نمیترسم !

- گفتند : خرس تخم میگذاره یا بچه ؟ گفت از این دم
بریده هر چی بگی بر میاد !
- گفتند : خربزه و عسل باهم نمیسازند. گفت : حالا که
همچین ساخته‌اند که دارندمنو از وسط بر میدارند !
- گفتند : خربزه میخوری یا هندوانه ؟ گفت : هر
دوانه !
- گفت : نوری خونه است ؟ گفتند علاوه بر نوری دخترش
هم خونه است. گفت : نور علی نور !
- گل زن و شوهر را از یک تغار برداشتند !
مانند : خدا نجار نیست اما در و تخته رو خوب بهم میندازه .
- گله‌گیهات بسرم ایشالاه عروسی پسرم !
در موعدی گفته می‌شود که کسی اد. کسی "گله کند و مخاطب وعده
جبران مافات دهد .
- گنج بی‌مار و گل بی‌خار نیست
شادی بی‌غم در این بازار نیست ! «مولوی»
- گنجشک امسال رو باش که گنجشک پارسالی را قبول
نداره !
- در موعدی گفته می‌شود که نوجوانی خویش را در امری از بزرگتر
خود بر تربا دوکار و هنر اورا بهیچ انگاردن .
- گنجشک با باز پرید افتاد و ما تحتش درید !
در موعدی گفته می‌شود که کسی بخواهد بچشم و همچشمی
دیگران پای را از کلیم خود درازتر کند .
- گنجشک باز اغزو غش بیست تاش یه قرون نه گاو میش
یکیش صد تومنه !
- گنجشک را گفتند : منار بکو نت گفت : یه چیزی بگین
بگنجه !

● گندم از گندم بروید جوزجو !

(از مکافات عمل غافل مشو...)
«مولوی»

● گندم خوردیم از بیهشت بیرون نهان کردند !

● گوساله بسته را میز نه !

در موردی کفته می شود که کسی زورش به مرد نیر و مند نرسد به
ناتوان حمله کند . مانند: زورش به خر نمیر سه پالان خرداب ریداره !
میگویند ملا نصر الدین دو تا گوساله داشت یکی از آنها طناب را
پاره و فراد کرد . ملا نصر الدین چوب را برداشت محکم بسر و کله گوساله
دیگر کویید . باو گفتند: آن یکی گوساله فراد کرده تو چرا این حیوان
را میز نی ؟ کفت اگر این را ول کنم صد درجه از آن بدتره !
● گوسفند امام رضا را تا چاشت نمیچر و نه !

در دوستی زود گسل است .

● گوسفند بفکر جو نه ، قصاب بفکر دنبه !

مانند: هر کی بفکر خویشه - کوسه بفکر دیشه !

● گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من

آنچه البته بجایی نرسد فریاد است ! «ینمای جندقی»

● گوشت جوان لب طاقچه است !

جوان اگر در اثر بیماری لاغر شود پس از بهبود زود فربه
میگردد .

● گوشت را از فاخن نمیشه جدا کرد !

در موردی کفته می شود که بخواهند فرزندی را از پدر و مادر یا
برادری را از خواهر جدا کنند و مانند اینها .

● گوشت را از بغل گاو باید ببرید !

منفعت را از پولدار باید برد نه از مردم بینوا .

● گوشت رانم را میخورم منت قصاب و نمیکشم !

● گوهر پاک بباید که شود قابل فیض

ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ مر جان نشود ! (حافظ)

● گهجن خورده !

در موردی گفته میشود که سخن کسی در میان باشدونا گهان حاضر شود یا کسی در باره چیزی پیشگوئی کند و اتفاقاً درست درآید.

● گیرم پدر تو بود فاضل

از فضل پدر تورا چه حاصل ! (نظمی)

در باره کسی گفته میشود که به مزیت های پدر و مادر باخویشان خود بنازد .

● گیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار

کوزه ر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست !

«خافانی»

● گیش راتوی آسیا سفید نگردد!

سردوگرم روزگار چشیده و مجبوب است .



فصل «ل»

● لاف در غربی، گوز در بازار مسگرها !

کنایه از انجام دادن کار، یا گفتن سخنی است درجایی که عده‌ای از آن سخن و آن کار بی خبر باشند .

● لالائی میدونی چرا خوابت نمیبره ؟

چرا نصیحتی که بدیگران میکنی خودت بدان عمل نمی کنی ؟
● لب بود که دندون او مد !

در موردی گفته میشود که کسی در کاری بر دیگری حق تقدم داشته باشد .

● لر اگر ببازار فره بازار میگنده !

در موردی گفته می شود که کسی در خرید مغبون شود و جنس بنجل بخرد .

● لقمان را آگفتند : ادب از که آموختی ؟ آفتاب از بی ادبان !
« گلستان سعدی »

● لکدبه‌گور حاتم زده !

کنایه از بخل است

● لوله‌نگش آب می‌گیره !

قدرت و نفوذ دارد .

● لیلی را از چشم مجنون باید دید !

مانند علف باید بدهن بزه شیرین بیاد !

فصل «م»

- ما از خیک دست برداشتیم خیک از ما دست بر نمیداره !
در هودی گفته میشود که زورمندی ناتوان رارها کند و ناتوان
گریبان زورمندرا بگیرد و مزاحم او شود .
مانند : موش به همبونه (انبان) کارندهاره همبونه به موش کارداره !
- ما اینور جوب (جو) تو او نور جوب !
بکار هم کارندهاریم !
- ما اینور جوب تو او نور جوب، فحش بدھ فحش بستون
پیرهن یکی شو نزدھ تومنه !
ضرب المثلی ویژه اصفهانیهاست .
- مادر را دل سوزد، دایه را دامان !
- مادر زن خرم کرده ، تو بره برسم کرده !
- مادر که نیست باذن بابا، باید ساخت !
مانند : دستت چون میرسد بخانم دریاب کنیز مطبخی را

- مادر مرده راشیون میاموز !
- مارا باش که از بز دنبه میخواهیم !
کنایه از انتظار محبت از شخص مهست است .
- مار بد بهتر بود از یار بد !
- مار پوست خودشول میکنه اما خوی خودشو ول نمیکنه !
- مانند ترکعادت موجب مرضه !
- مار تا راست نشه بسوراخ نمیره !
در موردی گفته میشود که کسی بخواهد از راه کج به مقصد
برسد !
- مانند : بار کج بهمنزل نمیرسه !
- مار خورده افعی شده !
بسیار زیرک و هوشیار است .
- مار خیلی از پونه خوش مباددم لو نهشم سبز میشه !
در موردی گفته میشود که کسی از کسی متنفر باشد و شخص مورد
تنفر، خودرا بدون سبب عزیز کند !
- مار که پیرمیشه قورباغه کونش میزاره !!
در موردی گفته میشود که جوانی تازه کار بخواهد بهیری هزار
پیشه تفوق پیدا کند یا با او هانت روآ دارد .
- مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید میترسه !
شخص ضرر دیده و مجبون همیشه نسبت بهمه ظنین است .
- مار گیر را آخرش مار میکشه !
کارش بالاخره دامنگیر شخص شروع می شود .

● مار مهرد، هر ماری نداره !

مانند : مرغی که انجیر میخورد نوکش کجه . یا : کارهربز نیست
خرمن کوفتن .

● مار هر کجا کچ بره توی لونه خودش راست میره !
کنایه از اینست که هر آدم نادرست با خانواده خودش نادرست
نیست !

● ماست را که خوردی کاسه شوزیر سرت بزار !
کنایه از اینست که ماست خواب آوراست .

● ماستهارا کیسه گردند !
کنایه از ترسیدن و باصطلاح عوام ، جازدن است .

● ماست مالی گردن !
کنایه از کتمان حقیقت است .

● ماست نیستی که انگشتت بزنند !
به طعنه به دختر یازنی میگویند که از ورود در اجتماع هراس
دارد .

● ماستی که ترشه از تغارش پیداست !
خوبی و بدی هر چه و هر کس از ابتدای کار پیداست (سالی که
نکوست از بھارش پیداست .)

● ما صدق نفر بودیم تنها ، او نه اسه نفر بودند همراه !
مردی کاشی با نود و نه نفر از دوستانش بسفر رفت و در راه سه دزد ،
او و بارانش را لخت کردن و وقتی شهر خود باز گشت و ماجرا را باز گفت
با او گفتند : چطور شما صدق نفری مغلوب شهتا دزد شدید ؟ گفت : ماصد ...
● ما شالاه بشاشش !

مردی رفت از یک روستائی کاو بخرد ، بفروشنده گفت : این کاو چقدر شیر میدهد ؟ روستائی داستکو گفت : شیر که نمیده اما ماشلاه بشاشن !!

● ماکه خور دیم اما نگی یار و خر رود سیرا بیت نیخته بود !
پاره دوزی چرمها را برای تعمیر کفش در آب خیس کرده بود
ساده لوحی از جلوی دکانش گذشت و خیال کرد که سیرا بی است . به پاره
دوز گفت : دهشانی از این سیرا بی هات بده بخوردیم . پاره دوزهم از سر
تفریح کمی آب و قطعه ای چرم را در کاسه ای ریخت و باورداد .
ساده لوح آبها را لاجره سر کشید و چرم را جوید و فرورداد
سپس به پاره دوز گفت : ...

● ماکه در جهنم هستیم یک پله پائین تر !
مانند : سرمون که زیر آب رفت چه یک نی چه صد نی !

● ماکه رسوای جهانیم غم عالم پشمeh !
● مال است نه جان است که آسان بتوان داد !

در مورد افراد ممسک گفته میشود .

● مال بد بیخ ریش صاحبش !
مانند : سزا گران فروش نخربنده !

● مال به یک جا میره ایمون به هزار جا !

وقتی از کسی سرفت میشود و دزد معلوم نیست ، نوعاً دزدزده بهمه
تر دیکان و آشنا بیان تهمت میزند .

● مالت را خارکن خودت راعزیز کن !
کسانی که دست گشاده دارند احترام دارند و ثروتمندان لئیم مورد

طعن و لعن هستند .

● مال خودت را محکم نگهدار همسایه را دزد نکن !

● مال خود مال خودم مال مردم مال خودم !

در مورد اشخاص حریص و مفتخار میگویند .

● مال دنیا و بال آخر ته !

نوعاً نرو تمدن آخرين را بدنيا میفر و شند .

● مال ما گل منارد ، مال مردم زیر تغاره !

در موردی گفته میشود که کسی عیب خود را پنهان کند و به عیب جوئی دیگران بپردازد .

● مال مفت صرافی نداره !

مانند اسب پیشکشی رو دندوانشون میشم ند !

● پول باد آورده چند و چون نداره !

● مال ممسک میراث ظالمه !

اقتضای پول خسیسان اینست که پس از آنها بdst شر و ران بیفتند .

● مال همه ماله ، مال من بیت الماله !

در موردی گفته میشود که رندی پول خود را نگهدارد و در مال دیگران اسراف کند .

● ماما آورده را مرده شور میبره !

مانند باد آورده را باد میبره !

● ماما که دو تا شد سر بچه کج در میاد !

در موردی گفته میشود که دریک کار دو نفر فرمانروائی کنند .

مانند : آشپز که دو تا شد آشی باشوده یا بیمزه !

● ما و مجنون همسفر بودیم دردشت جنون او بطلبها رسید و ما هنوز آواره ایم

● ماه درخشنده چو پنهان شود

شب پره بازیگر میدانشود !

کنایه از اینست که وقتی مردم با کفایت و عالم عرصه را خالی

میکنند. بی هنر ان و بی سواد ان معنی کمدار میشوند .

● ما هم تون را میتابیم هم بوق را میز نیم !

کنایه از اینست که با یک دستمزد دو کار میکنیم.

● ماه همیشه زیر ابر پنهان نمیمونه !

بالاخره حقیقت آشکار میشود .

● ماهی روهر وقت از آب بگیری تازه است !

در موردی کاری گفته میشود که همه وقت بتوان انجام داد . ما نند:

چیزی که عوض داره کله نداره !

● ماهی ماهی رو میخوره ماهی خوار هر دورا !

هر کس زورمندتر باشد به کم زورتر تعاظم میکند.

● ماهی و ماست ؟ عز رائیل میگه بازم تقصیر ماست ؟

قدیمی ها میکفتند ماهی و ماست هر دو سرد است و در مقام مبالغه

میگفتند که خوردن هر دو، خورنده را مبکشد وقتی ماهی و ماست را باهم

خوردی عز رائیل چه تقصیر دارد ؟

● مایه را خایه کرد !

هر چه داشت خود و تجارت شن بکلی ضرر کرد .

● مبارک خوشگل بود آبله هم در آورد !

زشتی بر سر زشتی آمد .

● مثقال نمکه خروار هم نمکه !

● مثل سیبی که از وسط نصف کرده باشند !

کاملاً یکدیگر شباخت دارند .

● مثل کنیز ملاباقر !

بسیار قرفه میکند و پر حرف است .

● مرد چهل ساله تازه اول چلچلیشه !

● مرد خردمند هنر پیشه را

عمر دو بایست در این روز عمار

تا به یکی تجربه آموختن

بادگری تجربه بردن بکار

«سعدی»

● مرد که تنبوتش دو تاشد بفکر زن نو میافته !

● مرد ره رو بدی بکفن خودش میرینه !

در موردی گفته میشود که کسی از محبت زیاد دیگری سوءاستفاده

کند .

● مردی را پایدار میبردند ذنش میگفت: یه شلیته گلی
برای من بیار !

● مردی که نون نداره اینهمه زبون نداره !

مانند: نان بده فرمان ده !

● مرغ بیوقت خوان را باید سر برید !

مانند: خروس بیمحل .

● مرغ زیر که میرمید از دام

با همه زیر کی بدام افتاد !

● مرغ سگرسنه ارزند رخواب میبینه !

مانند: آدم گرسنه خواب نون سنگک میبینه . یا: شتر در خواب

بیند پنهان دانه .

● مرغ هرجی چاقتره سوراخ کونش تنگتره !

هر که ثروتمندتر است میسک تراست مانند: از تنگی چشم پیل
علوم شد - آنکه غنی تر نمحتاج ترند.

● مرغ، هم تخم میکنه هم چلغوز!

مانند: عسل در باغ هست و غوره هم هست - زلیخا هست و فاطمه کوره

هم هست!

● مرغ همسایه غازه!

کالائی که در دست دیگر است همیشه عزیزتر از موقعی است که
بدست شخص است مانند: زن، زن مردم.

● مرغی را که در هو است نباید به سیخ کشید!

مانند: بدست آهوی ناگرفته مبخش .. یا: نخورده شکرش
را نکن!

● مرغ یه پاداره!

در موردی کفته میشود که کسی سر حرف خود بهر صورت که باشد
بایستد.

● مرغی که انجیر میخورد نوکش کجه!

مانند: کار هر بز نیست خر من کو قتن - گاو نر میخواهد و مرد
کهن.

● مرگ برای من، گلابی برای بیمار!
کنایه از زندگی سخت است.

● مرگ به فقیر و غنی نگاه نمیکنه!

● مرگ خر عروسی سگه!

● مرگ خوبه اما برای همسایه!

هر کس بلا را برای دیگری میخواهد مانند : از من بدر بحوال
کاه !

● مرگ میخوای برو سیلان !

در موردی کفته میشود که همه چیز بکام یکنفر باشد .

● مرگ یه بار شیون یه بار !

اگر باید بلائی برس من بیا بدهر چه زودتر بهتر .

● مزد آن گرفت جان برادر که کار گرد !

(نابرده رنج گنج میسر نمیشود ...)
«سعدي»

● مزد خر چرونی خرسوار است !

مانند : ذکوه تخم مرغ یه پنهانه دو نه است

● مزد دست مهتر چس یا بوس !

● مسجد نساخته گدادرش ایستاده !

● مشتری آخر شب خونش پای خودشه !

نوعاً وقتی تنها در آخر شب یک مغازه باز باشد فروشنده بحسب
احتیاج مشتری گرانفروشی میکند .

● مشک خالی و پرهیز آب !

کنایه از پزدادن با جیب خالیست .

● معامله با خود غصه داره !

چون اگر کمی کران باشد میان خانواده آبرویت را میردوگر
پس بدده مجبوری پس بگیری .

● معامله نقد بوی مشک میده !

● معما چو حل گشت آسان شود !

● مفز خر خورده !

بسیار احمق است

- مفرداً تشن خوبه اما مرده شور تر کی بشو ببره !
- مگس به فضلله ش بشینه تا مورچه خور (مورچه خورت) دنبالش میدوه !

بسیار نان کورد و خسیس است . مانند شپش توجیش منیزه خانمه!

- مگه سیب سرخ برای دست چلاق خوبه ؟
- مگه شیش ماهه بدنیا او مدی ؟

چرا عجولی ؟

- مگه شما از زن عقدی هستی ما از صیغه ؟
- چرا خودت را از من عزیز تر وبالاتر میدونی ؟
- مگه کاشونه که کپه با فعله است ؟
- ملاشدن چه آسون آدم شدن چه مشکل !
- ملانصر الدین صنار میگرفت سگ اخته میکرد یک عباسی میداد میرفت حموم !

در مورد کاری گفته می شود که دستمزدش کمتر از کار باشد .

- من آنچه شرط بالاغ است باتو میگویم :
- تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال (سعدی)
- من از بیگانگان هر گز ننالم
- که بامن هر چه کرد آن آشنا کرد (حافظ)
- من کجا و خلیفه در بغداد !

در مورد افرادی گفته میشود که به اندک چیزی باد در غبغ میاندازند.

- من میگم خواجه ام تو میگی چند تا بچه داری ؟!
- من میگم نره تو میگی بدوش !
- من میگم اتف، تو نگو اتف، تو بگو اتف !

معلمی لام را «نون» ادا میکردو به بچه ها میگفت بگوئید : اف در حالیکه مقصودش «الف» بود بچه ها میگفتند : «الف» معلم باحالت

عصبا نیت میگفت : من میگم اف تونگو اف، تو بگوا اف!

● من نمیگوییم سمندر باش یا پروانه باش

چون بفکر سوختن افتاده ای مردانه باش

«مرتضی قلیخان شاملو»

● من نو کر حاکم نه نو کر بادنجون !

حاکمی بانو کرش به میهمانی رفت و در سفره خورش بادنجان

آوردند. حاکم گفت: خورش بادنجان خوشمزه ترین خورشهاست و اصولا

بادنجان برای بسیاری از امراض مفید است.

نو کر حاکم هم گفت: بله بادنجان خوشمزه ترین خورشهاست

و اصولا بادنجان برای بسیاری از امراض مفید است!

پس از چند دقیقه حاکم گفت: ولی بادنجان نفع دارد و چیز

چرندی است. بلا فاصله نو کر حاکم گفت بله بله بادنجان نفع دارد و

چیز چرندیست.

پس از خروج از مجلس میهمانی، حاکم عتاب کنان به نو کرش

گفت: تو چرا از خودت عقیده مستقل نداری؟ من میگم بادنجان مفیده

تو هم میگی مفیده، من میگم مضره، تو هم میگی مضره!

نو کر گفت: البته که میگوییم. بنده نو کر حاکم نو کر بادنجون

که نیستم !!

● مور یانه همه چیز خو نه را می خوره جز غم صاحاب خو نه را!

● موش از کونش بلغور میبره !

بسیار بی حال و سست و بی اراده و ناتوان است .

● موش به سوراخ نمیرفت جار و بهدم بست !

در باره کسانی کفته میشود که خودشان را در مجلسی نمی بذیرند
معرف دیگری هم می شوند .

● موش چیه که کله پاچش باشه !

در موردی کفته میشود که از کار کوچکی نتیجه بزرگی
بخواهدن .

● موش زنده بهتر از گربه مرده است !

مانند : سر که نقد بهتر از حلوای نسیه است .

● موش به همبونه (انبان) کار نداره همبو نه به موش کار
داره !

زورمند به ناتوان کاری ندارد، ناتوان زورمند را ناراحت میکند.

● موش و گربه که باهم بسازند دکان بقالی خراب میشه !

● موش توی آسیاب سفید کرده !

در عین پیری ناپخته و بی تجربه است .

● مهتاب نرخ ماست را میشکنه !

مانند : سک سفید ضرر پنجه فروشه !

● مهره مار داره !

همه دوستش دارند .

● مه فشاند نور و سگ عو عو کند

هر کسی بر طینت خودمی تند !
(مولوی)

● مهمون باید خنده رو باشه اگر چه صاحب خونه، خون

گریه کنه !

● مهمون تا سه روز عزیزه !

● مهمون خر صاحب خونه است!

به شوخی گفته میشود . بدین معنی که هر چه میز بان بیاوردمه مان
باید بخورد .

● مهمون که یکی شد صاحب خونه گاو میکشه !

● مهمون مهمون و نمیتو نه به بینه صاحب خونه هر دورا !

● مهمون ناخونده خرجش پای خودشه !

● مهمون هر کی، و در خونه هر چی !

● میون حق و باطل چهار انگشته !

مراد ، کوش وزبان است.

● میون دعوا حلو اخیر نمیکنند !

● میون دعوا نرخ معین میکننه !

در موردی گفته میشود که کسی هنگام صحبت در موردی به
موضوعی مورد توجه اشاره کند .

● می بخور منبر بسوzan مردم آزاری مکن !

اصل این ضرب المثل از شعر «همای اصفهانی» مایه گرفته است که

میگوید :

می بخور منبر بسوzan آتش اندر خرقه زن - ساکن میخانه
باش و مردم آزاری مکن.

● میخوای عزیز بشی یادورشو یا کورشو !

● میراث خرس بکفتار میرسه !

مانند : الجنس، مع الجنس يميلوا.

● میراث خوار بهتر از چشته خواره !
● میوّه خوب نصیب شغال میشه !
نوعاً زن زیبا نصیب شوهر نشت میشود !
● میهمان راحت جان است ولیکن چون نفس
خفه سازد که فرود آید و بیرون نزود !



فصل «ن»

● نایبرده رنج گنج میسر نمیشود !
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد !

● ناخوانده بخانه خدا نتوان رفت !

● ناز عروس به جهازه !

● نازکش داری نازکن ، نداری پاهاتو دراز کن !

● نبرد رگی تا نخواهد خدای !

(اگر تیغ عالم بجنبد زجای ..)

● نخود توی شله زرد !

بسیار آشکار .

● نخودچی توی جیبم میکنی او نوقت سرمد امیشکنی ؟

محبت میکنی و عذاب میدهی !

● نخودچی شو دزدیده !

اورا مطیع خود کرده است . این مثل دد بین اصفهانی ها شهرت

دارد .

- نخود همه آش !
کسی که در هر کاری دخالت کند .
- ندید بدید وقتی بدید بخود بردید !
در مورد کسی گفته می شود که وقتی بچیزی میرسد خود را کم می کند .
- نذر می کنم و اسه سرم خودم می خورم و پسرم !
● نردبون، پله پله !
ترفقی، تدریجی است .
- نردبون دزدها !
بطعنہ به بلند قدها می گویند .
- نزدیک شتر نخواب تا خواب آشته نبینی !
کنایه از بیکدار بآب نزدن است ، مانند : باندازه دوغت بزن پنبه !
- نزن در کسی را تا نزند درت را !
مانند : ازمکافات عمل غافل مباش !
- نسیه نسیه آخر بدعوا نسیه !
آخر نسیه خریدن تزاع است .
- نشسته پاکه !
شاپیستگی بحث ندارد .
- نفسش از جای گرم در میاد !
در باره کسی گفته می شود که از حال ناتوانان بی خبر باشد .

- نکرده کار نبرند بکار !
- نگاه بدست فنه کن مثل نه غربیله کن !
- کوچکتر ناپخته بایداز بزرگتر مجبوب کار یاموزد .
- نوشدار و بعد از مرگ سهراب !
- نوکر باب ، شیش ماه چاقه شیش ماه لاغر !
- کارمندان ادارات گاه به پست و فوق العاده و خرج سفر میرسند و گاه فاقد تمام اینها هستند .
- نوکر بی جیره و مواجب تاج سر آقا است !
- نوکه او مد ببازار کهنه میشه دلزار !
- نون اینجا آب اینجا - کجارت و م به از اینجا ؟
- مردی بیکار را به جرمی زندانی کردند و روزی که با و مرخصی دادند او از خروج زندان امتناع کرد و التماس میکرد که در زندان بماند با و گفته اند چرا ؟ گفت : ...
- این مثل بطور کلی در موردی گفته میشود که کسی در مکانی جاخوش کند .
- نون بدو ، آب بدو ، تو بدنبالش بدو !
در مقام نفرین گفته میشود .
- نون بده ، فرمون بده !
- کار فرمانی بدون مزدنمیشود . مانند : بی ما یه فطیر است .
- نون بهمه کس بده ، اما نان همه کس مخور !
- نونت را با آب بخور من آبدوغ نکش !
- نون خونه رئیسه سگش هم همراه شه !
- در موردی گفته میشود که کسی خیری بکسی بر ساندو بلا فاصله

او را ناراحت کند .

● نون خود تو میخوری حرف مردم و چرا میز نی؟!

● نون خود تو میخوری حلیم حاج عباس و هم میز نی !!

● نون را با اشتهای مردم نمیشه خورد !

هر کس باید فکر خودش باشد .

● نون را باید جوید توی دهنش گذاشت !

بی نهایت تنبیل و بیعرضه است .

● نوش توی روغن !

کار و بارش خوبست .

● نوش را پشت شیشه میماله !

بینها یت خسیس و نخور است .

● نون گدائی رو گاو خورد دیگه بکار نرفت !

● نون نامرد توی شکم مرد نمیمو نه !

● نون نداره بخوره پیاز میخوره اشتهاش واشه !

در موردی گفته میشود که کسی کار لازم را نکند و بکار غیر لازم

پردازد .

● نون نکش آب لوله کش !

کنایه از رو براه بودن کار شخص است .

● نه آب و نه آبادانی نه گلبانگ مسلمانی !

● نه آفتاب از این گرم تر همیشود و نه غلام از این سیاه تر !

کنایه از منتها عذاب و رنج است .

● نه از من جو، نه از تودو ، بخور کاهی برو راهی !

نه مزدی میدهم نه کاری میخواهم .

نه باون خمیری نه باین فطیری !

نه باونشوریشوری نه باین بی نمکی !

● نه بباره نه بهداره، اسمش خاله مو ندگاره !

چیزی در وسط نیست ولی حرفش هست .

● نه برمرده بر زنده باید گریست !

(کر این تیرا زتر کش دستمی است ..)
«فردوسی»

● نه پسر دنیائیم نه دختر آخرت !

خسر الدنیا والآخره .

● نه پشتدارم نه همشت !

یعنی: نه زوددارم نه پارتی .

● نه پیر را برای خر خر بیدن بفرست نه جوان را برای زن
سکر فتن !

زیرا خر هر چه هم تنبل باشد پیر او را می پسندد. چون خود
توانائی راه رفتن ندارد وزن هر چه هم زشت باشد جوان او را می پسندد
زیرا شهوت ، راه تمیز و تشخیص او را می بندد .

● نه خانی او مده نه خانی رفته !

ساده لوحی در کوره راهی میرفت و خربزه ای با خود داشت .
خربزه را پاره کر دو خورد و با خود گفت : بعد از من راه گذرها باینجا
میرسند و باین پوست و تخم خربزه نگاه می کنند و می گویند : خانی پیاده
از این راه گذشته و خربزه خورده و پوست خربزه و تخمه آنرا در جاده
ریخته و رفته .

پس از لحظه ای نتوانست دل از پوست خربزه بکنند ناچار پوست های

خربزه را هم خورد و با خود گفت :

پس ازمن راهگذران میآیند و میگویند خانی سوار بر اسب
بوده و در اینجا خربزه خورده و پوستش را هم به اسب خود داده و رفته
است .

پس از تأملی دید نمیتوانند از تخم خربزه هم صرفنظر کنند . با
شتای تخمها را هم خورد و گفت : اصلا نه خانی آمده نه خانی رفته !

● نه چک زدم نه چونه عروس او مدت تو خونه !

بدون تلاش به مقصود رسیدم .

● نه خودخوری نه کس دهی گنده کنی به سگ دهی !
در باره لیمان صادق است .

● نه در غربت دلم شاد و نه روئی در وطن دارم !

(... الهی بخت برگردد از این طالع که من دارم)
● نه دزد باش نه دزد زده !

نه ظالم باش نه مظلوم .

● نه راه پس دارم نه راه پیش !

● نه سر پیازم نه ته پیاز !

من هیچ کاره ام .

● نه سر کر باشم نه ته کر باس !

● نه سر مرد بشکن نه گرد و توی دو منم کن !

نه محبت کن ، نه آزار .

● نه سیخ بسوژه نه کتاب !

(کاری بکن بهر نواب ...)

عدالت را رعایت کن .

● نه عروس دنیا نه داماد آخرت !

● نه شیر شتر نه دیدار عرب !

خانواده‌ای از اعراب بیابانی شبی مقداری شیر شتر در کاسه ریخته بودند که صبح بخوردند. از قضا ماری که در همان حوالی روی گنجی خوابیده بود آمد شیر را خورد و یک اشرفی در کاسه انداخت و این کار چندین شب تکرار شد. یکشنب مرد عرب با خود اندیشید که خوبست بیدار بمانم و آنکسی را که اینهمه اشرفی دارد بگیرم و بهمین منظور بیدار ماند تا شب مار را دید. تیردا در چله کمان نهاد و مار را هدف گرفت و تیر بجای سر، بردم مار آمد و دم او را کند و مار فرار کرد. پس از ساعتی مار بر گشت و پسر عرب را نیش زد و کشت. عرب از آن صحرا کوچ کرد پس از چندی فقیر شد و دو باره با خانواده بهمان صحرا برگشت.

دو باره شب شیر در کاسه ریخت که مار برایش اشرفی بیاورد.

باز مار آمد اما شیر را نخورد و گفت: برای بیچاره عقلت را بکن گم. تو را فرزند بیاد آید مرادم – نه شیر شتر نه دیدار عرب.

● نه قم خوبه نه کاشون لعنت بهر دو تاشون !

● نه مال دارم دیوان ببره نه ایمان دارم شیطان ببره !

● نه نماز شبگیر کن نه آب توى شیر کن !

● نه هر که سر نتر اشد قلندری داند !

● نی به نوک دماغش نمیرسه !

بسیار متبرک است.

● نیش عقرب نه ازره کین است –

اقتنای طبیعتش اینست !

فوردباغه بی لب بر کهای نشسته بود و عفر بی پیش او آمد و پس از سلام
واحوالپرسی و چاق سلامتی گفت: خاله فوردباغه ممکنست از تو خواهشی
بکنم؟

- چه خواهشی؟

- منزل من آنطرف آبست و من شنا بلد نیستم. خواهش میکنم
مرا کول کن و به آنطرف آب ببر.

فوردباغه گفت: من حرفی ندارم اما آمدم تورا کول کردم و وسط
آب عشقت کشید منو نیش بزنی، آنوقت چه کنم؟
عقرب گفت: چطور ممکنه که من اینقدر نمک نشناس باشم؟
نه نه این حرف را نزن که از چشم می‌افتد.

فوردباغه قبول کرد و عقرب بر پشت فوردباغه سوارشد کمی که
فوردباغه شنا کرد عقرب نامر دی نکردو نیشی فرو کرد آه از نهاد فوردباغه
بر آمد و گفت: دیدی نامر دی کردی؟

عقرب نیش دوم را چاشنی کرد، فوردباغه هم رفت زیر آب و عقرب
در بر که شروع کرد بدبست و پازدن. فوردباغه گفت: آمیزد اعقرب چطور دی؟
عقرب گفت: خاله جون نزدیک بود خفه بشم. فوردباغه گفت: خدا
خفهات کنه، عیب نداره - رفتن زیر آب نه از غرض است، ترک عادت
موجب مرض است.

عقرب هم گفت: نیش عقرب نه ازده کین است
اقتضای طبیعتش اینست
● نیکی و پرسش!

فصل «و»

- واي بياجي که کلیدش از چوب مو باشه !
- واي به خونی که يکش باز ميونش بگذرد ه !
- واي به کاري که نسازد خدا !
- واي به مرگي که مرده شوهم عزا بگيره !
- واي به وقتی که بگندد نمک !

مانند : اذا فسد العالم فسد العالم .

- واي به وقتی که چار و ادار راهدار بشه !
- واي بوقتي که قاچاقچي گمر کچي بشه !
- وعده سر خرمن دادن !
- وقت احتياج باید گون خر را بوسيد !
- وقت خوردن ، خاله ، خواهر زاده را نميشناسه !
- وقت مواجب سرهنگه ، وقت کار کردن سر بازه !
- وقتی که جيک جيک مستونت بود ياد زمستونت !؟ د

بلبلی در زمستان برای دانه بدر لانه مورچه‌ای رفت مورچه باو
کفت : ...

این مثل در موردی کفته میشود که کسی جوانی را به بطالت
گذرانده و درینه از زندگی بی بهره مانده باشد .
● وقتی مادر نباشه بازن پدر باید ساخت !



فصل «۵

● هادی ! هادی ! اسم خود تو بما نهادی !

● هر جا که آشے ، کل ، فراشه !

● هر جا خرسه ، جای ترسه !

● هر جا سنگه بپای احمدلنگه !

مانند : گر درهمه دهر یکسر نیشتر است .

برپای کسی رود که درویش تراست .

● هر جا که پری رخیست دیوی با اوست !

● هر جا که گندومنده مال من دردمنده !

● هر جا که نمک خوری نمکدون نشکن !

● هر جا مرغ لاغره ، جایش خونه ملا باقره !

مانند : هر جا که سنگه بپای احمدلنگه !

● هر جا هیچ جا ، یک جا همه جا !

● هر چه از دزد موند ، رمال برد !

● هر چه بخود نپسندی بدیگران نپسند !

● هر چه بگندد نمکش میز نند

وای بهوقتی که بگندد نمک !

● هرچه به همش بز نی گندش زیاد تر میشه !

● هرچه به یللی بیاد به تلی میره !

ما نند : باد آورده را باد میره !

● هرچه پول بدی آش میخوری !

● هرچه پیش آید خوش آید !

● هرچه خدا خوست همان شد - هرچه دلیم خواست نه آن شد !

● هرچه خورده نریده !

بکنایه به اشخاص فربه میگویند .

● هرچه دختر همسایه چل تر ، برای ما بهتر !

● هرچه در دیک است به چمچه میاد !

● هرچه دیر نپاید دلبستگی را نشاید !

● هرچه رشته هم پنجه شد !

کارمان بی نتیجه ماند .

● هرچه سر ، بزرگتر درد بزرگتر !

ما نند : هر که با من بیش ، برفش بیشتر .

● هرچه عوض داره گله نداره !

● هرچه کنی بخود کنی گر همه نیک و بد کنی !

درویشی در راه میرفت و میگفت : هرچه کنی بخود کنی گر همه
نیک و بد کنی . پیروز نی این گفته را شنید و گفت : من به این درویش ثابت
میکنم که این حرف درست نیست .

پیروز نانی پخت و در آن زهر ریخت و هنگامی که درویش به در
خانه آمد آن نان را باوداد . درویش نان را گرفت و روان شد . نزدیک
خانه پیروز پسری به درویش رسید و گفت من از راه دور آمده ام گرسنگام

درویش نان را به آن پسر داد و پسر نان را خورد و فریاد زد: سوختم .
 مردم از خانه‌ها بیرون ریختند و پیرزن هم بر اثر سر و صدای آن دو
 داخل جماعت شد و دید کسی که نان را خورد و پسر اوست که پس از مدت‌ها
 از سفر آمده بود. پیرزن گفت: بله درست است که : هر چه کنی ...
 ● هر چه که پیدا می‌کنی خرج اتینا می‌کنی !
 ● هر چه مرغ چاق تره کونش تنگتره !
 در مورد افراد پولدار گفته می‌شود.

مانند : از تنگی چشم ییل معلوم شد - آنانکه غنی‌ترند
 محتاج ترند .

● هر چه مار از پونه بدش می‌اد بیشتر در لونه‌اش سبز می‌شود !
 در موردی گفته می‌شود که مردم مورد تصرف خودشان را بیشتر با انسان
 تزدیک کنند .

● هر چه می‌گم نره ، بازم می‌گه بد و ش !
 ● هر چه نصیب است نه کم میدهند
 و رستانی به ستم میدهند !
 ● هر چه هست از قامت فاساز بی‌اندام ماست !
 (... و رنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست) (حافظ)
 ● هر چیز که خوار آید یکروز بکار آید !
 ● هر خری را به یک چوب نمی‌روند !
 ● هر دودی از کباب نیست !
 ● هر رفتی، آمدی داره !
 ● هر سخن جالی و هر نکته مقامی دارد !
 ● هر سر از یزدی یک سر بالائی داره !
 مانند : از پس هر گریه آخر خنده‌ای است .

- هر سر که‌ای از آب، ترش تره !
مانند : شتر، خواییده شم از الاغ بلندتže !
- هر سک در خونه صاحب شیره !
● هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی !
- هر کس از هر جا رونده است باما برادر خونده است!
مانند : هر چه گند و مند مال من در دمند !
- هر کسی پنجر و زه نوبت اوست !
(دور مجnoon گذشت و نوبت ماست...)
● هر که بار سوا نشیند عاقبت رسوا شود !
● هر که با مادر خود ناکند بادیگران چها کند !
● هر که با مش بیش، برفش بیشتر !
هر کس غنی تراست گرفتار تراست .
- هر که بیک کار، بهمه کار هر که بهمه کار بهمیج کار !
کسانی که بهمه کار دست میز نند هیچ وقت آدمی موفق نخواهند شد .
- هر که به امید همسایه نشست گرسنه میخوابه !
● هر که تنها قاضی رفت خوشحال بر میگرد !
● هر که خربزه میخوره پای لرزش هم میشینه !
هر که افزون خواهد باید از رنج و دردسر نترسد .
● هر که خری فداره غمی نداره !
مانند ، سبکبار مردم سبکتر روند .
- هر که خیانت و زد دستش بد حساب بلر زد .
مانند : الخائن خائن. مقابل: آنکه راحساب پاک است از محاسبه چه باک است ؟

- هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید.
- هر که را زر در ترازوست زور در بازوست !
- مانند : الحق لمن غالب .
- هر که را طاووس باید جو رهندوستان کشد !
- مانند : نابرده رنج گنج میسر نمیشود .
- هر که را مال هست و عقلش نیست
روزی آن مال مالشی دهدش
وانکه را عقل هست و مالش نیست
روزی آن عقل بالشی دهدش (عمادی شهر باری)
- هر که را میخواهی بشناسی یا باهاش معامله کن یاسفر
کن !
- هر که شیرینی فروشد مشتری بروی بجوشد !
- هر که نان از عمل خویش خورد
منت از حاتم طائی فبرد !
- هر کی به خرابات میره از گلفتی و ناز کیش نمیترسه!
- هر کی بفکر خویشه کو سه بفکر ریشه !
- هر کی خرشد، ما پالو نیم !
- (هر که درشد مادالو نیم)
- کنایه از اینست که نان را به نرخ روز میخوردیم !
- هر کی که زن نداره ، آروم تن نداره !
- هر کی که خوابه حصه اش به آبه !
- مانند : مزاد آن گرفت جان برادر که کار کرد .
- هر گردی گردو نیست !
- هر گلی زدی سر خودت زدی !
- هزار تا چاقو بسازه یکیش دسته نداره !

بسیار دروغگو و پشت‌هم انداز است .

● هزار تا دختر کور و یکروزه شوهر میده !

بسیار پشت‌هم انداز است .

● هزار دوست‌کمه ، یک دشمن بسیار !

● هزار قورباغه جای یه‌ماهی رو نمی‌گیره !

● هزار و عدد که خوبان یکی و فانکند .

● هشت‌شش گرو نه است !

فقیر و تهی دست است .

● هلو برو تو گلو !

در موردی کفته می‌شود که کسی بخواهد بدون ذحمت چیزی را بدست آورد .

● هم از تو بره می‌خوره ، هم از آخر !

در مورد مردم دور و منافق گفته می‌شود .

● هم از شور باقی قم افتادیم هم از حلیم کاشون !

مانند : از اینجا رونده ، از آنها مونده .

● همان آش است و همان کاسه !

روشن تغییری نکرده است .

● همان خراست و یک کیله جو !

در آمدش محدود و معین است .

● هم چوب را خوردیم هم پیاز را وهم پول را دادیم !

مردی را مجبور کردند که یکی از سه پیشنهاد را بپذیرد یادومن

پیاز بخوردیا دویست تا چوب باوبزنند یا مبلغی پول بدهند .

مرد بیچاره به نیت انجام کار آسان ، قبول کرد که پیاز را بخورد

ولی با خودن کمی پیاز دود از کلهاش برخاست وحالش دگر گون شد
و گفت: حاضرم دویست چوب بمن بز نید و قتی چند چوب به پشت او نواختند
طاقت نیاورد و گفت: پول را میدهم.

این مثل در موردی استعمال می شود که کسی بجای یک کار چند کار
را اشتباهآ یا اجبارآ انجام دهد.

● هم حلوای مرده هاست هم خورش زنده ها!

مانند: هم فال و هم تماشا.

● هم خدارا میخوادم هم خرما را!

مانند: خربزه میخوردی یا هندوانه؟!.. هر دوانه!

● همدون دوره و کردوش نزدیک!

یکی گفت من وقتی در همدان بودم از چند «کردو» می پریدم یکی
گفت:

همدان دوره و کردوش نزدیک. اگر همدان نیست کردوی زراعت
هست. این مثل نزدیک به لاف در غربی گوز در بازار مسکر هاست!

● همسایه نزدیک، بهتر آن براذر دور!

● همسایه ها یاری کنید تامن شو و داری کنم!

در مورد زنان تنبیل گفته میشود.

● هم فاله هم تماشا!

در موردی گفته میشود که یک کار دوسود داشته باشد.

● هم کار هم کار و نمیتو نه به بینه!

● هم لحافه هم دشک (تشک)!

در مورد زنان چاق گفته میشود.

● هم میترسم هم میترسونم !

شیری در جنگل عربده میکشد و در ضمن ، صدایی از ماتحتش رها
میشد حیوانی باو کفت : اگر عربده میکشی چرا باداژ تو خارج میشود
کفت : هم میترسم هم میترسونم !
این مثل در مورد افرادی گفته میشود که در حال تهدید کردن
دیگران از غلبه و زور مخاطب میهراستند.

● همنشینم به بود تا من ازاو یهتر شوم !

● همه ابری هم بارون نداره !

● همه چیز چاره داره جز مرک !

● همه خرهار و به یک چوب نمیر و نند !

میان اشخاص باید فرق گذاشت !

مردی ازدهی میگذشت ناگاه بُوی ناخوشایندی به شامه اش رسید
از جوانی روستائی پرسید : این بواز کجاست ؟ جوان گفت : در همین
تزدیکی خری عمرش را بشما داده و این بواز آن خرمده است ! سؤال
کننده از جواب ابلهانه و تعبیر جوان سخت ناراحت شد و براه خود
رفت و در راه بمردی سالخورده رسید و گفت : چرا مردم این ده ، این
اندازه بی تربیت هستند ؟ مرد پیر گفت : شما بچه دلیل چنین حرفی را
میز نید ؟ مرد ماجرا را باز گفت . پیر مرد گفت : عجب عجب ! خیلی باید
بیخشید آن جوان ، پسر منست و متوجه حرف زدن خودنشده من هزار
بار باو گفته ام که همه خرها را یک چوب نمیر و نند ولی باز بشما چنین
حروفی زده !!

● همه دلها دله، دل ما کپه گله ؟ !
● همداد و مار میگزه مار و خر چسونه !
در «وردي» گفته میشود که مردي حقير و پست بدیکری اهانت روا
دارد .

● همه سرو ته یه کر باسند !
● همه قاوله پس و پیشیم !
همه باید بمیریم .
● همه کاره و هیچ کاره !
● همه ماری مهره نداره !
ما نند : هر گردی گردو نیست .
● همه ماهی خطرداره بدنامیشو صفرداره !
● هر مرغی انجیر نمیخوره !
● همیشه آب درجوی آقار فیع نمیره یه دفعه هم درجوی
آقا شفیع میره !
ما نند : نوبتی هم باشه نوبت ما است .
● همیشه جو جاذیز سبد نمیمو نه !
ما نند : همیشه ما زیر ابر نمیمو نه !
● همیشه خره خرما نمیرینه !
● همیشه روزگار بانسان رو نمیکنه !
● همیشه در روی یه پاشنه نمیگردد !
● همیشه شعبان، یکبار هم رمضان !
ما نند : نوبتی هم باشه نوبت ما است .
● همیشه ما همیدیدیم یه دفعه هم تو ببین !
دستهای بز و گوسفند می رفتند در راه به جوئی رسیدند وقتی

گوسفند از جوی پرید دنبه‌اش بالا رفت و بز فریاد زد : دیدم دیدم .
گوسفند گفت :

همیشه ما می‌دیدیم ، یه دفعه هم توبیین .

در موردی کفته می‌شود که آدمی سرتاپا عیب ، تا عیبی از دیگران
می‌بیند سر و صدا راه می‌اندازد .

● همینو که زالیدی بزرگش کن !

در موردی کفته می‌شود که کسی کاری را ناتمام گذاشته باشد و بخواهد
کار دیگری را شروع کند .

● هنوز باد به زخمش نخورده !

در موردی کفته می‌شود که کسی عمق مصیبت و رنجی را حس
نکرده باشد .

● هنوز دهنش بوی شیر میده !

جوان و بی تجربه است .

● هنوز سر از تخم در نیاورد !

● هنوز غوره نشده مویز شده !

با بی اطلاعی و بی‌مایگی و بی تجربگی ادعای اطلاع و داشت
می‌کند .

● هو و هو و راخوشگل می‌کنه جاری جاری را کد بانو !

هو وها و جاریها بر قابت و حسادت یکدگر و بجهت دلربائی از
شوهر با آرایش خود و آراستن خانه می‌پردازند . کنایه‌ها اینست که در
هر کار ، رقیب ، شخص را بکار و امیدارد .

● همیچ ارزونی بی‌علت فیست !

● هیچ انگوری دو باره غوره نمیشه !

هیچ چیز بصورت اولش بر نمیگردد .

● هیچ بد ه را به هیچ بستان کاری نیست !

● هیچ بدی نرفت که خوب جاش بیاد !

ما نند : سال بسال درین از پار سال . یا : کله پز که بلند شد سک

جاش نشست !

● هیچ بقالی نمیگه ماست من ترشه !

● هیچ تقلبی بهتر از راستی نیست !

● هیچ چراغی تا صبح نمیسوزه !

هیچ کس جانا نمیسوزد چراغش تا صبح

پر مخند ای صبح صادق بر شب تاد کسی

«فصاب کاشانی»

● هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست !

● هیچ دوئی نیست که سه نشه !

● هیچ دودی بی آتش نیست !

● هیچ عروس سیاد بختی نیست که تا چهل روز سفید بخت

نمایشه !

● هیچ کاره ، رقص پای نقاره !

● هیچ کاره و همه کاره !

● هیچ کس در پیش خود چیزی نشد !

... هیچ آهن خنجر تیزی نشد .

هیچ حلوانی نشد استاد کار تا که شاگرد شکر دیزی نشد

● هیچ کس راتوی گوردیگری نمیگذارن !

عمل کسی بکسی مربوط نیست . گناه کسی بگردن دیگری

نیست .

- ولاتر و وزر اخیری «قرآن کریم».
- هیچکس روزی دیگری را نمیخوره !
ما نند: هر سری به روزی داره .
- هیچکس نمیگه ماست من ترشه !
همه خود را بی عیب میداند .
- هیچ گرونی بی حکمت نیست !
- هیچ گر بهای برای رضای خدا موش نمیگیره!
هر کس از کار خود انتظار سود دارد .



فصل «ی»

● یابو برش داشته!
خودش را گم کرده.

● یابوی اخته و مرد کوسه سن و سالشون معلوم نیست!

● یابوی پیش آهنگ آخر ش تو بر ه کش میشه!
مردم تندر و وشتا بزده در راه میمانند.

● یاخدا یا خر ما!
از دوتا باید بکی را انتخاب کرد.

مانند: شرط عاشق نیست بایکدل دودلبر داشتن

یا ز جانان یا ز جان باید کمدل برداشتن «قا آنی»

ما جعل اللہ لر جل من قلبین فی جوفه . «سوره احزاب»

● یار بد بد تر بود از مار بد!

● یارب مباد آنکه گدا معتبر شود!

در تکنای حیر تم از نخوت رقیب

یارب مباد آنکه گدا معتبر شود
«حافظ»

مانند: کریم زاده چو مفلس شود بدو پیوند
 درخت گل چو نهی کشت بارور گردد
 لشیم زاده چو منعم شود از او بگرینز
 که مستراح چو پر کشت گنده تر گردد

«ابن‌یمین»

- یار درخانه و ما گرد جهان می‌گردیم !
 (آب در کوزه و ما تشنه‌لبان می‌گردیم)
 - یار قدیم ، اسب‌ذین گردد است !
 - یار ، مرا یاد‌گنه و لو با یک هلپوک !
 - یا زنگی زنگی باش یار و می‌روم !
- دور و منافق مباش .

● یا علمی غرقش کن منهم روش !
 در مودتی کفته می‌شود که کسی بخواهد خودش ضرر کند تا
 موجب ضرر دیگری بشود .

● یا گوچه‌گردی یا خانه‌داری !

در باره زنانی کفته می‌شود که هیچ وقت درخانه نمی‌مانند.
 ● یا مرد باش یا نیمه مرد یا هپل‌هپو !
 ● یا هرگز یا اشتها !
 بشو خی ، این جمله را کسی می‌گوید که با وجود سفر ۀ زنگین باسیر
 شده یا اشتها ندارد .

● یا مکن با پیلبانان دوستی
 یا بنای کن خانه‌ای در خورد پیل !
 (سعده ،
 و بشو خی می‌گویند : یا بنای کن خانه‌ای فیل‌توش بره !

● یعنی کشک !

در مکتب خانه‌ای بچه‌ها به مکتب‌دار می‌گفتند : آخوند کشکی آخوند کشکی - مکتب‌دار از این عنوان ناراحت شد و بچه‌ها را تنبیه فراوان کرد و گفت : اگر یکبار دیگر یکنفر از شما بمن بگوید : آخوند کشکی چنین و چنان خواهم کرد .

فردای آن روز یکی از بچه‌ها از راه رسید و گفت : سلام آخوند نباتی ! مکتب‌دار لبخندی زد و گفت : ای ولد چموش ببات هم یعنی کشک ! حالا این مثل در موردی استعمال می‌شود که کسی غیر مستقیم به مطلبی اشاره کند یا مطلبی را عنوان کند که از آن ، قصد مطلب دیگر را داشته باشد .

● یکی رو توی ده راه نمیدادند سراغ کد خدار و می‌گرفت !

● یک ارزن از دستش نمیریزه !

بسیار خسیس است !

● یک مرده بنام به که صد زنده به نمی‌گشک !

● یک آنار و صد بیمار !

مانند : یه مویز و چل قلندر !

● یک بز گور گله را اگر می‌گشکنه !

یک همنشین فاسد دیگران را هم به فساد می‌گشاند .

● یک خورده شاخ بهتر از هزار ذرع دمه !

دم ، کنایه از نرمی و ضعف - و شاخ نشان دهنده خشونت و قدرت است و این مثل بدین معنی است که کمی قدرت و زور از یک دنیانرمی و زبان خوش برآورده تر است .

● یک داغ دل بس است برای قبیله‌ای !

(روشن شود هزار چراغ از قبیله‌ای...)

● یکدم نشد که بی سرخر زندگی کنیم !

(... ابلیس کی گذاشت که ما بندگی کنیم)

می‌گویند زمانی که لشکر مغول، مردم یکی از شهرهای خراسان را کشتن و مال و منال مردم را به یغما برداشت، دونفر از ترس لشکریان مغول بالای مناره مسجدی رفته و مخفی شدند و پس از رفتن سپاهیان یکی از آنها با ترس از مناره پائین آمد و برای سد جوع وارد بازار شد و گمان کرد که غیر از او هیچ کس در شهر زنده نیست آدام آدام ویمناک میرفت تا به یک دکان قنادی رسید.

با خوشحالی داخل قنادی شد و با ولع هر چه تمامتر بخوردن شیرینی پرداخت پس از ساعتی مرد دیگری که چون او در مناره دیگر پنهان شده بود با همان حالت بیم زده برآه افتاد و از اتفاق بهمان دکان قنادی وارد شد. مرد اولی از دیدار او سخت ناراحت شد که چرا یک تنفر دیگر از همشهر یا نش در خوردن شیرینی رقیب او شده است و در حالی که می‌گفت: «یکدم نشد که بی سرخر زندگی کنیم» همشهری بیچاره را کشت تا خود بفراغ بال شیرینی های یک قنادی را بیلعد!

● یک ده آباد بهتر از صد شهر خراب !

● یک بار جسی ملخه، دو بار جسی ملخه، آخر بدستی ملخه !

در موردی گفته می‌شود که کسی کار خطای کند و از قضا اzmکافات : یعنی بماند و بر خطای دیگری جسارت ورزد.

● یه بام و دوهوا !

توضیح در باره این مثل ، ذیل «قربون برم خدارو یه بام و دوهوا رو»
داده شده است .

● یه پاچارق ، یک پاگیوه !

در مورد افراد لئیمی گفته میشود که روز اول با عربانی وارد
شهری میشوند و پس از چندی به ثروت میرسند و سابقه خود را فراموش
میکنند .

● یه پاش این دنیا یه پاش اون دنیاست ..

کنایه از پیری است .

● یه پول جیگرک سفره قلمکار نمیخواد !

(آقای کچل نو کرزلفدار نمیخواد)

مانند : آفتا به لگن هفت دست ، شام و ناهار هیچی !

● یه تب یه پهلوون و میخوابونه !

مانند : بمالت نناز که به یکشب بنده - به حسنست نناز که به یک

تب بنده !

● یه تخته اش کمه !

● خل و گم عقل است .

● یه جا میل و مناره را نمی بینه یه جاذره رو در هوای
میشماده !

● یه مثقال گه توی شکمش نیست میخواد به شمس العماره
برینه !

در مورد اشخاص بی ما یه و پر ادعا استعمال میشود .

● یه چیز بگو بگنجه !

به گنجشکی گفتند : منار بکونت، گفت: یه چیز بگو بگنجه !
در موردی گفته میشود که سخنی بی تناسب بر زبان کسی رود . یا
سخنی گفته شود که دروغی در آن باشد یا : به آدمی ناجیز نسبت بزرگ
دهند و مانند اینها .

● یه حموم خرابه چهل تاجومه دار نمیخواه !

در موردی استعمال میشود که سازمان یا خانه با بنگاهی کوچک
چند کار فرما داشته باشد .

● یه خونه داریم پنبه ریسه ، میون هفتاد و رثه !

پنبه ریسه نام یکی از محلات قزوین است و این مثل در موردی
استعمال میشود که عده‌ای خود را مالک متاع یا محلی کوچک بدانند.
مانند: یک مویز و چهل قلندر .

● یه دست به پیش یه دست به پس !
کنایه از نهایت فلاکت و تهی دستی است .

● یه دست صدا نداره !

موقیت در سایه اتحاد و همکاری است .

● یه دستم سپر بود، یه دستم شمشیر بادند و نام که نمیتونم
بجنگم !

مردی از اهل کاشان با سپر و شمشیر به جنگ رفت و در وسط میدان
حریف اورا بزانو درآورد و وقتی به او گفتند: تو چرا کوچکترین پاسخی
به حمله‌های حریف مقابل ندادی؟ گفت: یه دستم سپر بود و یه دستم شمشیر
دستم بند بود بادند و نام که نمیتونم بجنگم !!

● یه دیوونه سنگی بهچاه میندازه که صدعاً عاقل نمیتوانه
بیرون بیاره !

نوعاً افراد کم تجربه کاهی کرده بکاری میزند که در نتیجه اشخاص
محرب در کشودن آن گره ناتوانند .

● یه روده راست توی شیکمش نیست !

بسیار دروغگو و کذاب است .

● یه روزه مهمونیم و صد ساله دعاگو !

● یه روز حلاجی میکنه سه روز پنهانه از زیش ور میچینه !

● یه روز من بیمارم میشدم یه روز معلم ، یه روز من به حموم

میرفتم یه روز معلم ، یه روز من لباس میشتم یه روز معلم ،
روز هفتم هم جمعه بود !

پدری پرسش را شهر دیگری برای تحصیل دانش فرستاد پس از
چند سال که بر گشت مانند روز اول بیسواد بود . پدر پرسید : پس در این
چند سال چه میکردی ؟ گفت : ...

● یه سال بخور نون و تر ه صد سال بخور نون و کره !
چندی قناعت کن تا در اثر صرفه جویی سالهای خوبی را در پیش
داشته باشی .

● یه سال روزه بگیر آخرش با فضله سعک افطار کن !
در موردی استعمال میشود که کسی مدتی زحمت بکشید و دستر نجش
بسیار ناچیز باشد .

● یه سوزن بخودت بزن یه جوال دوز بدیگران !

مانند : آنچه بخودت نمی پسندی بدیگران می پسند .

● یه سیب و که بهو ا بندازی تا بیاد پائین هزار تا چرخ
میخوره !

مانند : از این ستون به اون ستون فرجه !

● یه شکم سیر بهتر از صد شکم نیم سیر !

مانند یکده آباد بهتر از شهر خراب !

● یه عمر گدائی کرده هنوز شب جمعه را نمیدونه !

با مداومت بریک کار، هنوز در آن کار بی اطلاع است .

● یه کاسه چی صدتاسرناجی !

مانند : یک مویز و چل قلندریا : یه حموم خرابه و صد تاجومه دار !

● یه کفش آهنی میخواد و یه عصای فولادی !

کنایه از کاریست که بدون پشت کار و سماحت انجام نگیرد .

● یه کلاعغ و چهل کلاعغ !

به دروغ خبری را از واقعیت به غیر واقعیت دساندن .

● یه گوشش دره یه گوشش دروازه !

گفته کسی رابه حافظه نمیسپارد .

● یه لاش کردیم نرسید دولاش کردیم که بر سد !

کار آسان را نتوانستیم انجام دهیم مشکلش کردیم .

● یه لقمه نون پر پری من بخورم یا اکبری !

کنایه از تهیدستی و بینوایی است .

● یه مرید خربهتر از یه دهشیش دنگیه !

● یه مو از خرس غنیمته !

از مردم ممسک، کمترین سود بردن هم منفعت است .

● یه مویز و چل قلندر !

● یه نه بگو، نه ما هرودل نکش !

اشاره به «بله» گفتن عروس و نه ماهر نج حاملگی است . این مثل در موردی استعمال میشود که کسی باقتضای شرم ذاتی کاری را میپذیرد و در انجام دادن آن فرو میمایند .

● یه وقت از سوراخ سوزن تو میره یه وقت از دروازه تو
نمیره !

هر لحظه حالی بخصوص دارد :

● یکی به نعل میز نه یکی به میخ !

هر دو جانب را مناعات میکند .

● یکی چارشنبه پول پیدا میکنه یکی گم میکنه !
منظور اینست که هیچ روزی نحس نیست و اتفاق‌ها مواد تصادف هاست .

● یکی را توی ده راه نمیدادند سراغ خونه کد خدا را
میگرفت !

در موردی استعمال میشود که کسی را به کار جزوی قبول نکنند و او ادعای صدقه داشته باشد و مانند آن .

● یکی کمه ، دو تا غمه ، سه تا خاطر جمعه (جمعه) !
● یکی مرد و یکی مردار شد یکی به غصب خدا گرفتار شد !

در موردی گفته میشود که کسی کاری را تعهد کند و به بهانه‌های کونا کون از انجام آن سر باز زند و مانند آن .

● یکی میبره یکی میدوزه !

در موردی گفته میشود که دونفر باهم در کاری زبان بازی کنند .

مانند یکی چونه میکنند یکی به تنور میز نه !

● یکی میگفت مادرم را میفروشم . گفتند که چطور
مادرت را میفروشی ؟ گفت قیمتی میگم که نخرند !
در موردی گفته میشود که فروشندهای بر کالائی بیش از حد معمول
قیمت بگذارد .

● یکی میمرد زردد بینوایی
یکی میگفت خانوم زرده میخوایی ؟!
در موردی گفته میشود که کسی در باره موضوعی سخن بگوید و
مخاطب او در پاسخ ، مطلبی نامناسب بگوید یاد ر جواب عرض حاجت
نیازمندی کسی مطلبی نامناسب بگوید .
در امثال و حکم دهخدا اینطور آورده شده : یکی میمرد زردد
بینوایی - یکی میگفت خانم زرک میخوائی ؟
البته زرک صحیع و مناسب است ولی صوت ساری و جاری آن همان
نحوه اولی است و زرک در زمان قدیم یکی از لوازم توالت بوده است .
● یکی نون نداشت بخوره پیاز میخورد اشتهاش و اشه !
در موردی استعمال میشود که کسی کار واجب را انجام ندهد و
بکار مستحب بپردازد .

● یکی یهدونه یا خل میشه یا دیوونه !
در باره فرزند منحصر به فرد میگویند که چون عزیز است پدر و
مادر او را در برابر نابسامانی های اخلاقی ادب نمیکنند .

پایان

ورزش فکری

نشانه‌های یک‌صد ضرب المثل و پاسخهای آن هادر صد شماره از نظر
کرامی شمامیگذر دو شما بایستی با دردست داشتن این نشانه‌ها ضرب المثل
را بیابید.

برای اینکه بدانید پاسخ شما درست است. یانه، بایستی در
پاسخها بهمان شماره‌ای مراجعه فرمائید که پرسش‌ها مطرح شده است

پرسش‌ها!

۱ - ضرب المثل بگوئید که در آن این کلمات باشد:

۱- سلام، طمع!

۲- سو سک، بلور!

۳- سر، دستمال!

۴- مهمون، گاو!

۵-آفتا به لگن، شام و ناهار!

۶- ده، کد خدا!

۷- قور باغه، ابو عطا!

۸- دختر، همسایه!

۹- میمون، بازی!

۱۰- هادی، اسم!

۱۱- گدائی، شب جمعه!

۱۲- لالائی، جواب!

۱۳- سوزن، لخت!

۱۴- سوزن، دروازه!

۱۵- چراغ، خانه!

۱۶- قاطر، آقادائی!

۱۷- بیل، باغچه!

۱۸- استخر، قور باغه!

۱۹- هلیم، دیگ

۲۰- وسمه، وصله!

۲۱- شغال، گوش!

۲۲- شنا، زیر آبکی!

۲۳- کفش، نوچه!

۲۴- گرگ- ترس- گوسفند

۲۵- بز غاله- برادری!

۲۶- بی نماز- مسجد!

۲۷- آبکش کفگیر!

۲۸- بد- سر!

- ۲۹ - مار - پونه !
 ۳۰ - خر - یال ودم !
 ۳۱ - آب - نی !
 ۳۲ - ماهی - تازه !
 ۳۳ - تر تیز ک - قاتق !
 ۳۴ - اسب، دندون !
 ۳۵ - کاشون - فعله
 ۳۶ - زوی - اکبری !
 ۳۷ - جیمک، جیمک - زمستان !
 ۳۸ - آهو - تازی !
 ۳۹ - ساک - گوشت !
 ۴۰ - شتر - خر !
 ۴۱ - بز - خیار !
 ۴۲ - آشپیز - سور !
 ۴۳ - سیب - چرخ !
 ۴۴ - اتو گر - سرد - گرم !
 ۴۵ - می - منبر !
 ۴۶ - ریش - تجربیش !
 ۴۷ - شکار - تازی !
 ۴۸ - زری - اطلس - گنگر !
 ۴۹ - زن - خواهر زن !
 ۵۰ - پیسه دوز - پاشنه !
 ۵۱ - کوزه گر - کوزه !
 ۵۲ - ملخ - دست !
 ۵۳ - مادر - زنا !
 ۵۴ - برادری - ارث و میراث !
 ۵۵ - گنجشک - منار !
 ۵۶ - عاقل - گوشت !

- ٥٧-آب_شنا !
 ٥٨-خانه_همسایه !
 ٥٩-شتر_گردن !
 ٦٠-سیب_اپریشم !
 ٦١-گرسنه ، سنتگاک !
 ٦٢-پروپاچین_چین ماوچین !
 ٦٣-فخورده_خورده !
 ٦٤-خرس_مس !
 ٦٥-سمن_یاسمن !
 ٦٦-پروپا_خزینه !
 ٦٧-فاطی_تنبون !
 ٦٨-گوساله_مادر !
 ٦٩-تخم_کاهدون !
 ٧٠-مار_سوراخ !
 ٧١-بار_منزل !
 ٧٢-کل_طبیب !
 ٧٣-تعار_ماست !
 ٧٤-تره_حسن !
 ٧٥-حسن_جمعه !
 ٧٦-پسر_دختر_سفیل و سر گردان !
 ٧٧-چاه کن_چاه !
 ٧٨-چشته خوار_میراث خوار !
 ٧٩-گربه_خاک !
 ٨٠-مال_حسن !
 ٨١-انگور_شغال !
 ٨٢-گنجشک_ذاق وزوق !
 ٨٣-شراب_قاضی !
 ٨٤-شتر_پس !

- ٨٥-چاقو-دسته!
٨٦-کفتر-صنار!
٨٧-خربزه-لرز!
٨٨-کلاع-باغ، گردو!
٨٩-گربه-گوشت!
٩٠-گوسفند-قصاب!
٩١-بز-گله
٩٢-بز-خرمن
٩٣-مار-پوست!
٩٤-زبون-مار!
٩٥-تنبل-سايه!
٩٦-جوچه-پالیز!
٩٧-شاهنومه-آخر!
٩٨-نیزن-حصبه!
٩٩-دختر-داماد!
١٠٠-گربه-حبس!

پاسخ‌ها

- ۱- سلام روستایی بی طمع نیست !
- ۲- سو سکه از دیوار بالا میرفت، مادرش میگفت: قر بون دست پای و بلوریت !
- ۳- سری که در دنیا کنه دستمال نبند!
- ۴- اگه مهمون یکی باشه صاحب خونه بر اش گاو میکشه !
- ۵- آفتابه لگن هفت دست شام ناها رهیچی !
- ۶- یکی را توی ده راه نمیدادند سراغ خونه کدخدار و میگرفت
- ۷- آب که سر بالاگی قور باگه ابو عطامی خونه !
- ۸- دختر همسایه هر چی چل تر برای ما بهتر !
- ۹- میمون هر چی نشت تره، بازیش بیشتره !
- ۱۰- هادی هادی! اسم خود تو رومن نهادی !
- ۱۱- بعد از چل سال گدائی هنوز شب جمه رو گم کرده !
- ۱۲- اگر لالائی بلدى چرا خوابت نمیره !
- ۱۳- سوزن همه رو میپوشو نه اما خودش لخته .
- ۱۴- یه دفعه از سوراخ سونن تو میره یه دفعه از دروازه تو نمیره !

- ۱۵- چرا غی که به خونه رو است به مسجد حروم !
- ۱۶- به قاطر گفتند با بات کیه ؟ گفت : آقادائیم اسبه !
- ۱۷- آگه بیل زنی باغچه خود تو بیل بزن !
- ۱۸- استخری که آب نداره اینهمه قور باغه میخواه چکار ?
- ۱۹- از هول هلیم افتاد توی دیلک !
- ۲۰- شوهر کردم و سمه کنم نه و صله کنم !
- ۲۱- شغالی که مرغ میگیره بیخ گوشش زرده !
- ۲۲- شنابلد نیست زیر آبکی میره !
- ۲۳- کفشاش یکی نوحه میخونه یکی سینه میز نه !
- ۲۴- کسی که از گرگ میترسه گوسفند نگه نمیداره !
- ۲۵- برادری بجا بز غاله یکی هفت صنار !
- ۲۶- برای یه بی نمازدر مسجد و نمی بندند !
- ۲۷- آبکش و نگاه کن به کفگیر میگه تو سه تاسور اخ داری !
- ۲۸- از هر چی بدم او مد سرم او مد !
- ۲۹- مار از پونه بدش میاد در لونه شم سبز میشه !
- ۳۰- خری که از خری وا بمونه بایدیاں و دمشو برد !
- ۳۱- آب که از سر گذشت چه یه نی چه صدنی !
- ۳۲- ماهی رو هر وقت از آب بگیری تازه است !
- ۳۳- تر تیز ک خریدم قاتق نونم بشه قاتل جو نم شد !
- ۳۴- اسب پیشکشی رو دندو ناشو نمیشمر ند !
- ۳۵- اینجا کاشون نیست که کپه با فعله باشه !
- ۳۶- این یه تیکه نون پر پری - من بخورم یا اکبری !
- ۳۷- او نوقت که جیک جیک مستونت بودیاد زمستونت نبود ؟
- ۳۸- به آهو میگه بدو - به تازی میگه بگیر !

- ۳۹- سک اگر چاق بشه گوشتش خوراکی نمیشه !
- ۴۰- شتر، خوابیده شم از خربلند تره !
- ۴۱- بزرگ نمیر بهار میاد - کنیزه با خیار میاد !
- ۴۲- آشپز کهدو تا شد، آش یا شورمیشه یا بی مزه !
- ۴۳- سیبی که بالامیره تا پائین بیاد هزار تا چرخ میخوره !
- ۴۴- شاگردات تو گرم سرد میارم حرfe، گرم میارم حرfe !
- ۴۵- می بخور منبر بسوzan مردم آزاری مکن !
- ۴۶- بادومن ریش میخواهی بری تجربیش !
- ۴۷- صدمن گوشت شکار به یه چس تازی نمیارزه !
- ۴۸- اگه زری بپوشی، اگه اطلس بپوشی، همون گنگر فروشی ؟
- ۴۹- کسی دعا میکنه ذنش نمیره که خواهر ذن نداشته باشه !
- ۵۰- کفش پینه دوز پاشنه نداره !
- ۵۱- کوزه گراز کوزه شکسته آب میخوره !
- ۵۲- یه بار جسی ملخه، دو بار جسی ملخه، آخر بدستی ملخه !
- ۵۳- کسی که بامادرش زنا کنه با دیگران چها کنه لا !
- ۵۴- اول برادری تو ثابت کن بعد ادعای ارث و میراث کن !
- ۵۵- به گنجشک گفتند: منار بکونت، گفت: یه چیزی بگو بتکنجه !
- ۵۶- عاقل گوشت میخوره بی عقل بادم خون !
- ۵۷- آب نمی بینه والا شناگر قابلیه !
- ۵۸- در خونه تو بیند همسایه تو دزد نکن ز
- ۵۹- شتر که نواله میخواهد گردن دراز میکنه !
- ۶۰- سیب منو خوردی تاقیامت ابریشم پس بده !
- ۶۱- آدم گرسنه خواب نون سنگلک می بینه !
- ۶۲- با همین پرو پاچین میخواهی بری چین و ما چین ؟
- ۶۳- از خوردده بگیر بده بخورده ؟
- ۶۴- خونه خرس و بادیه مس ؟
- ۶۵- آنقدر سمن هست که یاسمن تو ش گمه !

- ۶۶- خیلی خوش پر و پاست لب خزینه هم میشینه !
۶۷- این حرفها برای فاطی تنبون نمیشه !
۶۸- تا گو ساله گاب بشه دل مادرش آب میشه !
۶۹- تخم نکرد نکر دوقتی هم کرد توی کاهدون کرد !
۷۰- نامار راست نشه توی سوراخ نمیره !
۷۱- بار کج بمنزل نمیرسه !
۷۲- کل اگر طبیب بودی سر خوددوا نمودی !
۷۳- تغایر بشکنه ماسی بریزه - جهان گردد بکام کاسه لیسان !
۷۴- تر ھ به تخمش میره حسنی به باباش !
۷۵- حسنی مکتب نمیرفت وقتی هم میرفت جمعه میرفت !
۷۶- پسر زالیدم برای رندان ، دختر زالیدم برای مردان ، خودم
مو ندم سفیل و سر گردان !
۷۷- چاه کن همیشه ته چاهه !
۷۸- چشته خور بد ترازمیراث خوره !
۷۹- به گر به گفتند: گهت در مو نه خاک پاشید روش ؟
۸۰- بهالت نداز که به یک شب بنده ، به حسنت نداز که به یک تب بنده !
۸۱- انگور خوب نصیب شغال میشه !
۸۲- صد تا گنجشک بازاق و زوشق نیم منه !
۸۳- شراب مفت رو قاضی هم میخوره !
۸۴- شتر را گفتند شاست از پسه ، گفت چه چیز مث همه کسه ؟
۸۵- صد تا چاقو بسازه یکیش دسته نداره !
۸۶- کفتر صناری یا کریم نمیخونه !
۸۷- کسی که خربزه میخوره پای لرزش هم میشینه !
۸۸- کلا غاز باغمون قهر کرد یک گردو منفعت ما !
۸۹- گر به دستش بگوشت نمیرسه میگه بومیده !
۹۰- گوسفند بفکر جونه قصاب بفکر دنبه !
۹۱- یک بز گله را گر میکند !
۹۲- کاره ر بز نیست خرم من کو فتن !

- ۹۳- مار پوست خودشو ول میکنه‌اما خوی خودشو ول نمیکنه!
- ۹۴- بهزبون خوش‌مار از سوراخ در میاد!
- ۹۵- تنبل مر و بسا یه سایه خودش میایه!
- ۹۶- جو چه را آخر پائیز میشمرند!
- ۹۷- شاهنومه آخرش خوش!
- ۹۸- تو که نی زن بودی چر آقا دائلت از حصبه مرد؟!
- ۹۹- کوری دخترش هیچ، داماد خوشگل هم میخواهد!
- ۱۰۰- گر به رادر اطاق حبسش کنی پنجه بروت میز نه.

پایان



چهار مجموعه شعر از : مهدی سهیلی :

- ۱- اشک مهتاب
- ۲- سرود قرن
- ۳- عقاب
- ۴- نگاهی در سکوت

منتشر شده است

منشات قائم مقام

بتصحیح و مقدمه محمد عباسی

* * *

اندیشه های بزرگ فلسفی

با مقدمه و مقالات حمید حمید

* * *

سفر نامه ابن فضلان

ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی

* * *

سیماهای بزرگان

بقلم : مرتضی مدرسی

* * *

ارکان سخن

بقلم : محمدحسین رکن‌زاده آدمیت

* * *

پدیده های ناشناخته

بقلم مهندس مصطفی طباطبائی



خیابان شاوهاد - تلفن: ۰۱۵۷۶